والاحضرت سردار محمّد هاشمخان صدر اعظم افغانستان

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارگ
عنوان تلگرافی: کابل انجمن
مخابرات ـ باشهزاده احمدعلی خان
(درانی) مدیر انجمن

کابل

مجلهٔ مصور ماهوار
ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود
اول دلو ۱۳۱۲ هجری شمسی
۲۱ جنوری ۱۹۳٤ میلادی

اشتراك

کابل :	۱۲ افغانی
ولایات داخله	۱٤ «
« خارجه	نیم پوند انگلیسی
طلبای معارف	نصف قیمت

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
کابینه جدید افغانستان	انجمن	الف
تالیفات ومطبوعات	سرور خان گویا	
عصر نادرشاهی		۱
رنگ و حرارت	ترجمه جناب قاری عبدالله خان	
ستارگان		۱۸
مرگ	ترجمه م، صفر، وکیل نورستانی	۲۲
ادب و انشاء	سید مبشر خان طرازی	۲۹
اشعار نادم	ارسالی آقای خلیلی افغان	۳۸
ماه صیام	ازطبع جناب قاری عبدالله خان	٤
در وصف کشمیر	فیضی دکنی	٤۰
مقام ادب و ادبا	غلام جیلانی خان جلالی	
در حیات بشر		٤۳
افغانستان ۱۳ قرن پیش	ترجمه سید قاسم خان	٥۳
دیوان اشعار	آقای عبدالحی خان حبیبی	
اعلیحضرت تیمورشاه		٥۷
کتاب عملیات ده سالهٔ	نگارش سید قاسم خان	
حفاری در افغانستان		۷٦
تنقید	م ، ترکی	۸۰
رنگ سرخ وکبود	ترجمه جناب قاری عبدالله خان	۸٤
آیا امراض فائده دارد	« «	۸٦
پرواز در طبقات بلند هوا	« «	۸۷
اختراعات جدید	« محمد صدیق خان رادیو میخانیك	۸۸
ساحهٔ جدید زندگانی	« « «	۹۰
اعلان		۱۰۰

تصاویر	صفحه
ع ، ج ، ا ، ا نشان والا حضرت سردار شاه محمود خان غازی سپه سالار و وزیر حرب	۳۷
ع ، ج فیض محمد خان وزیر امور خارجه	٤٤
ع ، ج ، ا ، ا نشان محمد گل خان وزیر داخله	٤۹
ع ، ج فضل احمد خان مجددی وزیر عدلیه	٥٥
ع ، ج سردار احمد علیخان وزیر معارف	٦٥
ع ، ج میرزا محمد خان وزیر تجارت و وکیل وزارت مالیه	۷٥
ع ، ج الله نواز خان وزیر فوائد عامه	۸۰
ج ، محمد اکبر خان مدیر مستقله طبیه	۹٥
ج رحیم الله خان مدیر مستقلهٔ پست و تلگراف تیلفون	۹۹

کابینه جدید افغانستان

ملت و وطن عزیز افغانستان بطوریکه رهین و مدیون دیگر خدمات واحسان شاه دانشمند فقید خود اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی است نسبت بانتخاب رجال لائق درراس ادارات مهمهٔ مملکتی نیز این مدیونیت را نسبت بذات اعلیحضرت سعید شهید او دارد .

مقام صدارت عظما که از مهمترین موسسات مملکتی بلکه مرکز مجاری عمومیهٔ دولتی است در افغانستان ما از یادگار اولیه عصر زمامداری شهریار شهید اعلیحضرت محمدنادر شاه غازیست یعنی اینمقام محترم در اول وهله زمامداری و تاجپوشی شهریار ممدوح با سلوب خوب و با قاعده وموزون عصری تاسیس یافته مامور تشکیل وادارهٔ اینمقام شامخ خوشبختانه ذاتی معین گردید که آن وجود محترم عبارت از شخص شریف و یك اولاد صادق و صمیمی افغانستان والاحضرت سردار محمد هاشم خان و مرد معروف و خوش سابقهٔ وطن است .

این وجود گرامی اعضای کابینهٔ معظم خود را از اشخاصی انتخاب و معروفی فرمودند که آنها هم هرکدام دارای پاك نفسی و لیاقت شخصی و وطن دوستی بوده در مدت زمامداری شاه شهید مصدر خدمات خوب و شایسته بوطن خود ها گردیده بودند .

شهریار جوان وپادشاه مهربان فعلی ما اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه که پیرو افکار و ارادات بزرگ و مفید پدر شهید معظم خود هستند در بدوامر زمامداری احکام مقرری و منظوری ذات والاحضرت سردار محمد هاشم خان را بریاست کابینهٔ دولت اصدار و والاحضرت ممدوح همان خدام خوش سابقه و رجال لائق مملکت را که عهده دار ادارهٔ کابینهٔ سابق بودند مجدداً بحضور ملوکانه معرفی و بعد منظوری بامور مرجوعه آغاز نمودند تنها در جمله اعضای این کابینه شخص فاضل و محترم ع ، ج ، فضل احمد خان آقای مجددی که سابقاً معین وزارت عدلیه بودند برتبهٔ جلیلهٔ وزارت نائل شدند ، ما درین نمره فوتو های شان را بملاحظهٔ قارئین عزیز میرسانیم .

(انجمن)

کابینهٔ جدید دولت

صدراعظم : ج ، ع ، ج والاحضرت سردار محمد هاشم خان .

وزیر حربیه : ع ، ج ، ا ، ا نشان والاحضرت سردار شاه محمود خان غازی .

وزیر خارجه : ع ، ج فیض محمد خان .

وزیر داخله : ع ، ج ، ا ، ا ، نشان محمد گل خان .

وزیر عدلیه : ع ، ج فضل احمد خان مجددی .

وزیر معارف : ع ، ج سردار احمد علی خان .

وزیر تجارت : ع ، ج میرزا محمد خان .

کفیل وزارت مالیه: « « « «

وزیر فواید عامه : ع ، ج الله نواز خان .

مدیر مستقله طبیه : ج محمد اکبر خان .

مدیر مستقله پوسته ، تلگراف و تیلفون : ج رحیم الله خان .

کابل

تالیفات و مطبوعات عصر نادر شاهی

نگارش سرور خان گویا

مجلهٔ کابل در نمرهٔ ۳۰، خود تا اندازه که در خورکار کنان آن بود ازخدمات شاندار و مجاهدات خسته گی نا پذیر و مساعی قیمت دار و کار نامه های درخشان اعلیحضرت نادر شاه شهید از آغاز مرحله شباب الی هنگام شهادت با سعادت شان ذکری نموده و در ضمن تذکاری از معارف پروری وفضیلت گستری آن شاه شهید هم داشته ، لهذا بنده درین مختصر نگارش خود خواستم که نسبت به توجهات و مساعی جهان قیمت آن پادشاه مربي علم و ادب در عالم ادبیات وطن و باز تالیفات و مطبوعاتي که در اثر تشویق و توجه شاهانهٔ شان محصول دورهٔ چهار سالهٔ زمام داري آنشاه شهید گفته میشود، درین جامخصوصاً یادي نموده وخدمات فروزان آن یگانه را دمرد فقید را که میتوان درین راه ثاني سلطان محمود کبیرش نامید بیادتاریخ ادبیات وطن داده باشیم کسانیکه در تاریخ ادبیات افغانستان تتبع و استقصا دارند

میدانند که ادبیات فارسی منتها عروج و اعتلای خود را دردربارهای علمی و مراکز ادبی افغانستان از قبیل بلخ ، غزنی ، فیروز کوه ، هرات و غیره متناوباً سیر نموده و شاهانی همچون سلطان محمود و مسعود غزنوی غیاث‌الدین و شهاب‌الدین غوری و بالاخره سلطان حسین میرزا و وزیر ادب پرور وشاعر نواز او میر علي شیرنوائی درین راه‌حصهٔ مستوفاي داشته‌اند چه اگر آن همه تشویقات و جوایز گرانبهاي، سلطان محمود و مسعود غزنوي و غیره نمی بود امروز ابداً از شهنامهٔ فردوسی و سایرلالی آبدارعصر غزنوی که (میتوان اوج ادبیاتش نامید) اثري نبوده واز آثار دور های ما بعد آن نیز که به تقلید و اقتفای دورهٔ محمودي یکی پي دیگري بمعرض ظهور آمدند اکنون نام و نشانی نمی بود پس مسبب و مشوق اصلی این همه شعرای نامدار و نویسندگان بزرگ افغانی که آن همه آثار فنا ناپذیري را از خود بیادگار گذاشته اند شاهان و تاج داران بانام و نشان این خطهٔ پاك بوده درترویج و اعتلای ادبیات فارسی هیچ کوتاهی نکرده نام‌نامی خود را بخطوط‌درشتی برصحایف روز گار ثبت کرده اند هم چنین شاهان و زمام داراني که غافل ازین اصل مسلم و کلیهٔ اساسي بوده و اعتنائی به علم و ادبیات وطن نداشته اند ادوار آنها دور های فترت ادبي افغانستان بوده ایام سلطنت ان ها به صحرای خشك وبایری مانند است که احیاناً در دور دست ترین گوشهٔ آن صحرا یك درخت سایه دار و نیم ثمری دیده می شود ، خصوصاً دورهٔ مغل که یك پردهٔ مظلم ومرگ اسای بر روي ادبیات ما کشیده و درحقیقت مشعل فروزان ادبیات مارا که در دست روز گار بوده و بعید ترین نقاط عالم را روشن نموده بود بکلی خاموش نمودند و تا امروز روز گار بی‌مروت از تلافی و جبران آن عاجز مانده و باز نتوانست که دورهٔ محمودي و مسعودي وغیره را به تلافي و پاداش آن روز گار تیره وتار بمانندان دهد ولي باین بجرفتاری زمانه

خوش بختانه‌روز گاردوباره بر سر مهر آمده بعداز مرور دهور وسپري شدن دور های سیاه و تاریك یك ستارهٔ روشن در افق بخت و کنارهٔ زندگی ما طالع نمود ولی بد بختانه مانند همان ستارهٔ سحري خوش در خشیده و بزودي ناپدید شد و یك آسمان سفید و پر نوری را از خود بیاد گار گذاشت .

آن ستارهٔ در خشان کنارهٔ زندگی و اقبال ما اعلیحضرت نادر شاه شهید است که بدون اغراق و مبالغه یگانه مربی علم و ادب افغانستان درین قرن بوده و این عصر چهار دهم ادبي افغانستان بنام نامی اومزین خواهد بود تاریخ ادبیات افغانستان هچگاه خدمات و تشویقات شاهانهٔ شان را فراموش نخواهدکرد چه‌درین مدت٤ سال که از عمر سلطنت محبوب و مرغوب آن فقید علم و ادب میگذرد ترقي و اعتلاي ادبیات وطن را همه وقت مد نظر داشته از هیچ گونه تشویق و ترغیب و از هیچ نوع بذل و انعام نسبت باد با و نویسند گان و شعرای بلاد افغانی خود داری نکرده اند ، تاسیس انجمن های ادبي در کابل هرات ، قندهار مسابقهٔ فتح کابل و اعطای جوایز و نشانهاي ادبي بشعرا و نویسندگان آن مسابقه وباز اعطاي صلات و انعام براي هر مولف و مترجم وطنی با وجه مصارف و مخارج طبع کتب و تالیفات آنها درین زمینه بهترین شاهد و گواه ماست در خاتمه برای اینکه هموطنان عزیز و قارئین محترم مجله از تالیفات و مطبوعات و تراجم عصر چهار ساله عصر نادر شاهی مطلع و مسبوق گردند تا اندازه که نگارنده سراغ دارم درین‌جا فهرست وار می‌نویسم .

۱ ـ کتب کلاسیك که از شعبهٔ دارالتالیف وزارت معارف تالیف و ترجمه شده : ـ

اسم کتاب	تالیف یاترجمه
قواعد ادبیه	تالیف قاری عبدالله‌خان ـ هاشم شائق ـ صلاح‌الدینخان سلجوقی ـ برای رشدیهٔ ۳ ـ ۱۳۰۸

قواعد ادبیه تالیف قاری عبدالله خان ـ هاشم شائق ـ صلاح الدینخان سلجوقی ـ برای رشدیهٔ ٤ ـ ١٣٠٨

کیمیا تالیف عبدالستار خان برای رشدیهٔ ٤ ـ ١٣٠٩ .

کیمیا تالیف عبدالستار خان برای رشدیهٔ ٤ ـ ١٣٠٩ .

تاریخ تالیف محمدعلیخان معلم تاریخ برای اعدادیهٔ ٢ ـ ١٣٠٩ .

فن تعلیم ترجمهٔ محمد چراغ خان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

اصول ارتقای تربیه ترجمهٔ محمد ابراهیم خان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

هندسه ترجمهٔ نجف علیخان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

اصول تدریس ترجمهٔ میرغلام احمد خان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

آتالانگارش شاتوبریان ترجمهٔ محمد رضاخان مخصوص معلمین ١٣٠٩ .

طریقهٔ استعمال پشم تالیف نورالله خان برای مکتب صنایع ١٣٠٩ .

رو حیات اطفال ترجمهٔ محمد اسمعیل خان برای استفادهٔ معلمین ١٣٠٩ .

معرفت الارض ترجمهٔ محمد زمانخان برای استفادهٔ مکتب ١٣١٠ .

هندسهٔ تحلیلی ترجمهٔ عبدالغفورخان ومحمدطاهر خان برای اعدادیهٔ ٣ ـ ١٣١٠ .

فیزیك تالیف عبدالستار خان برای اعدادیهٔ ٣ ـ ١٣١٠ .

المنهج الجدید ترجمهٔ قاری عبدالله خان عضو انجمن ادبی کابل برای استفادهٔ معلمین ١٣١٠ .

قانون نظام المدارس ترجمهٔ محمد ابراهیم خان برای استفادهٔ معلمین ١٣١٠ .

تاریخ اعدادیهٔ سوم تالیف مولوی سکندرخان برای اعدادیهٔ سوم ١٣١٠ .

ادبیات فارسی تالیف قاری عبدالله خان عضو انجمن ادبی کابل برای اعدادیهٔ دوم ١٣١٠.

جغرافیا تالیف محمدعلیخان برای اعدادیهٔ ٣ ١٣١٠ .

گلهای پژمرده منتخباتیست از آثار شعرا ونویسندگان معروف فرانسه از قبیل لامارتین، هوگو ، الفردو موسه ، لوکونت دولیل فرانسوا کوپه ، شاتو بریان ، دیدرو ، لامونه مالیرپ،

مادام دونوای، برناردن‌دوسن پیر و غیره. ترجمهٔ جلال‌الدینخان طرزی برای استفادهٔ عموم ۱۳۱۰

اصول زراعت افغانستان ترجمهٔ میر غلام حامد خان برای استفادهٔ عموم ۱۳۱۰

معرفت الارض تالیف علی اختر خان « اعدادیهٔ ۲ - ۱۳۱۱

قراءت فارسي « سرور خان گویا عضو انجمن ادبی کابل برای ابتدائیه ٥ ۱۳۱۱

« « « قاری عبدالله خان « « « « ۳ - ٤ ۱۳۱۱

منتخبات ادبیه « « « « « « «استفادهٔ متعلمین رشدی »

دینیات تالیف قاضی عبدالحق خان برای اعدادیهٔ ۲ - ۱۳۱۱

۲ - کتبی است که از طرف داوطلبان درجشن عید استقلال تالیف و ترجمه شده و بمحضر نمایش تقدیم گشته و مولفین آن نایل به اخذ انعامات درجهٔ ۱ - ۲ - ۳ - گردیده اند .

مواد مهم هیئت تالیف پروفیسور پار کرهیئت دان معروف انگلیسی - ترجمهٔ عبدالوهابخان

حصهٔ اول از مثلثات مستوی (اثرس - ل - اون) - ترجمهٔ عبدالغفور خان فارغ التحصیل مکتب حبیبیه

تشریح عظام تالیف محمد اسماعیل خان - عبدالغنی خان - نوروز علیخان - غلام محمد خان شاگردان فاکولتهٔ طبی .

جلد اول کتاب تشریح و وظایف الاعظا تالیف داکتر استرلنگ و داکتر ایونس ست - ترجمهٔ عبدالرحمن خان متعلم فاکولتهٔ طبی

تاریخ اقتصاد تالیف داکتر ژه کونراد ترجمهٔ محمد قدیرخان

جغرافیاي بشری یا اتنوگرافیا تالیف خلوص بیك - « « «

طرز تلقین اخلاق تالیف کاظم نامی بیك - ترجمه محمد ناصر خان متعلم

هوابازی ایمپراطوری برتانیا ترجمهٔ میر حسام الدینخان میخانیك طیاره

هندسهٔ فضائي ترجمهٔ محمد عظیم خان متعلم اعدادی ۲ حبیبیه

فیزیك ترجمهٔ محمد عثمانخان متعلم اعدادی ۳ حبیبیه

فیزیك قسمت پنجم ترجمهٔ عبدالاحد خان متعلم اعدادی ۳ حبیبیه

فیزیك ترجمهٔ فقیر محمد خان

تحفه د معارف بزبان پشتو تالیف محمد ابراهیم خان هوتکی متعلم دارالعلوم

جنت النعیم بزبان پشتو تالیف نور الحق خان افغان

۳ - تراجم وتالیفات سائر نویسندگان وطن که بعضی آن طبع شده و بعضی درتحت طبع میباشد

جلال الدین خوارزمشاه تالیف نامق کمال شاعر معروف ترکی - ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

کپیتان جلی اثر خامهٔ داکتر رابندرا ناتهه تیکور شاعر معروف هند ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

خرمهرهٔ طلائی اثر خامهٔ ادگرا ایلن پو افسانه نگار امریکائی - ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

لاله رخ اثر خامهٔ تامس مور نویسندهٔ معروف انگلیس ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان درانی مدیر انجمن ادبی کابل

مقالهٔ رسو اثر خامهٔ ژان ژاك رسو - ترجمهٔ شهزاده احمد علیخان مدیر انجمن ادبی کابل

اخلاق عسکری ۲ جلد تالیف غلام جیلانی خان اعظمی معاون انجمن ادبی جلد اول آن طبع شده

حقوق بین المللی یانعم البدل دپلو ماسي تصنیف دکتور مارسیلوس (ردلچ) ترجمهٔ حبیب الله خان طرزی طبع شده

مور در هسپانیا یااسلام در اندلس - تالیف ستن لی لین پول ترجمهٔ حبیب الله خان طرزی

منتخبات بوستان . ازنشرات انجمن ادبی کابل - طبع شده

آثار هرات در سه جلد تالیف آقای خلیل الله خان خلیلی طبع شده

رسالهٔ مزارات هرات با تعلیقات و حواشی جدید مطبوع مطبعهٔ دانش هرات

اندرز ونصایح خواجه عبدالله انصاری مطبوع مطبعهٔ دانش هرات .

ترجمه تاریخ فتوحات اسلام در دو جلد - تالیف مولانا سید احمد بن سید زینی دحلان (ترجمه علمای هرات) هر دوجلد آن طبع شده

سکینة الفضلا یا بهار افغانی تالیف ملا عبدالحکیم خان رستاقی - طبع شده .

چراغ انجمن تالیف ملا عبدالحکیم خان رستاقی طبع شده .

آثار عتیقهٔ بودائی بامیان تالیف موسیو گودار ،مادام گودار ، مسیوها کن، ترجمهٔ احمد علیخان ترجمان دارالتحریر شاهی

الفاروق تالیف مولانا شبلی نعمانی مرحوم - ترجمهٔ علیاجناب مرحومه همشیرهٔ اعلیحضرت شهید - طبع شده

از داراتا امان الله - تالیف میکمن - ترجمهٔ حبیب الله خان طرزی .

دیوان اعلیحضرت احمدشاه بابا با مقدمهٔ انجمن ادبی .

تتمة البیان فی امة الافغان تالیف سید جمال الدین افغانی - ترجمهٔ محمد امین خان خوگیانی مدیر جریدهٔ انیس

ناول تاریخی مادام (سانژی) اثر له پلاتیه فرانسوی - ترجمهٔ حبیب الله خان طرزی در جریدهٔ انیس بقسم پاورقی نشر شده .

شرح فارسی شاطبی - اثر آقای میر حبیب الله خان .

نظام منزلی تالیف فرانسیس میخائل - ترجمه غلام جیلانی خان جلالی عضو انجمن ادبی طبع شده .

تمدن عرب تالیف گوستاو لوبون ترجمهٔ سردار محمد زمانخان طرزی مرحوم .

یك منظرهٔ عسکری نگارش آقای سید شریف خان سرپاور حربی حضور همایونی (طبع شده) .

علت پس ماندگی مسلمانان وپیشرفت اغیار تالیف علامه شکیب ارسلان - ترجمهٔ محمد ابراهیم خان صفا در جریدهٔ انیس نشر شده .

تهذیب نفس (Self Culture) تالیف جان استوارت بلیکی - ترجمه حبیب‌الله‌خان طرزی که یك قسمت آن در شمارهٔ ٦ و ۷ سال اول مجله کابل نشر شده .

اکثیر القلوب تالیف جناب محمد صاحبزاده کاموی (مشرقی) .

سنده (قاموس لغات افغانی) تالیف جناب ع ج محمد گل خان وزیر داخله .

لغات افغانی تالیف میرسید قاسم خان (معین‌سابقه وزارت معارف) .

انواع‌الدول وحریت ملل تالیف مولانا منصور انصاری - طبع شده .

حکومت‌آلهی‌یادستوراساسی‌امامت‌امت تالیف مولانامنصور انصاری - طبع شده .

شذرات العربیه ، تالیف عبدالحکیم خان رستاقی . طبع شده .

نگارش و نگارندگان تالیف استاد محمدکرد علی ، ترجمه سرور خان گویا عضو انجمن ادبی کابل که در دورهٔ سال چهارم انیس طبع شده .

نادرافغان تالیف برهان‌الدین خان کشککی مدیر جریدهٔ اصلاح - طبع شده .

بحران‌ونجات تالیف غلام محی‌الدینخان انیس‌موسس‌وصاحب امتیازجریدهٔ‌انیس‌طبع شده

تردیدشایعات‌باطله از نشریات لوی جرگه طبع شده .

رویدادریاست‌دیوان‌عالی- از نشریات شورای ملی طبع شده .

سیف الاسلام تصنیف مولانا عبدالغنی خان بلخی .

مستقبل الاسلام تالیف سید محمد توفیق البکری المرحوم ترجمه زیدان‌بدران‌افندی .

الادب اللایق تالیف محمدبك مسعود ترجمه زیدان بدران افندی .

محاربهٔ۱۹۱۹ع‌افغان وانگلیس مطبوعهٔ کالکتهٔ از سلسله مطبوعات مرکزی حکومت هند ترجمه عبدالرشید خان مترجم دارالتحریر شاهی .

آسیادرقرن ۷　تالیف رونه گروسه ترجمهٔ سید قاسم خان و احمد علی خان مترجم دارالتحریر شاهی .

نمایش آثار عتیقهٔ افغانستان وچین در پاریس　تالیف موسیو گودار عتیقه شناس فرانسوی ترجمهٔ سید قاسم خان (مترجم انجمن ادبی) که یك قسمت آن در مجلهٔ کابل طبع شده .

راه زندگانی یامبادی حیات　تالیف امرسن امریکائی ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی و احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی .

احکام ارتقائیه وعلوم عصریه　تالیف مولانا عبدالخالق خان صدیقی .

تصیح التلاوه فی علم القرائت　تالیف عبدالخالق خان کنری وکیل شورای ملی .

راجائی مزله پاتام　تالیف روسینه　ترجمهٔ سید قاسم خان (ترجمان انجمن ادبی کابل)

کولو مبا　« پروسپرمریمه　« « «

مورون روژ　« بارون اورکز　« « «

انقلاب افغانستان　نگارش مادام ویولیس نمایندهٔ روزنامهٔ پتی پاریزن منطبعهٔ پاریس (ترجمهٔ سید قاسمخان ترجمان انجمن ادبی کابل)

نتیجهٔ اجراآت هیئت اعزامی حفاری فرانسه درافغانستان　تالیف موسیو ژوژف هاکن رئیس هیئت مذکور .　ترجمهٔ احمدعلیخان (مترجم دارالتحریر شاهی)

تحفة الاخوان فی تصیح الایمان　تصنیف جناب آخندزاده ملامحمد صدیق خان هروی طبع شده

ترغیب الشبان لاغتنام عصر نادرالافغان　اثر طبع سید مبشر خان طرازی

حب الاسلام والوطن (باشرح فارسی)　« « « «

سفیر الاسلام الی کافة الانام　تالیف فریدو جدی ترجمهٔ مولانا عبدالخالق خان قندهاری عضو انجمن ادبی قندهار .

حصون حمیدیه　ترجمهٔ مولانا عبدالخالق خان قندهاری عضو انجمن ادبی قندهار .

دجامعه کانون بزبان پشتو تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

قواعد پشتو (بزبان پشتو) تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

صرف و نحو پشتو (بزبان پشتو) تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

سراج الاحکام (بزبان پشتو) تالیف مولانا صالح محمد خان قند هاری مدیر معارف قند هار .

ساحهٔ جدید زندگانی تالیف تی اویلی روسی ترجمهٔ محمد صدیق خان رادیو میخانیك که یك قسمت آن در مجلهٔ چهارم سال کابل نشر شده .

افغانستان مترقی Progressive Afghanistan تالیف مولانا محمد علی خان ایم ای معلم تاریخ مکتب حبیبه . طبع شده .

معاهدهٔ بین‌المللی پوسته ترجمهٔ سید قاسم خان ترجمان انجمن ادبی کابل .

ترغیب‌الجهاد اثر طبع شیراحمد خان شاعر جلال آبادی .

تذکیرالحکام تالیف سید مبشر خان طرازی .

تبلیغ یا خود اصلاح تالیف سید مبشر خان طرازی .

القول الصواب تالیف سید مبشر خان طرازی

المحاورت العربیه (بزبان عربی) تالیف سید مبشرخان طرازی.

ترجمهٔ عربی اصول اساسي حکومت نادری ترجمهٔ سید مبشر خان طرازی .

تذکرت‌الحجاج (سفرنامهٔ حجاز) اثر سید مبشر خان طرازی

درة التیجان فی مدح سلطان در مدح اعلیحضرت غازی محمدنادر شاه شهید اثر طبع سید مبشر خان طرازی .

التعلیق لمنظومة الامام البرزنجی اثر طبع سید مبشر خان طرازی .

الی الامام الی الاانام اثر طبع سید مبشر خان طرازی

الارتجالیه اثر طبع سید مبشر خان طرازی

محبت مادری (یاداستان پیرو کمیل) نگارش الفردو موسیه - ترجمهٔ جلال الدین خان طرازی

معاهدات ترجمه ازکتاب حقوق بین الملل «درونه فوانیه» ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی

تاریخ ادبیات فرانسه تالیف البرکائن ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی

کتاب علم الاشیا نگارش (الارد) ترجمهٔ جلال الدین خان طرزی

طیاره . تالیف محمد صدیق-خان طرزی را دیو مکانیك

قوانین اساسی افغانستان واهمیت آن برای شرق تالیف لیداك ترجمهٔ محمد صدیق خان را دیو مکانیك

افغانستان طبع ۱۹۴۲ تالیف ویت ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك

افغانستان در آتش تالیف پریما کوف ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو مکانیك

سیاسیت شرق ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك

یك سال در پشت پنجرهای محبس تالیف - ستال ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك

کالینن ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی

سل تالیف دکتور گوفین شیفر (در مجلهٔ صحیه نشر شده) ترجمهٔ محمدصدیق خان طرزی

امراض نسوان تالیف پروفیسر اوکین چیس (درمجلهٔ صحیه نشر شده ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی را دیو مکانیك .

طریقهٔ محافظه ازچیچك یاغی نگارش دکتور شانس ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك . (درمجلهٔ صحیه نشرشده) .

افغانستان طبع ۱۹۲۹ تالیف ویت ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك

تاریخ حیات مفصل تولستوی شاعر معروف روسي (از نشریات مجلهٔ نیوا)

ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

اخذ کردن امواج کوتاه و ساختمان اله هاي آخذه نگارش لیپمان (تخنیکی رادیو)

ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

آنگین (گلون دردی) تالیف دکتور کاپلان (طبي) درمجلهٔ صحیه نشر شده

ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی میکانیك رادیو .

سامان آخذه هاي چراغدار تالیف نیشی کوف وریکسین (تخنیکی رادیو) حصهٔ اول ودوم

ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی میکانیك رادیو .

چطور میتوان آلهٔ معمولی آخذهٔ دیتکتوری ساخت تالیف بوگولیپوف (تخنیکی

رادیو) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی میکانیك رادیو .

۲۰ نقشهٔ دوستدار ن رادیو اثر نیورین برگ (تخنیکی رادیو) ترجمهٔ محمد صدیق خان

طرزی رادیو میکانیك .

منبع کار آمد آلهٔ آخذه های چراغدار اثر دومبروفسکی (تخنیکی رادیو حصهٔ اول ودوم

ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

بهتر ساختن چمن وچراگاها اثر باختی یف (زراعتی) ترجمهٔ محمد صدیق خان

طرزی رادیو میکانیك .

حکایه هاي امراض نسوان اثر دکتور وسنیسکی (طبي واجتماعی) ترجمهٔ محمد صدیق خان

طرزی رادیو میکانیك .

ساختمان مرغانچه ها در دهات اثر الکسی اسیپوف (فلاحتی) ترجمهٔ محمد صدیق خان

طرزی رادیو میکانیك

طیاره در مبارزهٔ ضد حشرات زراعت اثر پوکریسکین (فلاحتی) ترجمهٔ محمد صدیق خان

طرزی رادیو میکانیك .

مرض بی‌خودی اثر دمیترووا (طبی - اجتماعی ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

ساختمان آکو ملاتور ها اثر پروفیسر الکساندروف (تخنیکی الکتریکی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

تاریخ ترقیات هوا بازی دول تا زمان سنه ۱۹۱۸ از رهنمای هوائی (تاریخی تخنیکی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك (متصل در مجموعهٔ اردوی افغان نشر میشود)

ترجمهٔ تاریخ حیات ۳۰ نفر شعرای برگزیدهٔ روسیه از کتاب گالای (تاریخی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

تیلی میخانیك اثر فای وش‌واری - ن (تخنیکی رادیو) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

استعمال قوای هوائی در مجادلهٔ شانکهائی (تاریخ حربی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك درمجلهٔ اردوی افغان نشر گردیده است .

تاریخ حربهای ملی روسیه از رهنمای مخابره (تاریخی) ترجمهٔ محمدصدیق‌خان طرزی رادیو مکانیك .

چه‌طور بریطانیا خودرا برای حرب آماده میکند (مسلکی حربی) ترجمهٔ محمد صدیق خان طرزی رادیو میکانیك .

فن انداخت هوائی تالیف روکا ویشنیکوف ترجمهٔ شیرمحمد خان پیلوت قند هاری .

تعبیهٔ طیارات بومباردمان تالیف خود کوف ترجمهٔ شیرمحمدخان پیلوت قند هاری .

عملیات کشف هوائی تالیف شوموف ترجمهٔ شیرمحمد خان پیلوت قند هاری .

نظامنامهٔ طیارات (از نشریات ریاست ارکان حرب قوای حربی شوروی) ترجمهٔ شیرمحمد خان پیلوت قند هاری .

نصیحت بمادرها ازنشریات وزارت صحیهٔ ترکیه ترجمهٔ س اسحاق (درسال دوم وسوم مجموعهٔ صحیه نشر شده) .

روح طفل و تربیهٔ آن تالیف حلمی ع مالك ترجمهٔ س اسحاق (در سال اول و دوم مجموعهٔ صحیه نشر شده) .

تاریخ جاپان تالیف رابرت پی پورتر ترجمهٔ ادارهٔ انیس که درجریدهٔ انیس ازشمارهٔ ١٠ سال جاری انتشار یافته .

اسرار سرعت انتشار دین اسلام تالیف محمداحمد عرفه ترجمهٔ محمدامین خان خوگیانی مدیر جریدهٔ انیس .

در سرحد افغان و هند تالیف موسیو فوشه ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

رسالهٔ هیکل تراشی یونان و بو دائي در کاپیسا تالیف موسیو هاکن ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

رهنمای بامیان تالیف موسیو هاکن ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

پامیر تالیف ژ ـ ب ـ پاکیه ترجمهٔ احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی

کتاب طباخي از نشریات وزارت دربار تحت طبع است

رفقی سناتوریم طبع شده

٤ ـ تالیف وتراجمیست که از دائرهٔ تعلیم و تربیهٔ و زارت جلیلهٔ حربیه انتشار یافته است :

نوطهاي پیاده قسم اول تالیف طبع شده

وظایف وزارت حربیه تالیف طبع شده

وظایف قول ار دو تالیف طبع شده

و ظ ایف انضباط تالیف طبع شده

اصولنامهٔ امتحان مکاتب حربیه تالیف طبع شده

تعریف نامهٔ ماشیندار لو یس تالیف طبع شده

تعلیمنامهٔ پیاده قسم دوم تالیف طبع شده

نوطهای سوارکاري تالیف طبع شده

اصولنامهٔ تفتیشات تالیف طبع شده

جز دان نفر تالیف طبع شده

معلومات عمومی در بارهٔ طیا ه تالیف تحت طبع است

تعریفنامهٔ آلات وپارچه های طیاره تالیف تحت طبع است

کتاب تعبیهٔ اساسیهٔ قسم پیاده تالیف طبع شده

کتاب تعبیه مشترکه تالیف طبع شده

تحفظ از جواسیس تالیف طبع شده

اصول نامه مراسم جنازه تالیف طبع شده

معلومات اردو های دنیا ترجمه طبع شده

مختصر بالستیك ترجمه طبع شده

ماشیندار هوچکس ترجمه طبع شده

تعلیم نامه پیاده قسم اول ترجمه طبع شده

وظایف داخله مکتب حربیه ترجمه طبع شده

وظایف داخلهٔ تعلیمگاهای صنوف مختلفه ترجمه تحت طبع است

تعلیم نامهٔ سواری ترجمه تحت طبع است

مبارزهٔ برچه ترجمه تحت طبع است

انداخت وتعلیم ما شیندار اویس ترجمه تحت طبع است

تطهیر اسلحه جات دستی ترجمه تحت طبع است

موفقیت در حیات ترجمه احمدالله خان فوفلزائی تحت طبع است

بلوك سوا ري ترجمه تحت طبع است

خدمت حکم ترجمه تحت طبع است

تا نکهای محـاربه وی مربوط پیـاده ترجمه تحت طبع است

تعلیمنـامهٔ بمهای دستی ترجمه تحت طبع است

معلو مات مخـا بره ترجمه تحت طبع است

معلومات درسپورت ترجمه تحت طبع است

مذا کرات تخنیکی حربي ترجمه تحت طبع است

ماسکه‌های غاز ترجمه تحت طبع است

تعلیمنامه افراد عجمي سواري ترجمه تحت طبع است

ماشیندار تولت ترجمه تحت طبع است

تعلیمنامه ادمان ترجمه تحت طبع است

استحکا م ترجمه تحت طبع است

سیر و تـکا مل طوپچی ترجمه تحت طبع است

وظائف فرقه‌ها ترجمه تحت طبع است

٥ ـ جرائد و مجلاتیست که در عصر سعادت حصر اعلیحضرت شهید به معرض ظهور آمده اند :

اصلاح :ـ موسس این جریده ذات اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه غازی است که اولاً در سمت جنوبی بتاریخ ۱٦ اسد ۱۳۰۸ شایع گردیده و بعد ازان در کابل بتاریخ

٤ عقرب ۱۳۰۸ نشر گردید و تا امروز مرتباً انتشار می یابد .

مجله حی علی الفلاح : — از نشریات وزارت جلیله عدلیه که بتاریخ اول حمل ۱۳۰۹ انتشار یافته است .

مجله اقتصاد : — از نشریات وزارت تجارت و آغاز انتشار آن از تاریخ اول حمل ۱۳۱۰ است .

مجله کابل : — از نشریات انجمن ادبی کابل ، که آغاز انتشار آن از ۱۵ جوزای ۱۳۱۰ است .

مجله هرات : — از نشریات انجمن ادبی هرات ، آغاز انتشار آن از تاریخ ۱٦ حمل ۱۳۱۱ است .

مجله پښتو : — از نشریات انجمن ادبی قندهار ، آغاز انتشار آن از تاریخ ۱۵ جدی ۱۳۱۱ است .

سالنامه کابل : — از نشریات انجمن ادبی کابل برای بار اول در افغانستان در عهد اعلیحضرت نادرشاه شهید بتاریخ اول جوزای ۱۳۱۲ نشر گردیده است .

مجله بلدیه هرات :— از نشریات ریاست بلدیه هرات که درین سال جاری آغاز به انتشار کرده است .

هدیه کابل :— از نشریات انجمن ادبی کابل در تحت طبع است .

ترجمه ازالمقتطف:

رنگ و حرارت ستارگان

مترجم جناب قاری عبدالله خان

هرگاه درشب بسیار تیره وتار که هوا صاف و بی ابرو خالی از گرد و غبار باشد بآسمان نظاره کنیم ستاره‌ها مانند چراغهای برق میدرخشند . نورا کثرستارگان سفید خالص است مانند شعری یاسفید مائل بکبودی است مانند نسر واقع یامائل بزردی مانند عیوق یازرد خالص مانند سماك رامح یاسرخ مانند منکب جوزا وقلب‌عقرب . ظاهرارنك بعض ستاره‌ها غیرثابت است چنانچه از قدمای حکما مانند بطلمیوس وغیره رنك شعری را سرخ میکفتند ولی‌صوفی شعری‌را درستارگان سرخ رنك نشمرده شاید درعهد اوسرخیش گم شده باشد . اکنون رنگ آن سفید خالص یااندك مائل بکبودی است .

قلب‌عقرب ازستارگان بسیارسرخ‌رنك بوده‌ازجهت تشبیه یابجهتی که عین مریخش‌می پنداشتند نامش بلاتینی Antares است زیرا نامش مرکب از دو کلمه است یکی Anti بمعنی بدل و دیگری Ares بمعنی مریخ. اکثر ستاره های سرخ کوچك بوده بچشم دیده نمی شود چرا که بسیار دورست و بعض آن ازستاره های متغیر بوده وقتیکه روشنیش افزون گردد پرتغالی رنك مینماید . بعض ستاره سرخ چنان است که تابستارهٔ سفید مقابله نشود سرخیش معلوم نمیگردد . لیکن ستاره‌گان سبز و کبود عددشان اندك وغالبا ازستارگان مزد وجنه .

انسان از عهد قدیم ستاره گان را نظاره کرده و اختلاف رنگ آنها را در یافته بود . لیکن علم بعلت این اختلاف فقط در آغاز همین قرن پرداخته گمان نمود که

باید حرارت ستارگان سفید بیشتر باشد مانند آهن تافته چه حرارت در آهن تافته بدرجهٔ سفیدی بیشتر و در آهن تافته بدرجهٔ سرخی کمتر است و پیش ازانکه این گمان قائمقام حقیقت علمی گشته بدلیل تأئید یابد بر علما تحقیق دو چیز لازم بود .

(۱) استنباط وسیله از بهر قیاس تا رنگهای ستاره‌گان بدقت قیاس و افتراق در بین ظلال رنگها معلوم گردد .

(۲) وضع نظریهٔ که در بین جسم بر افروخته و حرارت سطحش ربطی دهد دانشمند المانی مکس پلانك بتحقیق این موضوع پرداخته پس از بحث بنظریهٔ کم منتجه در طبیعت جدید و بقاعدهٔ علمی استنباط نمود که معرفت ضوء صادر از جسم مشعشع و رنگ ضوء لازم است هرگاه حجم جسم و حرارتش معلوم گردد و چون عمل عکس شود از معرفت رنگ ؛ معرفت حرارت جسم مشعشع ممکن می گردد وقتیکه حقائق لازمه بسیار شود و در تحقیق رنگها لوح فتو غرافی برای مدد چشم مجرد ابهر تبین ظلال رنگها استعمال یابد . بخوبی که ازین ناحیه درس یافته بجدولی ترتیب و ببابها تقسیم گشته هر بابی بحرف اصطلاحی نشان شده حروف مذکور این است O,B,A,F,G,K,M. هر یك ازین حروف نشان رنگ معینی است مثلا حرف O نشان رنگ کبود و حرف M نشان رنگ سرخ و پنج‌حرف بین هردو ظلال رنگهای بین کبود و سرخ را نشان میدهد . هرگاه ستاره کبود مائل بسبزی باشد بجانب حرف O (حرف نشان کبود) رقم کوچکی گذاشته می شود تا مقدار مائلی آنرا بسبزی نشان دهد مثلا وقتی گویند فلان ستاره از قبیل O۲ است میدانیم میلش بسبزی اندك است . هرگاه گویند از قبیل O ۷ است میدانیم که میلش بسبزی بیشتر از کبودی است . ظاهر استارکان کبود (از قبیل O) اندك بوده زیاد از بیست ستاره نمی شود از تمامی ستاره گانیکه فوق قدر ششم است .

وقتیکه گوئیم آهن بدرجهٔ سرخی یابدرجهٔ سفیدی رسیده مراد رسیدن آهن است بدرجهٔ حرارتی که بضوء سرخ یابضوء سفید میدرخشد . هرگاه کاربون شعاع احمر دهد وقتیکه حرارتش بسه هزار درجهٔ مئوی برسد تنغستن نیز بهمان درجه حرارت همین شعاع میدهد . پس هر رنگی از رنگها ـ و هر طولی از طولهای امواج درجه معینی از هرارت داشته که متصل باوست . وقتیکه ضوء صادر از کاربون یاتنغستن بگری ۳۰۰۰ درجهٔ مئوی تحلیل شود غالب امواج در طیف امواج رنگ سرخ است پس پیشتر از رسیدن حرارت جسم بدرجهٔ معینی

امواج مخصوص بهمان درجه در طیف بنای زیاده شدن میگذارد .

در نتیجه هر رنگی از رنگهای ضوء و هر نوعی از انواع شعاع از حیث طول امواج دارای درجه معینی از حرارت و متصل باوست از ینجهته رنگ موصوف از شعاع جسم بسیارتر ظاهر می شود در وقتیکه حرارت جسم بهماندرجه برسد لذا از جسم تافته بدرجه حمرة درشعاعش امواج رنگ سرخ برامواج سائر رنگها فائق وبنظر سرخ میآید .

هرگاه کدام ستارهٔ سرخرنگ بنظر آید میتوانگفت که حرارت سطحش بدرجهٔ حمرة رسیده یا کدام ستاره برنگ ضوء کهربائی باشد که ازقوس کربونی برمیخیزد معلوم میشود که حرارت سطحش ازرتبهٔ حرارت ضوء قوسی خواهدبود خلاصهٔ درجه حرارترا برسطح ستاره ها اینچنین اندازه میکنند لیکن درواقع بحثفلکی نسبت بمثال ماخیلیدقیق تربوده دراندازهٔ درجهٔ حمرةیادرجهٔ زردی یادرجهٔسفیدی برچشم مجرداعتماد نمیتوانکرد. بایدضوءستارهٔ را که بمامیرسد باسپکترسکوپ (آلهحل طیفی) تحلیل نمود تانسبت رنگهای مختلفه در طیف معلوم و ظاهر شود که کدام رنگ فائقاست بعدهاحرارت سطح آنرا نسبت بالوانی که درضوء محلولاست اندازه میتوانکرد.

چنانکه پیشتر بقاعدهٔ پلانك اشارت نموده گفتیم وقتیکه لون ضوء معلوم شود حرارت جسم معلوم میگردد . مشارالیه شعاعصادر ازجسمرا بچهار درجه مختلف ازحرارت که ۳۰۰۰و۴۰۰۰ و۵۰۰۰و۶۰۰۰ درجه مئوی باشد گرفته رسمی برای بیان نسبت رنگهای مختلفه دراشعهٔ چهار گانه مذکور وضع نمود رنگ هم درطبیعت طول موج است . پس درشعاع جسمی که حرارتش ۶۰۰۰ درجهٔ مئویباشد امواجی کهطول آن ۴۸۰۰ انغسترم است بیشترمیباشد (انغسترم عبارت است ازیکجزء از ۱۰۰و۰۰۰و۰۰۰ جزء سانتیمتر) وقتی کهضوء صادر ازجسم روشنی راتحلیل وطول بیشتر امواجش را ۴۸۰۰ انغسترم دریابیم حکم میکنیم که حرارتش از رتبهٔ ۶۰۰۰ درجهٔ مئوی است .

و از تجربهٔ شعاع آفتاب معلوم میشود که حرارت سطح آن از همین رتبه است .

برای معرفت درجهٔ حرارت در سطح ستاره طریق دیگری هم هست چنانکه بعض خطوط که در طیف ضوء صادر از سطح ستاره ظاهر می شود سبب آن ذراتی است از الکترونهای (۱) آن بفعل حرارتی که در جو محیط بستاره است جدا می شود و چون درجهٔ حرارتی راکه دران کترون از ذرهٔ خود جدا میگردد علما میدانند استنباط

(۱) الکترون مفربی نهایت کوچکی است که بی صورت ظاهر مادی دارای قوهٔ برق منفیست ، [مترجم]

حرارت سطح ستاره امکان پذیر میباشد .

و بهمین موضوع متعلق است بحث در مقدار شعاع ستاره که از هرسانتیمتر مربع از سطحش صادر میشود و اتصال آن بدرجهٔ حرارت در مقام اول است پس ارتفاع درجهٔ حرارت مقتضی زیادت شعاع باشد و چون برسطح ستارهٔ حرارت دو چند شود شعاعش ۱۶ چند افزونی میگیرد نه دو چند . پس شعاع از هر سانتیمتر مربع مانند مربع حرارت اختلاف می پذیرد از ینجهة ستارهٔ که حرارت سطحش ۳۰۰۰ درجهٔ مئوی یعنی نیمهٔ حرارت سطح آفتاب باشد ؛ شعاع سانتیمتر مربع از سطح آن فقط یك بر۱۶ است از شعاع سانتیمتر مربع برسطح آفتاب برعلاوه اشعاع (پرتو افکنی) هر ستارهٔ از سه چیز بهم آمیخته است که عبارت است از حرارت ، ضوء اشعهٔ ماورای بنفشی . نسبت در بین عناصر هم بواسطهٔ اختلاف حرارت ستارگان مختلف میباشد و چون حرارت ستارهٔ پست باشد معظم اشعاع او از اشعهٔ تحت سرخی و عبارتست از آشعهٔ حرارت ، ازینجهته می بینیم ستارهٔ حرارت سطحش ۳۰۰۰ درجهٔ مئوی است باوجود آن یك بر ۱۶ جزء ضوء آفتاب تابش نمیکند زیرا حرارت آفتاب دوچند حرارت اوست بلکه شعاع حرارتش بیشتر ازان میباشد و این دلیل است بر آنکه تمام شعاع ستاره ممکن نیست که بلمعان ظاهرش قیاس شود زیرا ستارهٔ که حرارتش ۶۰۰۰ باشد بشعاعی میدرخشد که معظم امواج آن از امواج ضوء مرئی است اما ستارهٔ که حرارتش ۳۰۰۰ درجه باشد چنان میدرخشد که معظم امواج شعاع آن ازحرارت غیر مرئی میباشد هرگا قوهٔ چشمما بقدرت الهی بدیدن تمامی انواع شعاع مخفیه - شعاع تحت سرخی یاورای بنفشی - توانا شود منظر این قبهٔ نیلگون در نظرما تغییر کلی مییابد چنانکه منکب جوزا و قلب عقرب که در لمعان از ستارگان مرتبهٔ ۱۲ و مرتبهٔ ۱۶ واقعند از درخشان ترین ستارگان در فضا میگردند چنانکه فوقیتی بر شعری پیدا کنند ، و نیز در صورت هر قل ستارهٔ کوچکی است که ۲۵۰ ستاره در لمعان ازو برترند دربین ستارگان از حیث لمعان ششم میگردد چه از ین سه ستاره شعاعی خارج می شود که اکنون بچشم مجرد دیده نمی شود و چون رؤیت تمامی انواع اشعه برای چشم مهیا و میسر گردد شك نیست که عظمت اشعاع صادر از ین ستاره گان ظهور میابد .

مرگ

(٤)

ازاثر تولستوی ترجمه م ، صفر وکیل نورستانی

۹ ـ وضعیت مادر این عالم فانی شباهت تامی با حیات سیاحت بحر دارد که وقت ورود به ساحل مقصود معلوم نبوده در تحت ادارهٔ کپطان جهاز روان هستیم پس ما هم مجبوریم تا بقوانین داخلی واپور الی زمانیکه وارد خشکه شویم منقاد باشیم پس بر ماست تا اوقات معینه حیات خود مان را بدوستی رفقا و برادران و هم آهنگی با سائر مردم بسر بریم .

۱۰ ـ تحول چرا اینقدر ترا به دهشت می اندازد ؟ آیا مشاهده نموده ئی که کدام حادثهٔ با تحول بظهور پیوسته باشد ؟ اگر رنگ هیزم تحول پذیر نبوده یعنی سرخ نشده و آتش نگردد آب گرم نمیگردد و مواد خوراکهٔ ما را به مواد قابل غذا بدل نمیتواند ؛ تمام حوادث و حیات دنیا و وقائع کونیه چیزی جز از تحول نیست . پس مطمئن باش و محقق بدان که تحولی که انتظار ترا دارد یکی از علل ضروری و لوازم مبرمه و حوائج طبیعت است ؛ باید ساعی بوده ابداً بر خلاف فطرات بشری هیچ اقدامی ننموده همیشه در هر موقع باید حرکاتی نمود که قدرت بما می آموزد .

۱۱ ـ اگر آلام و اضطراب دنیا مولد خوبی و راحت نمی بود این دنیا به درجهٔ آخرین مخوف و بد می بود این دنیا دنیائی است که بشریت را روحاً و جسماً تقویه نموده به شکنجه و فلاکت و ادبار مبتلا می نماید . اگر نا ملائمات امروزه برای سعادت آتیه نمی بود درانصورت عالم ما منظر قبائح لایعد و لایحصائی خارج از حیطهٔ شمار می بود . . . . . .

. . . . . .

. . . . . .

. . . . . .

. . . . . .

. . . . . .

چون کلیه امورما بمشیت خداوند ودر پیشروی ما حیات بعدالموت هست ازاین جهت هرچیز متحول بوده انتظام خودرا در دائرهٔ خود رجوع میدهد ودر تحت تأثیر همین عامل نیرو

مندیست که در قبال هر بدی خوبی ومقابل هر ظلمت نوری را مشاهده می کنیم وهمیشه در قبال یأس بارقهٔ امیدی می‌درخشد . حالا می‌بینیم ازاین دونوع فرضیاتیکه از دومنبع نشئت کرده است کدام آن بیشترقابل قبول است : آیااقرار بصحت عواملیکه نظام وترتیب بدان مربوط است زمینهٔ لعنت رابرای انسان‌ها فراهم می کنند ؟ درین‌صورت راهیکه این‌نقیصه‌را حل کند چه‌نوع وچه‌ترتیب‌است ؟ اگر وجود خدای قادر نعوذ بالله نمیبود وبعث بعدالموت عیاذاً بالله زمینهٔ حیات ابدی ما را فراهم نمیکردماانسانها طبعاً لاسمح الله به‌کائنات وروز ولادت خودها لعنت میگفتیم واگرجنبهٔ مخالفت این عقیده قبول گردد یعنی بخدا وحیات‌ابدی اعتراف شود درآن‌زمان محاسن زندگانی خیر وسعادت مکملیت وحسن خلق سعادت وفضائل وقدسیت چنان رتبهٔ اعتلا می بخشد که میدان و عرصهٔ حیات مسعودانه واجتماعات بشری باشد .

نظر به قول [نه رازم]

۱۲ - پاسکال می گوید :- اگر ما در عالم رؤیا خود را به یك حال و در بیداری با وضاع مختلفی مشاهده می کردیم البته در آنصورت رؤیا را یك حال و حقیقی می دانستیم در حالیکه حقیقت کاملاً نقطهٔ مخالف خواب و رؤیا است ازین جهت این فکر کاملاً صحیح نیست در بین رؤیا و حیات حقیقی‌این یك فرق وجود دارد که در حیات قطعی و حقیقی ما مقتدریم حرکات خودمان را با آرزو های‌خود تطبیق دهیم اما دررؤیا؟حاکمیت ما از اعمال‌سلب بوده از ارتکاب‌اعمال خودداری کرده نمیتوانیم .

پس باید بگوئیم : اگر یك حیات دیگری که زیاده تر از رؤیا ما را مظهر موفقیت در تطبیق اعمال و آرزو های ما می‌نمود در نزد ما مجهول و مبهم می بود در آنصورت البته مارؤیا را عبارت از یك‌حیات حقیقی میدانستیم و ابداً شبهه وترددی در قبول آن بخوداحساس نمیکردیم و آیا تمام همین حیات متصورهٔ ما که در توالی یك سلسلهٔ خواب و بیداری سپری می شود و از روز ولادت آغاز و به وفات انتها می یابد عبارت از یك رؤیائی نیست ؟ این رؤیا یعنی زندگانی ما چنان رؤیا ئیست که زیاده از تطبیق اعمال ما باآرزو های نیك ما را بشناختن و قبول یك عالمی رهنمونی میکنند که آن عالم در نزد ما بکلی مجهول بوده است .

۱۳ - اگر اعمال و افعال این اوقات کوچك زندگانی تماماً ذخیرهٔ آتیهٔ تو می شود تو هم دقت کرده کاری بنما که اشیای ممکنه عوارض زندگانی تواجرا گردد .　　« سعد بن حامد »

۱٤ ـ قسمت اعظم انسان ها قبل از اینکه بفهمند « عواقب آنها چه طور بود چه او ضاعی ایشان را استقبال می کنند » می گویند چطور میتوان زندگانی کرد ؟ اگر ما بدون فکر در ینباره که عواقب ما چطوراست با حیاتی بسازیم که از تظاهر محبت نفس نشئت کرده باشد درآ نصورت حیات حقیقهٔ ما آغاز می گردد .

۱۵ ـ اکثر می گویند : « تمام لوازم من ختم شده سپس قدم بقدم بسوی مرگ می شتابم » بلی درست است که درین وقت در مرگ باز می شود و البته هر کاریکه بر ضد آن بعمل آید بیهوده است زیرا پیك اجل فرا رسیده راهی برای گریز سراغ نمی شود ولی با اینکه مرگ تقرب جسته بزرگترین کاری باقی است که باید انجام یابد و آن هم تصفیه و تحسین اعمالیست که عائد به روح میباشد .

۱٦ ـ محبت تنها خوف مرگ را زائل نمی سازد بلکه در عین زمان افکاری را هم که در اطراف آن دور می زند محو و نابود میکند مثلاً یك زن دهی وقتیکه پنجهٔ نیرومند مرگ گلوی او را فشار داده ارتعاش خفیف و تشنجات آخرین سکرات موت اعضای و جوارح او را بشور آورده و از دنیا میرفت دخترك خود را که در پهلوی بالین او نشسته آخرین شعلهٔ نیم رنگ موری را که در چشمان مادرش درخشیده در شرف خاموش شدن بود با نگاه های یأس و نا امیدی تماشا می کرد مخاطب کرده گفت « من برای اینکه مرگم در موسم بهار اتفاق می افتد بسیار خورسندم زیرا کندن قبر در زمستان سخت و دشوار و در تابستان سهل و آسان است پس مفتخرم که در حفر مزار من چندان زحمتی متوجه قبر کنان نمیشود » بعد ازان که زن سرسفید این کلمات را با لهجهٔ ضعیف ادا کرد روح خودش را وداع نموده از دنیا درگذشت و معلوم شد که آن زن مانا تا آخرین مرتبهٔ حیات از فکر خود گذشته در فکر دیگران بوده است پس باید با دیگران محبت نمائی تا خوف مرگ از تو دور گردد .

۱۷ ـ به هر کاریکه اقدام می کنی اقدام کن ولی خود را بقدرت ترك آن آماده نما وبرای آنکه همیشه باین کار توانا باشی درهرکار خودرا تجربه نما درین صورت میتوان کاری را که درنظر داری کامی انجام دهی .

۱۸ ـ وقتیکه توبه دنیا می آمدی تمام خویشا وندان تو مسرور بوده خنده می کردند ولی تو میگرستی بالعکس وقتیکه را دنیای دیگر را درپیش می گیری باید توچنا نکنی که دیگران بگریند وتو خندان باشی .

فصل هفتم

یاد ازمرگ به‌حیات رو حانیه کمك می کند

۱ ـ از وقتیکه انسان ها استعداد تفکررا درخود احساس کردند همیشه مرگ را مستلزم حیات دانسته اعتراف کردند که هیچ چیز در حیات انسان بیشتر ازمرگ مؤثر نیست ولی مع الاسف علوم باطله وکاذبه که بعداً روی کار آمد بادعای موت جسمانی معنویات را یکسره برباد پنداشته عقائد را سخی را که راجع به‌حیات ابدیه بود زیرو زبر کرد .

۲ ـ طوریکه مرگ را بسیار قریب پنداشته باشی همیشه در هر باره مصدر حسن حرکت باشی وطرزی خود را نشان بده‌که در حوضهٔ مرگ زندگانی داری البته درینصورت ازحیله کاری وفریب و دروغ گفتن وطن وتشنیع مردم ورنجانیدن وخفه کردن مردم کین وعرض ، نفرت ازخلق و طمع بمال مردم برکنار خواهی بود . یادمرگ دردنیا مصدر کار های بسیط وخوبی میشود مثلاً : معاونت وتسلی ومحبت بدیگران همه خیرهائی است انسانرا مسرور و به‌قلب اوانشراحی تولید می‌کند که این چیزها هم دراثر تقویهٔ خوف مرگ را سخ‌تر می گردد .

۳ ـ انسان وقتیکه قیافهٔ مرگ را در مقابل خود قریب‌دید انتظار او در ورود مرگ شدید تر می شود برای اینکه در حضور یزدان پاك ناصیهٔ روشن و قلب نزیه حاضر گردد به دعا و نیاز توبه و استغفار آغاز می کند ولی حقیقت این است که هر روز و هر ساعت گویا ما مرده و در هر دقیقه مقابل مرگ مستعد و آماده می باشیم بنا بران انتظار مرگ را بدم و اپسین و نفس احتضار موقوف پنداشتن چندان کار خوبی نیست بلکه باید هر دقیقه حاضر مرگ باشیم و یگانه مفهوم آماده گی به مرگ عبارت از زندگانی خوب است یاد مرگ و آنرا مانند پهرهٔ بالای سر حاضر دانستن برای این است که ایشان همیشه آمادهٔ مرگ بوده در سایهٔ آن آماده گی زندگانی خود را بصورت درستی بسربرد .

٤ ـ در دنیا هیچ یك حقیقت مسلمی بیشتر از مرگ نیست که اخیراً نصیب هر کسی می شود مرگ از حقیقتی است که در توالی جغرافیائی ایام و فصول مثل اینکه ـ هر روز را فردائی وهرشام را صباحی و هر بهار را خزانی است زیاده‌تر حتمی است درین صورت ما وقتیکه صبح را بامید فردا و خزان را بامید بهار سپری کنیم برای چه بمرگ حاضر نمی شویم ؟ درینصورت همیشه باید آمادهٔ مرگ بوده و آماده گی به مرگ

نیز عبارت از زند گانی مستریحانه است به هر اندازهٔ که زندگانی اصلاح میشود خوف مرگ به همان درجه کم گردیده مردن هم آسان می گردد ؛ برای یك شخصیکه متصف به فضائل روحانی باشد مرگ مفهومی ندارد .

۵ ـ مرگ بچه سرعت بتو نزدیك می شود ، اما تو از حیله کاری و ریا و خواهشات نفسانیه خودت را نجات داده نمی توانی و نمی فهمی که افکار باطل و خرافات و اشیای مادی دنیوی رذائلی در تو مرکوز نموده در مقابل هیچ کس بخوبی و حلم و ملایمت حرکت نمی توانی کرد . (مارك اوره‌لی)

۶ ـ اگر در افعال خود با یك وضعی متردد اقدام نمائی و ندانی که چه کار بایست بکنی ندانی فرض کنی که تا شام خواهی مرد درین وقت است که شبهه و تردد تو زائل عقلت بجا آمده آرزوی شخصیت روشن و هر چیز در مقابلت آشکار شده خواهی دانست که تکلیف تو چیست .

۷ ـ حیات انسانی که مرگ را در مقابل خود مجسم به بیند تمام آن یك حیات مکمل و با اهمیت و ثمر و مملو از سرور است (وقتیکه در مقابل می بینیم نمی توانیم و ظائف معینه را که این دنیا بدوش ما بار کرده بجا آریم زیرا ممکن نیست) در آن وقت وظائف دنیوی بشوق از ما ساخته و پرداخته گردد و اگر وظائف معینهٔ خود را بجا آوریم حیات ما یك حیات مسعود و پر از سروری می نماید بنابران هر که زندگانی را توام با مرگ نمیداند تمام حیات خود را باین کلمه « خوف مرگ در مانیست » فدا میکند .

۸ ـ چنان منتظر مرگ باشی که گویا فوراً خواهی مرد مرگ را هم مثل یك هدیهٔ محبتانه قبول کن . « مارك آوره‌لی »

۹ ـ طوری زندگانی کن که از حیثی حیاتت را یکروزه و از حیثی باقی و دائمی بدانی مثلاً طوری کار کن که گویا همیشه زنده هستی و طوری با مردم معامله نما که گوئی فردا خواهی مرد .

۱۰ انسان هائیکه با اعتراف به مرگ تقرب آن را همیشه بخاطر می آرند طوری (معنویات آنها از هم می ریزد) (که پندارند از انجام دادن کار های خود عاجزند خاتمه دهند ولی باید گفت در تمام امور یك حر وجود دارد که همیشه آن چیز خاتمه است و آن را « وقت » می گویند .

۱۱ ـ اصول حیات گذشته که برخی ازان همیشه مرگ را مجسم میدید بعضی از آن را فراموش کرده بود) دارای دو وضعیت است یکی حیات حیوانیه و دیگری حیات جاودانی.

۱۲ ـ باید امید وار باشیم که جهت زندگانی مسعودانهٔ ماو اینکه هیچ زحمتی در دل ماراه ندارد در قبال ماروزنهٔ سعادت وجود دارد چون راه ما را که عبارت از تمام ساحهٔ امید باشد مرگ و پیری مسدود نموده پس چه احتمال در سعادت مندی و بختیاری ما وجود دارد ؟ و چگونه بدان واصل میتوان شد ؟ این امر تنها در حیات جسمانی نیست بلکه در عالم روحانی هم به مراتب استعداد کامل علم و شهرت و محبت انسانیت و خیر خواهی و تجدد از جسمانیت واصل شده می توانیم پس هرگاه بهمین صورت حرکت کرد مرگ و پیری آنقدر مخوف و ضرر رسان نبوده طوری تجلی می کند که آرزوی ماست .

فصل هشتم

مردن

۱ ـ ساعات و دقائق احتضار را دم و اپسین و خاتمهٔ حیات و تهی گشتن قالب را از روح مرگ می نامند . اولاً راجع به مرگ می توان آن را خوب یاخراب نمود وتنها چیزیکه مابدست داریم همین است که باید درتحسین وخوبی مردن ساعی باشیم وآن بر وجه آتی صورت می گیرد.

۲ ـ وقتیکه در اثنای مرگ خود کتاب حیات را که تمام صحائف آن مربوط بیك سلسلهٔ ازو لوله ها و غفلت ها و فریب دادن ها و کدورت ها و بدی هاست ورق زده خوانده شود مشعل حیاتیکه دراین کتاب موجود است باتمام قوامشغول شعله افشانی می گردد واین مشعل ها اولاً گوشه های بی نهایت مظلم و تاریك حیات سابقه را روشن کرده ازان ببعد بایك ارتعاشی درآمده برای ابدیت خاموش می گردد .

۳ ـ انسان درحالت احتضار آمال باقیهٔ حیات خود را به بسیار صعوبت درك و احساس می کند واین علت امر ضعف قوای عقلیه نیست که برای شخص عارض میشود بلکه علت است به آمال باقیه عبارت ازان آمالی است که ابداً بفهم آن مقدر نبوده (ودر وقت احتضار بسائقه کشف روحانی که تمام موجودیت انسان بعمق افکار فرو میرود میباشد) .

٤ ـ عادةً عدهٔ از انسان ها (حیات اشخاص ریش سفید را چندان مهم نمیدانند)

می گویند حیات آن‌ها بیهوده وخالی ازفائده است این‌فکر یك فکرغلط وباطلی است چه در اعماق حیات پیری حیات مفیدیست که هم بحال خود او وهم به‌حال سائرین خیلی دارای قدروقیمت‌است، قیمت حیات مسافهٔ که آن را مرگ می گویند معکوساً متناسب است اگر این حقیقیت را خود اشخاص معمر و اطرافی های آنها هم قبول می کردند بسیار خوب میشد و میتوان گفت که دقائق مرگ وهمان ساعاتیکه در قبال آن مرگ جلوه فرمائی می کند حائز قیمت زیادی است .

۵ ـ وقتیکه هنوز بهار عمر روی مخوس خزان را ندیده و ازپیری وعصای آن فارغ بودم بسایهٔ سعی می‌کردم که حیات منظمی و فرحت آوری داشته باشم ولی دراین عمر پیری ؟ میکوشم تاخوب‌شوم ومیدانم که خوبی مستلزم مرگ است لهذا مرگ‌را با ممنونیت استقبال میکنم .

٦ ـ آیا از مرگ نمی ترسیم ؟ خیر نمی ترسیم ولی هر قدر سعی کنیم وقتیکه بماقریب شده و یافکر آن در دماغ تبادر کند نفس خود را از هیجان ضبط کرده نمی توانیم درین صورت حیات ماشبیه به حیات مسافر و یاطیاره رانی است که نخستین بواسطهٔ سقوط ترن از جای بلندی به آب فرو میرود ودومی بواسطهٔ سقوط طیاره از فضا برزمین میخورد انسان در حین مرگ می فهمد که‌برای اویك حال مخصوصی دست نداده بلکه حالتی بروی طاری می‌گردد که‌به‌ملیون ها نفر انسان پیش ازو بدان مبتلا شده اند و بالآخره می داند چیزی که به مرگ تعبیر میشود عبارت از یك تحول بوده وقتی انسان می‌میرد تنها راه سیاحت آن مسدود شده و وقتیکه واصل به نقطه تحول میشود باز هم خود را از تهیج نگه داشته نمی‌تواند .

۷ ـ زندگانی و حوداث چیز های عادی است در زندگانی هر چیز به نگاه ساده دیده میشود عوامل زندگانی تماماً تحت یك قاعده مربوط بود در زیریك عنوان واضح میگردد ولی مرگ ؟ ناموسی است عالی ولا تغیر و می تواند هر چیزی را که در حیات عادی و واضح وساده باشد از بین برداشته محو کند ولی کتلهٔ بزرگی از انسان ها ابداً فکر مرگ به خاطر ایشان خطور نمی کند حال آنکه این امر یك خطای بزرگی می باشد و باید کمی از حیات را باممات در آمیزد تا عوامل عظیم و غیر مفهوم ممات باوضوحات و ساده گی ها وجهات قابل‌الفهم زندگانی درامیخته سبب‌وجود موازنهٔ دربین‌این‌دو سرمنزل‌بزرگ کائنات گردد .

انتها .

ادبیات

نگارش جناب سید مبشر خان طرازی :

ادب و انشاء

(۵)

فنون انشاء

چون انشاء بسبب اختلافات مقامات و کثرت موضوعات دارای شئون مختلفهٔ میباشد ، لذا فنون متعددی دارد فنون انشاء نظر به تتبع و استقراء مشاهیر ادباء ومواثیق نویسندگان به هفت قسم ذیل منقسم است .

۱) فن مکاتبات ، ۲) فن مناظرات ، ۳) فن امثال ، ٤) فن اوصاف ، ٥) فن مقامات ، ٦) فن روایات ۷) فن تاریخ .

ما در صفحات آتیه هر کدام فنون مذکوره را تا حدی تفصیل و بیان مینمایم ، (و بالله التوفیق) .

قسم اول از فنون انشاء فن مکاتبات

مکاتبات جمع مکاتبه است ، مکاتبه (که به مراسله نیز معروف است) عبارت است از مخاطبهٔ غائبی - بزبان قلم ، فوائد آن وسیعتر و بسیار ترست از اینکه به احاطهٔ عددی درآورده شود ، بسبب آنکه مکاتبه ترجمان دل است در اظهار ما فی‌الضمیر ، و نشر معلومات مهمه، و نائب غائب است در روا کردن حاجات ، و وسیلهٔ دوستی و وداداست با تباعد امکنه و بلاد .

طریقهٔ مکاتبه عین طریقهٔ مخاطبه ست ، با مراعات احوال کاتب و مکتوب الیه ، و رعایهٔ نسبت بین بین .

خواص مکاتبات

خواص مکاتبات به پنج اقسام ذیل انقسام دارد .

۱) سذاجته .

و آن عبارت ست از فطریت و سلامت سخن از شوائب تکلف ، و نزاهت آن از زخرف قول ، و برائت آن از تجاوز حد مقصود .

۲) جلاء .

و آن عبارتست از خلو انشاء از سخن مغلق ، و تشبیهات بعیده ، و ترکیبات باالتباس و بودن آن مهذب و صریح در افادهٔ غرض و تفهیم مقصود .

۳) ایجاز .

و آن عبارت ست از تنقیح تالیف و انشاء از حشو (زیادهٔ بی فائده) کلام ، و تطویل جمله ها ، بحیثیتی که بر معانی مقصودهٔ خود وافی بوده ، بر محسنات قریبته المنال اقتصار داشته باشد .

٤) ملایمت (مرادف مناسبت) .

و آن عبارتست از انشاء و اصدار الفاظ ومعانی بروفق مقدار و مقام کاتب (نویسنده) و مکتوب الیه بحیثیتی که شخص رفیع (بلند) را به سخن و ضیع (پست) و شخص وضیع را به سخن رفیع خطاب و تعبیر نکند ، علاوه براینکه انشا و تعبیرات خود را به اوضاع شیرین وحسن ارتباط موصوف بسازد .

٥) طلاوت .

و آن عبارت ست از پوشانیدن کلام رونق و اشراقی را ، بذریعهٔ جودت تعبیر و سلامت معانی ، وسلاست الفاظ ، بحیثیتی که بهترین موقعی را در نظر سامع و مطالع احراز بنماید .

(انقسام مکاتبات به سه اقسام)

و باید دانست که مکاتبات به تبع و استقراء اهل ادب و انشا (به اعتبار موضوع) بسه قسم منقسم میگردد ، (۱ مکاتبات اهلیه ، (۲ مکاتبات متداوله ، (۳ مکاتبات علمیه .

(قسم اول مکاتبات اهلیه)

واو را مکاتبات اشواق نیز مینامند ، عبارت ست از مکاتبات ورسائلی که در بین اقارب و اصدقا دائر بوده ، از مکنون و داد و سرائر فواد ابراز مینماید ، و درین قسم نویسنده حق دارد که کلام خود را در باب احوال شخص خود بسط داده مضامین سوال را در موضوع احوال مخاطبین (مکتوب الیهم) درضمن عبارات اشارت اخفا کند .

امتیاز این قسم از سائر اقسام مکاتبات همان ست که نویسنده عنان قلم رار ها داده و به شعار آزادی راه پیموده ، از شوائب کلفت و انقباض احتفاظ و خود داری مینماید .

در امثال سائرهٔ عرب آمده است که « الانس یذهب المهابة ، و الانقباض یضیع المودة) یعنی انسی که در بین اقارب و اصدقا میباشد هیبت راز ایل میسازد ، و انقباض (گرفته گی) مودت و دوستی را ضایع میگرداند ، در مثل دیگر آمده که « اذا احصلت الالفة ، سقطت الکلفه » یعنی چون دربین اصدقا الفت حاصل شد ، کلفت ساقط میگردد .

پس ابراز تکلف و انقباض برای مکاتبات اهلیه که در بین اقارب و اصدقا دائر میگردد مناسبتی ندارد بلی همین قدر توجه و اعتنا مناسب میشود که نویسنده مقتضای حال و موجب مقام را مراعات نموده به زیره کی تمام به مکاتبهٔ خود حسن اختتام بخشد .

و باید دانست که مکاتبات اشواق ، مکاتبات تعارف قبل اللقاء ، مکاتبات استعطاف ، مکاتبات اعتذار ، و غیر ها ، نیز به همین قسم (مکاتبات اهلیه) راجع میشود .

(قسم دوم ، مکاتبات متداوله)

مکاتبات متداوله بحیث اغراض مطلوبهٔ خود به سه نوع انقسام میابد ،

۱) مکاتبات طلب ، شکر ، اعتذار ، تجارت ،

۲) مکاتبات نصح ، ملامت ، شکایت ، عبادت ، تهنیت ، تعزیت ، اجوبه ،

۳) مکاتبات و صلات ، و شفاعات ، (وساطات)

وهر نوع ازانواع ثلاثهٔ مکاتبات متداوله شعاروشؤن مخصوصی دارد ، برحسب اقتضای موضوع ،

(قسم سوم ، مکاتبات علمیه)

واورا اهل ادب وانشاء رسائل علمیه مینامند ، زیرا اصحاب مناهج ، و ارباب مسالك اینقسم به مسلك استرسال سلوك نموده ، به مخاطبات بلیغهٔ که بقدر اقتدار وقوت علمیهٔ نویسنده صورت می بندد ، برای اشخاص مخاطبین خود ارسال میدارند ، واو عبارت است از مقالات متعدده درمطالب علمی ، یا مسائل دینی ،

(فن دوم ازفنون انشاء ، فن مناظره)

باید دانست که مناظرهٔ انشاء سه شروط دارد ،

(شرط اول)

منشی دراسلوب انشای خود وخصم (حقیقی، ویاخیالی)(۱) را که درصفات ومناقب بایکدیگری متضاد میباشند جمع میآرد که خواص ومادهٔ امتیازات هردو بذریعهٔ مقابله بظهور میآید ، مثل ربیع یاخریف ، وصیف یاشتاء ، بریابحر ، لیل یانهار ، علم یاجهل ، وغیرآن ،

(شرط دوم)

دراسلوب ورویهٔ انشاء ، هرواحد خصمین بصورتی مقابله مینمایند که غرض ومقصود خودرا نصرت وتائید ، ومزاعم مقارن و مقابل خودرا خدلان وتردید ، وقدر خودراترفیع ، و منزلت خصم را تخفیض نموده ، رغبات سامع ویامطالع را ازجانب خصم مصروف ، وبجانب خودمشغوف میسازد ،

(شرط سوم)

منشی درتصویر مناظره ، معانی ومراجعات مناظره را بصورت خوبی سوغ ، وبسیاق محکم و مرغوبی ترتیب میدهد ، بحیثیتی که مصدر نشاط سامع ومطالع گردیده رغبات آنهارا درغور وتحقیق وحل مشکلات آن تنمیه بنماید ،

(فن سوم ، فن امثال)

امثال جمع مثل بوده ، عبارت ست از ترکیب وتالیفی که در ظاهر حقیقتی نداشته ، در باطن به حکمتها ، و فلسفه های گوناگونی متضمن میباشد .

(۱) مثل لیل ونهار ، سیف وقلم ، زمین وآسمان ، وغیر آن ، (طرازی)

(امثال بسه قسم ذیل منقسم است)

(اول) .

امثال مفترضهٔ ممکنه ، و آن عبارت ست از مثلهائی که در آن نطق و عمل را بسوی عاقلی نسبت داده میشود ، مانند بعض مثلهای لقمان حکیم ، وسائر حکماء .

(دوم) .

امثال مخترعهٔ مستحیله ، و آن عبارت است از مثلهائی که برزبانهای حیوانات و جمادات تصویر یافته ، نطق و عمل را به آنها نسبت داده میشود ، مانند مثلهای کلیله ودمنه .

(سوم) .

امثال مختلطه ، و آن عبارتست از مثلهائی که نطق و عملی که دران جاری بوده صورتی را بخود می بندد ، در بین ناطق و غیر ناطق دائر میباشد ،

(شروط امثال)

وباید دانست که امثال چهار شروط دارد ، که برای مخترع ومنشی مراعات آن لازم میباشد ،

(شرط اول) .

باید تصویر آن از هر نوع تعقید (پیچیده گی) خالی باشد ، تامقصود وغرض مطلوب را بسوی ذهن سامع ومطالع رسانده بتواند .

(شرط دوم) .

باید از تطویل و اسهاب آن اجتناب ورزد ، تاموجب ملالت ، وقلت رغبت نگردد .

(شرط سوم) .

بحیثیتی تصویر داده شود که به طلاوت عبارات و به شیرینی اسلوب حکیمانهٔ خود ، به نفس سامع و مطالع بهجت آور بوده ، به سخن هزل امیز ، وبه معانی مبتکرهٔ خود فکر را واز ، وعقل را در فهم صور مختلفه و حل مشکلات آن ضبط بنماید .

(شرط ٤)

به صورت محتملی ابراز کرده شود ، تابه یکموضوع اختصاص و انحصار نداشته ، بالعکس بتواند که به اغراض متعدد ، ومقاصد مختلفی ماخذ بگردد .

وباید دانست که فوائد مثل بسیار است ونتایج آن بی‌شمار ، ازآنجمله نزهت بال وترویح خاطر واستقصای حکمت وفلسفه است .

۲) مثل بالکل قدیم العهد بوده اسم اولین شخصی که به‌او تکلم نموده فن جلیل آنرا به‌منصهٔ انشاء و کتابت گذاشته‌است ازتاریخ ادب و انشاء معلوم نمی گردد .

۳ مثل چنانچه به نثر بوجود میاید ، به‌نظم نیز صورت پذیر است .

٤ اگرچه‌مثل بهیچ زبانی ازالسنهٔ قدیمه، وعصریهٔ دنیا اختصاصی ندارد ، اما بهترین مظاهر نثر آن آیات قرآن کریم ، واحادیث نبوی ، و کلمات برجستهٔ خلفای راشدین وغیر هم بوده ، ازجنبهٔ نظم ، اشعار جاهلی و اسلامی عرب درین‌فن حظ وافری دارد چون موضوع مشروع ما تفصیل ونقل آنرا در احاطهٔ وضع خود مساعده نمیکند ، لذا از تطویل کلام ، وتجاوز ازموضوع (که آنهم ، خلاف اصول انشأ است) احتفاظ مینمائیم .

فن‌چهارم ، فن اوصاف

اوصاف‌جمع وصف بوده، عبارت‌است از بیان امرو یاشخصی بطور استیعاب احوال شئون ، واستقصای انواع نعوت آن بحیثیتی که اورا درانظار تمثیل وتشخیص نماید .

اصول اوصاف

اوصاف سه اصل دارد .

اصل اول .

باید وصف به‌موصوف خود حقیقی بوده ، اورا ازماسوای خود امتیاز بدهد .

اصل ۲ .

دارای طلاوت و شیرینی ، ورونق شایانی بوده باشد .

اصل ۳ .

درانشای وصف ازحد حقیقت واعتدال به‌حدود مبالغه و اسهاب (تطویل بی‌فائده) تجاوز نموده بصورتی که مناسب حال ولایق مقام ست اکتفا کرده شود .

انواع وصف

انواع وصف بسیارست ، ولی اصلاً بدوقسم منقسم میگردد ، ۱) وصف اشیاء ، ۲) وصف اشخاص ، اما اشیائی که به وصف و تعریف استحقاق دارد ، امثال امکنه ، و حوادث ،ومناظر طبیعت است ،واما وصف اشخاص ، پس بسه صورت تصور خواهد گرفت ،۱) بوصف صورت ، ۲) بوصف طبیعت (۱) ، ۳) بوصف هردو .

فن پنجم فن مقامات

مقامات جمع مقامه بوده عبارت است از کتابت و انشائی که تالیف آن خوب ورشیق ، وترکیب آن موزون و انیق بوده به نکته های متنوعهٔ ادبیه اشتمال ، و به فصاحت مبنوی ، و بلاغت معنوی تضمن داشته میباشد ، مدار مقامه دائر برروایت لطیفهٔ مختلفه ئیست که بسوی بعض را و یهای مشهور اسناد، وبروقایع متعددیست که به یکی از ادبای معروف نسبت داده میشود ـ مقصود وغایه از انشای مقامه و اختیار صنعت باهرهٔ آن ـ جمع درر الفاظ، وغرر معانی و شواردلغت ونوادر سخن است (چه منثور و چه منظوم) علاوه برذ کر فرائد بدیعه ـ ور قائق ادبیه ، مثل رسائل مبتکره، وخطا به های محیره، ومواعظ گریه آور، ومضحکات مسرت بخش، مشهور ترین نویسنده های عرب که درین فن سبقت شایان ، وشهرت لایق را در تاریخ ادبیات عربیه حائز گردیده اند، علامهٔ حریری ، ۲ وبدیع الزمان همدانی وعلامهٔ زمخشری میباشد .

فن ششم ، فن روایات

روا یات جمع روایت است ، و آن عباراست از ذ کر قول ویا فعلی که و قوع یافته ویا امکان وقوع و حدوث داشته باشد .

خواص روایت

خواص روایت چهاراست .

۱) ایضاح .

و آن حاصل میگردد بتقدیم مقدمهٔ برای مروی (سخن ، و خبر) ، و به تنظیم توطئه برای آن ، بطوریکی ماخذ روایت را به عقل و فهم نزدیك میسازد ، و بطریق مراعات ترتیب

[۱) وصف فضائل نیز به وصف طبیعت داخل ست . [طرازی]

[۲] علامهٔ حریری در سنه ۵۱۶ هـ ، وبدیع الزامان همدانی در سنه ۳۹۸ هـ وفات یافته اند .

طبیعی ، در باب ایراد ظروف مروی ، مادامی که راوی غرض مقبولی نداشته باشد که تجاوز وترك این نظام را برایش تجویز بکند .

و بطور عدول و اجتناب از استطرادات در انشاء سخن و تصویر روایت ، زیرا کثرت استطرادات که موجب تطویل است عقل سامع و فکر مطالع را از سیاق روایت صرف ، و رونق آنرا ذایل میسازد .

۲) ایجاز .

و آن عبارت است از اجتناب فضله های سخن ، با انتخاب اخص ظروف وانسب آن برای افادهٔ غایت بلی وقتی که مقتضای حال برای اطناب (تطویل با فائده) مقتضی گشت ، دران صورت تطویل سخن بطوریکه لازم دیده میشود ، جائز است .

۳) امکان.

و آن عبارت است از ترشیح روایت و تزیین آن برای قبول ذهن سامع و مطالع .

٤) تلطف .

و آن عبارت است از صورتی که نویسنده در انشای روایت بصنعت تنقل از حالی بحال دیگر و تحول از وضعی به وضعی ، جلب قلوب نموده مجامع عقول مطالعین و سامعین را بجانب روایت وغایت آن ترغیب می نماید ، زیرا نفس انسانی طبعاً و خلقتاً ـ بر محبت تنقل مجبول ، و برایثار تحول مطبوع است .

اجزای روایت

و باید دانست که روایت سه جزو دارد .

۱) صدر .

و آن عبارت است از تصویر توطئهٔ برای مروی بحیثیتی که سامع و مطالع میتواند که بر اسماء و طبایع اشخاصی که در ضمن روایت میآید ، و همچنان بر موقع مروی و سوابق عمل بیشتر وقوف و اطلاعی حاصل کند ، تا در فهم مضامین مروی و در یافت غایت آن سهولتی واقع گردد .

ع ، ج ، ا ، انشان والاحضرت سردار شاه محمود خان غازی
سپه سالار و وزیر حرب

۲) عقده .

و آن عبارت ست از جزوی که روایت بر محور آن دائر میگردد ، و او وسیعترین مجال کتابت وموضع انشاء است که در عقبات دقیقهٔ آن اشخاص متعددی مقابلت ، و احوال انشاء اشتباك و لواعج شوق در نفس منشی (برای ادراك عاقبت وحقیقت) اضطرام خواهد نمود .

۳) ختام.

وآن عبارت ازجز واخیری است از انشای روایت .

و شعار آن همین است، که باوجود آنکه فجائی میباشد ، بماقبل بطور ارتباط محکم ، مرتبط و به‌مراد آخرین روایت وافی بوده مصدر خواهش نفوس وار تیاح قلوب میگردد .

فن هفتم فن تاریخ

تعریف تاریخ درنزد معاصرین واضحست ، اختصار آن همین است که عبارت است ازمعرفت اخبار گذشته‌گان ، ووقوف براحوال ، زندگانی ، وسیاست ، وتمدن واعتقاد ، وادب ولغت پیشینیان ، وانشای تاریخ عبارت است ازتحریر آن بروفق اصول وآداب، انشاء که در شماره های سابق تقریر کرده شد ، این بود ، تفصیل فنون انشاء و ایضاح کوایف مخصوصهٔ آن .

(باقی دارد)

[ارسالی فاضل آقای خلیلی افغان]

به انجمن محترم ادبی کابل

در وقتی که موکب والای جناب عالیقدر جلالتمآب صدراعظم صاحب در ضمن افتتاح شوسهٔ شکاری برای وارسی . بمجاری امور ، و تفقد از گذارشات اهالی ، در شهرستان تاریخی میمنه ، تشریف داشتند .

اینجانب ، به نسبت عشق و علاقهٔ مفرطی که بتأسی مقتضیات ادب پرورانهٔ عهد نادر شاهی در بدست آوردن آثار علمی و ادبی این محیط در خاطر داشتم ، خوشبختانه بزیارت میرزا یحیای نادم که یکی از گوینده گان ممتاز و شعرای خوش قریحهٔ آنجا بود مشرف شدم .

ناله های سوزان ، قطرات گرم وروان اشك صحبت های شوریده ، و الحاصل مطالعهٔ دیوان قیمت دار ، او طوری مرا مجذوب نمود که مجبور شدم باهمه کثرت مشاغل رسمیه و تنگی فرصت یکحصه زیاد از آثار ادبی این شاعر توانا و حساس وطن را از نظر گذرانیدم .

واقعاً طوری که میگویند شعر ترجمان احساسات قلبی و مظهر تجلیات غیبی است الحق دیوان این شاعر دلداده سراپا باسوز و گداز ، بااشك و خون ، بار از و نیاز نوشته شده، مظهر اسرار لطیفه ، و مرآت تخیلات بدیعه می باشد .

مناظر طراوت بخشای کهسار میمنه ، وزش مستانهٔ نسیم ، جلوهٔ بهار و گریهٔ آبشار ، مانند دیگر گوینده گان کوهستانی این مملکت روح شوریده گی و سلحشوری را در آثار ادبی این شاعر تخمیر نموده دیوان او را یك مجموعهٔ بدایع قدرت ، ساخته است .

دیوان نادم از سه هزار بیت متجاوز است ، نادم به طبع و نشر آثار خود علاقهٔ زیادی نشان میداد خودش میگفت ، من اشعار و آثار خود را بمنزلهٔ فرزند خود دوست دارم زیرا اشعار وآثارما ایام عشق ودلداده گی ، روزهای مهجوری وناکامی دوره‌های پرشور جوانی‌مارا بیاد می‌آورد ـ ذخایر معنویهٔ مارا به‌نسل‌های آینده وجوان‌افغان انتقال میدهد ، عظمت‌ادبیه مملکت مارا زنده نگاه میدارد .

دردیوان نادم قصائد غرا ، سرودهای عشقی ، رباعیات عارفانه ، ترانه‌های ملی الحاصل تمام لطایف فنون شاعری به کثرت دیده می‌شود .

عمرنادم درین‌وقت ازپنجاه متجاوز است بایك صورت ساده وطبیعی ، روزهای آخرین حیات خودرا باکمال عزلت وانزوا دریکی ازکوهستان میمنه سپری مینماید .

نادم درپایان صحبت ، قطعاتی چند ازاشعار خویش بمن سپرد تابیادگار این شاعر منزوی ؛ به انجمن ادبی کابل ، که شئونات ادبی وطن عزیز خویش را حمایه وآثار واشعار سراینده گان هرگوشه وکنار مملکت را احیا مینمایند تقدیم نمایم و طوری که درآثار هرات شرحی از سوانح این شاعرنامور داده بودم دراین موقع نیزقطعات ادبیهٔ اورا بهحضر مطالعهٔ انجمن محترم میگذارم .

نمونهٔ اشعار : ـ

دمی گز پنجهٔ مشاطه از رویت نقاب افتد
عجب نبود گر آینهٔ ز دست آفتاب افتد

بپای افگند دل را گرچه چشمت شکوه کی زیبد
زفرط بیخودی ازدست مستی گر کباب افتد

لب لعل تو هرگه درسخن گوهر فشان گرده
مرا از دیده ای سیمین بدن یاقوت ناب افتد

چان آتش فروز ازرخ چوباد اندرچمن شوتا
نشیند سرو برخاك ازخجالت گل درآب افتد

چسان دل پای دارد فتنهٔ بیدار چشمت را
که گرشیراست چون خرگوش ازین آهو بخواب افتد

چون من صدنیم جان ازیك تبسم میتوان کشتن
چه حاجت ترك من چین برجبینت ازعتاب افتد

شودمطلق عنان خونم زچشم ای شهسوار ازچشم
چو درهنگام جولان توچشمم بررکاب افتد

براه شوق و صلت ای جوان پیرانه سرنادم
چوطفل اشك درهرگام بررو ازشتاب افتد

❁

از حسرت رخ تو که گشت از .... سرخ
آید برون زچشم من خسته آب سرخ

بر روی آفتاب بود پردهٔ شفق
یابستهٔ بروی دل آرا نقاب سرخ

آهسته نه بدیده ام ای شهسوار پای
تا پای نازکت نکند این رکاب سرخ

جانا بزرد روئی مشت سیاه بخت
تا چند چهرهٔ توشود از عتاب سرخ

رنگین ادای قصهٔ عشقم چو عندلیب
زیبد اگر کنم ورق این کتاب سرخ

گلگونه بخش چهره روشن دل است مرگ
آری شود بوقت غروب آفتاب سرخ

تیره دلی که از در میخانه روی تافت
نادم نمیشود رخش از هیچ باب سرخ

از طبع شاعر توانا و شهیر وطن
جناب قاری عبدالله خان

ماه صیام

صلاح کار درین دیده اند یاران را — که آورند باصلاح روزگارانرا
خوش است در نظر این غنچه های نشگفته — مهٔ صیام دهن بست روزه داران را
مگوز روزه که در طبع شان گوارا نیست — گرفته درد شکم سخت روزه خوارانرا
بخوان نعمت الطاف دوست مهمانند — چه فرحتست درافطار روزه دارانرا
بخلوت دل شب طرفه راه یافته اند — قبول محرمی هست راز داران را
شکافتند دل بحر بار ها لیکن — خبر ز عالم دل نیست رهسپاران را
رسد زعقرب ساعت همین صدا در گوش — که زندگی است درین دور بیقرارانرا
به بر و بحر و فضای محیط میتازند — ترددی که نمانی ز پی سوارانرا
بهیچ کار مکن تکیه زینهار بغیر — که اعتماد بنفس است پخته کارانرا
چرا بخون دلم چشم سرخوش تو نساخت — هوای باده اگر هست میگسارانرا
به گریه چارهٔ نفس ستیزه خو سختست — هزار مرتبه این گرگ دیده بارانرا

❀ ❀ ❀

نمونهٔ اشعار ۳۵۵ سال قبل (عهد مغل در هند)
از طبع شاعر زبردست فارسی فیضی دکنی

در وصف کشمیر

هزار قافلهٔ شوق می کند شبگیر — که بار عیش کشاید به عرصهٔ کشمیر
تبارك الله ازان عرصهٔ که دیدن او — ورق نگار خیال است و نقشبند ضمیر
هوای او متنوع چو فکرت نقاش — زمین او متلون چو صفحهٔ تصویر

غبار او بتوان خواند چشم را دارو — گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر
به‌تن موافقت آب او چو باده و گل — به جان مناسبت باد او چو شکر و شیر
فصول او متشابه ز اعتدال هوا — بهم یکی، دی واردی بهشت، بهمن وتیر
زمین صندلیش نم ز برف کافوری — به یاد داده ز آمیزش گلاب و عبیر
نسیم او ز سر آب تیز می گذرد — که باد رانه توان داشت پای در زنجیر
زسر جوان شود از یك نسیم صبح‌دمش — کنند قسمت بر جزو جزو عالم پیر
درو به جای گیاه زعفران همی روید — که آب و خاك طرب را چنین بود تاثیر
به هرطرف روی، از بحر فیض مال آمال — هزار چشمهٔ جوشنده چون دل نحریر
ز اعتدال هوایش شگفت نیست شگفت — که سر زند همه عناب از نهال زریر
به حیرتم که چه آثار قدرت ازلی ست — به هر نظاره بنازد نظر به صنع قدیر
درین دیار مغنی ترانه ساز مکن — بس است ازلب مرغان نغمه سنج صفیر
اگر دماغ لطافت شود گلاب طلب — کنند از تف این باده برگ گل تقطیر
خروج کرده عنب در چمن ستاره شده — کش از میان فوا که گرفته اند امیر
شمیم سیب دهد مغز روح را ترتیب — نسیم می فکند طبع ذوق در تعطیر
بسنده نیست مگر یك دلش چومن درعشق — که با هزار دل آمد درین چمن زنجیر
به عجز معترفم در شمار میوه و گل — که هست بر قد معنی لباس حرف قصیر
به جلوه های فریب آهوان مشکینش — کشیده شیر دلان را به دام عشق اسیر
ز بس که مست کند نکهت ریاحینش — کنند دست حمایل به گردن نخچیر
زمین اوچو دل بی غمان طرب‌خیز است — سپهر کرده ، مگر ، خاك او بباده خمیر
زمانه ، تا برسد پای شهریار بر او — فکنند لاله‌و گل را به جای فرش حریر
دیار دل کش کشمیر را مسخر کرد — بدان صفت که سلیمان پری کند تسخیر
چوداد ایزدش آن ملك، خواست تا گردد — دران زمین سعادت به‌سجده شکر پذیر
غرض ز سیر سلوکش همین، که ازنظری — خرابهٔ دل درویش را کند تعمیر
به ساعتی که بود زبدهٔ زمان شرف — به ساعتی که بود نخبهٔ قران کبیر
چه‌مشتری به‌سعادت، چه‌زهره‌عیش سگال — که ماه در شرف و آفتاب در تنویر

زعیش در رهٔ آن عرصه راند موکب عزم
که شوق را ز تماشای او نه بود گزیر

رهی چو طالع عاشق همه نشیب و فراز
رهی چو فکرت عامل همه مدار و مشیر

زمار پیچ رهش رم کند نظر که دروست
هزار کوه و همه چون فلك به صد تزویر

بدان صفت که دل من بود زسنگ دلان
زسنگ او به خطر شیشهٔ سپهر اثیر

اگر نه این همه اوتاد کوه می بودی
زمین زجای نه رفتن عسیر بود عسیر

به حکم خسرو والا زتیشه کوه کنان
هزار جوی روان کرد صاف تر از شیر

چنان به کوه و کمر خاره را تراشیدند
که بهر موکب شاهی سزد ممرو مسیر

زمین عرصهٔ کشمیر زآسمان گذراند
به فر دولت تقبیل پای های سریر

شدند نور پذیر از رخش وضیع و شریف
شدند فیض ستان از کفش کبیر وصغیر

دران فضای فریبنده مجلسی آراست
کزان به حسن مجسم نظر کند تفسیر

دل نظارگیان مست بوی لاله وگل
دماغ مجلسیان تازه از نبیذو عصیر

هوس پیاله به اب در ترنم نی ونوش
نشاط دائره بر کف به نغمهٔ بم وزیر

صبا به مروحهٔ برگ در پی تنسیم
شمال مجمرهٔ گل به دست در تبخیر

به غمزه و نگه افتاد کار اهل نظر
اگرچه بزم طرب نیست جای خنجر وتیر

دمیده دم به دم افسون بی خودی بردل
مغنیان لطافت سرابه هر تحریر

ز بس که ریخت بدامان آز نقد مراد
بر آستان هوس آرزو نماند فقیر

به ژنده پوش شدند افتادگان نیاز
که سر نوشت ازل داشتند نقش حصیر

ثنا طرازی این بزم در نمی گنجد
به نزد شاعر معنی نگار و نثر دبیر

مقام ادب وادبا در حیات بشر

نگارش جناب غلام جیلانی خان جلالی

قارئین محترم گمان نکنند که نگارنده نگاشتن مقامات علمی و ادبی نویسنده گان معروف و شعرای مشهور قرن (۱۸) انگلستان ، المان ، روسیه را صرف نظر نموده بدورهٔ (۱۹) اغاز میکند بلکه شرح حال و درجات علمی هر واحد آنها جدا گانه تدوین و درپا ورقی مقاله بمطالعه تقدیم میشود دریغورد چون سلسله حیات ادبای فرانسه روی دست و در ادبیات مغرب هم موقعیت بسزا دارند لابد تعقیب سلسه را مناسب دیده تحت عنوان قرن ۱۹ از آنها ذکری میرود :

قرن ۱۹ :

این قرن بمذاق اهل مغرب مشعشع ترین دوره ترقیات ادبی ارو پاست و البته پیشرفتیکه درین عصر در ادب و ادبیات بظهور پیوسته در تمام ادوار سابقه نظیر آن دیده نمی شود ، تعداد نویسند گان ، علما ، فضلا ، کاشفین ، ژینهای این عصر باندازه تخمین میگردد که از حساب خارج است از جذبات سحرا میزادبیات این قرن علوم پدا گوژی ، سوسیو لوژی ، فیزیو لوژی ، ژئو لوژی ، اتو لوژی ، مترو لوژی ، پسیکو لوژی ، باکرو لوژی بیوگرافی ، گزم گرافی ، ، اتنوگرافی ودیگر علوم وفنون که ترجمه‌اش علوم : تربیه ، اجتماع ،

ع ، ج فیض محمد خان وزیر امور خارجه

تشریع ، طبقات الارضی ، الهیات ، کائنات جوی ، روحیات ، جراسیم ، سوانح ، هیئت ، نژادشناسی ، کیمیا ، باشد سرچشمه وتحت عمل گرفته شد .

نشرافکار بوسیله جراید یا مخابرات توزیع ومراکز تیلفون وپست دولی وبین المللی تشکیل و بحکم دایرهٔ واحدی اداره گردید .

غالب قسمت نفوس کرهٔ ارض با اختلاف اذواق واوطان بنهایت سادگی داخل مفاهمه شدند و باندازه سه ملیون کیلومتر خطوط تلگراف بری و بحری دور زمین را احاطه نمود حتی در آخر سخن بجائی رسید که نشر افکار بوسیله بی سیم در عالم پرواز کرد وبقدر سه هزار مرکز آن در دنیا دایرشد .

درین مورد اگر احیاناً در بعض خاطر ها خطور کند که باعث و محرك این همه ترقیات البته مقتضیات سیاسی و نظامی است ، ما اقرار داریم بلی چنین هم خواهد بود ولی علتیکه این عواطف دنیای مغرب را درحرکت آورد بدواً تنها همان عاطفهٔ خداداد بشری است که آنرا قبلاً بنور علم و عرفان معرفی گردیم . بلی از انجا که نوامیس اجتماعی و عوامل تاریخی و روحی اقوام و افراد هرکدام برای جولان قلم ادبا میدان همواری است بناءً علیه درین عصر هر واحد از شعرا و ادبای غرب زمینهٔ را در نظر گرفته در کشف اندازه آن موقعیت مخصوص و تاثیر عجیبی را در جامعه خود احراز نمود ، شك نیست که محبت جوامع بادبا از جهات مختلفه ثابت است برخی را انسجام الفاظ و تراکیب و معانی سحرآمیز شاعر و ادیب بخود جذب می سازد و بعضی بسلاست و لطافت و روح دراك نویسنده علاقه دارند هکذا بدایع و نزاکت تشبیهات و استعارات و کنایات سبب موثرات ادبا در جامعه میگردد حصه از مردمان در مابین ادبا آنانیرا دوست دارند که محررات خود را زبان بی آلایش و طینت

و ملیت قرار داده برای داناندن اذهان وقلوب با نغمات و بیانات شیرین ودل فریب باهم درشت وهجوآمیز به نیروی یك قوهٔ غیر مرئی که عبارة از قلم شرر باراوست پافشاری مینمایند .

این طورادبا درغرب هم قلیل و کم اند، دانت ، شکسپیر ، کوته ، شیلر ، هوگو ، تولستوی و امثال آنان در غرب از همین قبیل ادبا بشمار میروند که هر کدام بنوبه خود بنام خدمت جامعه از خود چنان دفینها و ذخائر پربهای ادبی را بیادگار گذاشته اند که دست روزگار حسود ازمحوآثار شان کوتاه‌است .

همچنان نمونهٔ از نویسنده گان معروف این عصر که علوم اجتماعی را باهم آمیخته ازان ادبیات موثربرا را بوجود آوردند از نقطهٔ نظر اروپا باستیا ادیب مشهور فرانسوی و گلادستون انگلیس و بسمارك المانی وژولورن واناطول فرانس ورینان روایت نویسان معروف فرانسوی است این علم برداران ادب و فلسفه چنانچه غربیون تصور می کنند تمام قوای فعالهٔ باشند گان بر اعظم را روی هم رفته گاه باختراعات گاه باقتصادیات ، اخلاق ،گاه بسیاسیاست بکار انداخته نه تنها خیالات نازك آنها در غرب موثر افتاد بلکه دیگر ممالك عالم را هم تحت پرتو روح ادب گداخته مستعد ترقیات دنیوی گردانید کاشفین و مخترعینیکه از آنها دربن ردیف نام برده میتوانیم کپتان کوك کاشف استرالیا و نیو زیلاند جدید و جیز ولت انگلیسی موجد راه آهن ، مارکونی اطالوی مخترع بی سیم ، ادیسون امریکائی سائنس دان مشهور کاشف فنوگراف ، بیل امریکائی موجد تلفون ، نوبل سویدی موجد دینا میت ، سر همفری دیوی مخترع چراغ محفوظ ، رافونتن امریکائی‌مخترع سفاین بخاری ، داکتر دونی پس فرانسوی کاشف فن عکاسی ، برادران امریکائی مخترعین طیاره ، میباشند ازین قبیل کاز برقی ، ادویهٔ نو ، بارود بیدود ، اسلحه جدید ، کاز های زهر دار ، تلگراف آبی ، توپهای بزرگ ، کشتیهای غواصه ، تار پیدو ، تلفون بی سیم،حفر کانال پانامه ، کانال سویز ، هرکیل وهزاران اختراع دیگر صحنه دنیا را مملو ساخته طرز زندگی امروزهٔ بشر موجب شگفت میگردد .

اجتماعیون غرب میگویند جنگ نشانهٔ وحشت است ولی جنگها یکه درسایهٔ پیش آهنگی ورجز سرائی وما رشهای ادبی وخطابهای ادبای نامدار مغرب اداره گردید وقایه‌شرف و ناموس چه‌ملت های محروم ازحقوق انسانیت نه‌بود که باثبات نرسانید ؟

بلی‌ماهم گفته میتوانیم که جنگ علامهٔوحشت‌است ولی جنگیکه دران ادب و قلم‌مدخلی نداشته

براساس یك غرض مشروع و مفاد ملی واجتماعی نباشد ، مقدمهٔ طول کشید بروبم بسر مطلب که اهم موقعیت علمی ادباست :

ویکتورهوکو : ۱

هوگو سومین پسرجنرالی بودکه کونت هوگو (۲) نام داشت،این ادیب معروف اصلاً از نژاد لورن ازاهالی شمال فرانسه است مادرش : سوفی تربوشه (۳) ازاهالی نانت میباشد ، هو گو بتاریخ ۲٦ فوریه ۱۸۰۸ عیسوی در شهر بزان سون Bésanson کاین در اطراف جبال ژورا که در مابین فرانسه و سویس واقع است تولد یافته چنانچه خودش نیز در تالیف خود (او راق خزان) بتاریخ تولد خود چنان اشاره مینماید .

هوگواز اغاز طفلی شروع به تعلیم نموده در اطالیه و اسپانیه باپدر خود همسفر بوده است اگر چه پدرش میل داشت که مشارالیه مانند خودش یك فرد عسکر باشد اما هوگو که از دماغش آتش شوق سخن سرائی زبانه می کشید چندان بعسکریت تمکین نمی نمود .

زمانیکه ملت فرانسه میخواست قلل هوسا کفسانی را قهراً تسخیر کند خانواده او بپاریس عودت نمود درانجا پدرش مشارالیه را به استادی سپرد ، ازین حیات خود هوگو نیز درکتاب نور وسایه les rayonset les orubres ذکری نموده است .

بعد ازان درمکتب Pension cordier شامل اخذ تعلیم شد متعاقباً در مدرسهٔ لوی ۱٤ شامل گردید این شا گرد نسبت بدیگر مضامین ، شعر و ادبیات را زیاده‌تر دوست میداشت او باطمینان خاطر میخواست خود را هم قطار شاتوبریان بسازد اما خصایص روحی و سرنوشت قدرت مشارالیه را سعادت ادبیات قوم تربیه نمود .

هوگو به نیروی ذوق بلند و طبع خداداد خودش در سن ۱۵ سالگی قطعهٔ غزلیات و قصاید خود را سروده بدارالفنون تقدیم و در سال ۱۸۱۷ از اکادمی جایزهٔ را حاصل کرد - پس ازان یك دسته قصاید دیگری تحریر نموده بنام رود ها des odes نامزدش ساخت چون آثار اولین او مقبول افتاد طوریکه شاگردان و مخلصان صمیمی برای خود پیدا نمود دشمنان زیاد هم برای خود تراشید ، درین اثنا مجمعی را مرکب از دوستان و شاگردان خویش بنام Cercle romantique تاسیس کرده خودش بر ریاست آن تعین شد

(۱) Victor Hugo. (۲) Comte Hugo. (۳) Sofie Trebuchet.

و روز نامهٔ را باسم محفظهٔ ادبی Conseryateur littéraire انتشار داده درین روزنامه هوگو مدح خاندان شاهی مذمت ادبیات جدید را بطبع میرساند چنانچه بهمین سبب لوی ۱۸ مبلغ هزار پوند سالانه برایش معاش مقرر کرد حتی مقرری او در آخر ها به دو هزار پوند سالانه ترقی نمود .

در سال ۱۸۲۷ تا ۱۸٤۳ دو قوهٔ مخالف در ادبیات فرانسه یعنی کلاسیك و رومانتیك نفوذ داشت که دسته اول الذکر پابند وزن و قافیه بوده گذشتن ازحدود را مخالف مسلك میدانست دسته دویمی که رئیس آن شخص هوگو بود کلاسیك را مندرس تصور کرده میگفت که رعایه آن کرده نشود ، در نتیجه پرخاش این دوفرقه بلند گردیده هوگو رئیس مسلك رومانتیك بغرض کندن ریشهٔ کلاسیك از ادبیات وترزیق روح رومانتیك اشعار ، ناولها ، درامه هاتحریر نموده بالاخر در ۱۸٤۱ هوگو بطور کلی از حملات شعرای معاصر ومعاند خود وارسته اما از تشویش اداری و سیاسی هنوز فارغ نشده بود ، درعین زمان روز گار اورا نگذاشت که نفسی براحت زده در حالیکه مشارالیه در عالم ادبیات افق جدیدی‌را روشن گردانید دخترش درمعامله عروسی بدریای سن غرق شد این حادثه قلب هوگو را جریحه دار ساخته ضعف قوا وشدت الم مدتی باو اجازه نداد که چیزی تحریر کند بعدازان این واقعه را در برجسته ترین اشعار خود که ازروح داغ‌داراوتراوش نموده بود بنام تفکرات «Contemplatiares» برشته نظم درکشید که نهایت جالب نظر ودقت است .

حیات سیاسی هوگو عبارت ازین بود بعدازانکه درسال ۱۸۲۷ قوانین ادبی رومانتیك را نوشت وفرانسه درانحال ازحکومت شارل بتنك آمده اورا ملت ازسلطنت خلع نمود ولوی فلیپ را بپادشاهی برگزید فلیپ هم اگرچه طرز دربار خودرا از رسوم شاهان سابق علحده مقرر کرد اما نتوانست کهازی کمایتی خود اصول جهانداری وسیاست مداری را در فرانسه برقراربسازد در نتیجه فلیپ هم در سنه ۱۸٤۸ بعلل و اسبابیکه در تاریخ فرانسه روشن است بانگلستان فرار کرد اما بدوران لوی فلیپ هوگو عزت تمام یافته در مجلس اعیان مامور بود درین وظیفه خود مشارالیه مدافع بزرگ دشمنان حکومت بوده خودرا دیموکرات ،هوا خواه نظم ونسق معرفی مینمود وبمردم می فهماند که ایدال امرا تامین اسایش وتهیه وسایل کامرانی خود انها ست .

وقتاً که باثر انقلاب در فرانسه سال ۱۸٤۸ جمهوریت دوم برپا گردید وناپلیون سوم نواسه ناپلیون اعظم بنام Prince président رئیس این دوره مقرر شد سه سال بعد بوی الیه در مردم رسوخ یافته

ریاست را برای همیشه ادعا نمود بالاخر باین هم اکتفا نکرده اعلان پادشاهی نمود وخود را بنام ناپلیون ملقب ساخت هوگو درین فرصت از پاریس عزیمت نموده اولاً به بلژیك وبعد ازان بجزایر دریای مانش مربوط انگلستان شتافت زمانیکه ناپلیون صغیر در جنگ Sedan باعساکر خود بدست المانها اسیر شد وفرانسه در نهایت بدبختی بوضعیت سیر قهقرائی تمام افتخارات خود را از دست داده بود هوگو دوباره بحمایت فرانسه بر خواسته داخل پاریس وشامل مجلس ملی گردید این دفعه زیاده تر در امور فکری و روحی ملت تاثیرات عظیمی را سبب شد .

هوگو در زمان غیاب خود ازوطن تمام قهر و غضب خود را یکجا نموده افکار خود را بذریعه سه اثر خویش درسال ۱۸۵۳ باسم (مکافات) Chatiments و درسال ۱۸۵۹ بعنوان بری ها (Cantinentales وافسانه های قرون les légendes des sieâcles انتشار داد .

هوگو درآخرین سلسله آثارخود تمام مسایل اجتماعی را تحریر و باثر جانفشانیهای خودش افق علم و دانش فرانسه را روشن ساخته درتحت تاثیر قلم اصلاح پسند او ملت فرانسه آنچه را فاقد گردیده بود واجد شد .

هوگو خائنین را خوار وذلیل میدید وشخص متنفر ازجامعه را دوست نداشت، بشروتعاون را لازم و ملزوم میدانست ، راجع به تربیه مجرمین معتقد بود ، خلاصه هوگو ازجمله همان اشخاص است که میگویند در سایه تعاون جنگ ونزاع ، ظلم واستبداد، انزجار و تفهقر برطرف میشود او آینده بشر را روشن دیده در اثبات این مضمون ادله غریبی داشت هوگو میگفت : وقتیکه میخواهید حیات بشر را تماشا نمائید باید انسانیت را از سه جنبه ذیل ملاحظه کنید :

۱ : از پهلوی حیات و گذاره فامیل .

۲ : از حیث عادات و اخلاق جامعوی .

۳ : از نقطهٔ نظر مناسبات با محیط .

هوگو راجع به شاعر می گوید :

۱ : ادبیات نظر به تمام صفات با ملت دارای اثر است و شاعر و ادیب حکمران افکار جامعه تصور می شود .

۲ : افکار شاعر باید انعکاس روح جامعه باشد .

۳ : شاعر باید عیوب جامعه را بطرز مستقیم یا غیر مستقیم اصلاح ومحاسن آنرا تمجید کند .

٤ : در حالیکه شاعر از کوایف شخصی بحث میراند باید طوری باشد که ازان محاسن و عیوب جامعه مفهوم شود .

هوگو در آثار خود با اینکه از اجتماعیات باحث است اما با وجود آن از لطافت و دلربائی خالی نیست .

این شاعر درحالیکه پیوسته سرگرم نگارش می بود لاکن عوالم را دوست میداشت در اشعار خود اکثراً مناظر طبیعی را با سلوب خوش آیندی تصویر داده حیات دهاتیان را نهایت تعریف کرده است .

ع ، ج ، ا ، ا نشان محمد گل خان وزیر داخله و رئیس تنظیمهٔ ولایات شمالی

راجع بمعقولاتیکه هم در خارج و هم در تصور و فکر از ماده مجرد است از قبیل عالم مبدء و معاد نیز بحث ها رانده است و بخدای واحد و خالق کل شئ عقیده داشت او میگفت خموشی چراغ حیات انتهائی زندگی نیست عقاید او ازین بیت معلوم می شود :

«Oui la mort est une affreuse réalité, elle est l'ombre d'une autre vie; ne dites pas mourir dites naitre.»

بلی مرگ واقعهٔ هولناکی است ، ولی حیات دیگر میباشد ، پس آنرا مرگ نگوئید دوباره تولدشدن باید گفت هکذا هوگو معتقد بود که ازبعد مرگ ، آنهائیکه مرتکب تجاوزات نا مشروع گردیده اند عذاب میشوند .

مطالعات فلسفی او از یك طرف دلچسب و آسان است مگر از طرف دیگر مستلزم صرف قوهٔ عقل و فکر میباشد لاکن در همین قسمت آثار او نیز الفاظ نا مانوس و مشکل وجود ندارد .

هوگو با تاثیر نوشتجات خودمعتقد بوده‌ازمولفات (برگهای خزان) ویاد داشتهای روحی او معلوم می شود که مقام خود را گاه گاهی بر فراز قلهٔ بلند انسانیست دیده میخواست ازآنجا آوازهٔ خود ستائی خود را بگوش هموطنانش برساند او قلم خود را آبدار و آتش بار توصیف نموده است .

هموطنان او غالباً تصور می کنند که فضیلت فروش نه بود و خود ستائی او پیش از اندزه منزلت علمی او نیست آنها بلند پروازی او را برین حمل میکنند که چون او رئیس مسلك رومانتیك بود بناءً علیه البته برای تسکین خاطر خود و ابتذال شعرای کلاسیك خود ستائی نموده است .

آثار هوگو

انصافاً آثار ومولفات هوگو در ادبیات فرانسه فصل معتبر راکشوده عبارت ازین است :

آثار منظوم :

الف تغزل : Odes et Ballades (او دابلاد) را در سنه ۱۸۲۶ و بشرقیها در ۱۸۲۹ نگاشته درین کتاب اکثریه از مناظر شرق قریب را بیان نموده است از عنوانهای برجسته این کتاب یکی جنها میباشد .

« برگهای خزان » درین کتاب از عوالم‌زیبای کائنات سخن را نده (۱۸۳۱)

les chants de crepuscule « ترانهای شفق » را در ۱۸۳۵ نگاشته

les voix intérieures « اوازهای‌درونی را در۱۸۳۷ به‌دسترس‌خواننده‌گان گذاشت

les rayous et leson bres (روشنائی و تاریکی) درین مولفه هوگو سعادت را بروشنائی وتیره بختی را بتاریکی تشبیه داده است .

les contem-plations « تفکرات » هوگو در ۱۸۵۶ تحریر گردیده

« les ehâtiments » این‌مولفه برعلیه ناپلیون ۳ تحریر شده ودران هوگو اورا گاهی فقیر وگاهی لئیم و غیره خطاب نموده است .

هوگو تماماً هجوسرا و مذمت گوی نیست بلکه آنها یکه در خور مدح و تمجید بودند تعریف نموده چنانچه از ناپلیون کبیر و عساکر او بار ها صفت کرده -

l'annrée terrible (سال مخوف) را در ۱۸۷۱ تحریر نموده و دران شکست ۱۸۷۰ فرانسه را از المانها بامنتهای سوز قید نموده است .

l'artd'être grandkère (رموز جداشدن) درین اثر خود هوگو از فامیل و وضع گذارهٔ اطفال خویش بحث کرده محبت فامیل و اطفال را تعریف نموده است .

religieux et religion این کتاب اثر فلسفی و دران مقام نیکی را خیلی عالی وبلند گفته است .

ب : منظومهای هجو آمیز :

درین قسمت کتابیکه برعلیه ناپلیون ۳ در ۱۸۵۳ تحریر نمود. شهرت دارد .

ج : منظومهای رزمی :

درین قسمت کتاب افسانه های قرون légendes des siécles و یك کتاب دیگر که باتمام نرسیده تحریر نموده است .

د: تیاتر:

۱ ـ تیاتر هرنانی Hernani این اثر در ۱۸۳۰ تحریر گردیده حاوی قوانین جدیدی است درادبیات فرانسه .

۲ ـ Marion de lorme را ۱۸۳۱ و roi s'amure وچندین تیاتر دیگر نیز ازقلم هوگواست که درینجا بنابرتنگی مقام ارتذ کاران صرف نظرشد .

ه رومانها :

(بوك ژو کال) Bug Jugal « ۱۸۱۹، هان دیسلاند » Han d'Islande در ۱۸۲۵ آخرین روز یك محکوم Derrier jour d'ern condannie در۱۸۲۹ « نوتردام دوپاری » Notredame de Paris در ۱۸۳۱ تیره بختان در ۱۸۶۲ کار کنان بحر در۱۸۶۶ «۹۳» Quatre vingt treize در۱۸۷٤ وغیره ازآثارمعروف این قسمت میباشد.

آثار مختلفه هو گو :

« ویلیم شکسپیر »William Schakspeaire در ۱۸٦٤ « ناپلیون صغیر » Napoléon le petit در ۱۸۵۲ تاریخ گناه در ۱۸۵۲ و غیره .

موقعیت آثار هوگو

سلسله بیانات این شاعر شیرین کلام زیباترین ثمرهٔ ذکاوت شمرده میشود .

هوگو در ایجاز و اختصار مهارت و استادی تمامی دارد مولفات او تماماً روان و ساده و خوش اهنگ است اگر چندین کیفیت در تمام آثار او موجود است اماهو گو در فن شعری مقام بلند تری دارد .

هو گو تشبیه را بانهایت ریزه کاری بهم میرساند - اشعار او از حیث الفاظ بدیع و از ناحیه حقایق فلسفی نهایت لطیف وزیباست اکثر سخنهای او بمقام ضرب ایمثل رسیده است .

کتب تاریخ هو گو : خیلی دقیق و واضح تحریر گردیده است هو گو از حیث تاثیرات خودش اولاً معلم Parnassiens پارنا-ین‌ها (۱) و Symboliste سمبولست(۲)ها میباشد. والحاصل گلهای عقل ادیبانه هو گو درهنگام پیری اش نیز . پژ مرده نگشته بهار طبعش تااخیر عمر ادب و فلسفه بارمیداد .

هو گو بتاریخ ۲۲ مه ۱۸۸۵ درپاریس جهان فانی را وداع گفته باعزت تمام در آنجا مدفون گردید .

۱، ۲ این دو دسته شعرای هستند که اکثر قوانین ادبی خود را از قواعد ادبی هو گو اخذ کرده اند بناءً علیه از پیروان هو گو شمرده می شوند

پار ناسین ها آنهای میباشند که در اشعار و آثار خویش از حالات شخصی خود حرف نمیزنند بلکه مقصد مهم آنها سبك تحریر و اهنگ کلمات است .

سمبولیستها کسانی هستند که در اشعار خویش از حالات شخصی خود ها نیز میتوانند بحث نمایند مگر در آثار اینها معنی کلمات اکثراً مخفی وزبان شعر اینها مستلزم جستجو و موشکافی است .

بقیه از شماره ۳۱

ترجمه سید قاسم خان

افغانستان ۱۳ قرن پیش

امروز بر علاوه تفصیلاتی که درین خصوص ، هونتسین میدهد، معلومات مستند تر زیادی که در نوع خود ، تاکنون نظیر آن موجود نبود ، راجع به علاقهٔ گند ها رای قدیم بدست آمده است یا بعبارت دیگر مشرب صنعت گریکو بودیك که درین شهر به ثمر آمده ، چنان احساساتی درما تولید نموده که زائر چینی قطعاً از آن غافل بوده است. تزئینات ستوپه ، نقوش بر جسته گچی که هیئت عتیقه شناسی فرانسوی بریاست موسیو بارتو جدیداً به هشت کیلومتری جنوب نگار ها را روی خرابه های هده (هیلوی هونتسین) کشف کرده و امروز درموزه خانهٔ گیمه (پاریس) وجود دارد ، در نظر ما تنها بمنزلهٔ آثار مذهبی نمیباشد، بلکه آثار مزبور ، ظهور ناگهانی و بسیار مؤثر وتقریباً نا باور کردنی یك صنعت نوی که صنعت گریکو بود یك مکشوفه ، تا حال فکر آنرا هم ارائه نداده بود ، بشمار میرود (۱) بمقابل بودا های رومی Apollinien که زیبائی

---

[۱] درینجا اجازه می خواهم تا دقت و احاطهٔ نظر موسیو فوشه را که اراضی باثمری را برای مطالعات آینده نشانی نمودهٔ است ، تقدیم نمایم . (ملاحظه شود : مقالهٔ تاریخی سال ۱۹۳٤ .

علاوه برین فهرست کتب حفریات هده در آثار ذیل شامل است : ـ ۱ رسالهٔ نمایش کشفیات جدید وحفریات تازهٔ افغانستان و چین بقلم موسیو گودار ـ موزه خانه گیمه ۱٤ مارس ۱۹۲٤ ـ صفحه ۱ ـ ۲٦ .

۲ ـ کتاب حفاری هیئت عتیقه شناس فرانسوی در هده (افغانستان) مولفهٔ موسیو ها کن .

۳ ـ مجلهٔ صنائع آسیائی [جلد دوم] مأموریت فوشه،گودار ، بارتو ۱۹۲۳ ـ ۱۹۲۸ و مخصوصاً کتب آیندهٔ موسیو ، برتو (وانوست) .

آن تایك درجه بی‌مزه میباشد . ودر منطقهٔ گندهارا به صدها عدد پیداشده ، مجسمه های هده همچنانکه فعلاً در موزه خانهٔ گیمه وجود دارد ، نمونهٔ بسیار مخصوص ومشخص را نمایش میدهد ، در نمایش نظامیان مارا (قشول دیوی که بر ودا حمله نموده بود) یك سلسله مردمان هم نژاد باسلیقهٔ قشنگی تصویر گردیده‌است . هیچ‌جای شك‌نیست که‌دربن جاما باتصاویر حقیقی که رؤسا یاوحشی های همجوار منطقه گندهاری‌را نمایش داده باشد، سروکار نداریم مثل آن صورتها ئیکه اسلاف هنتسین وخود او آنهارا شناخته اند : سر فارسی‌ها باکلاه پاپاق بسیار شبیه به‌خاتم کاری های آربیل (۱) تصاویر سیت های هند اروپائی در حالت سخن زدن که با بروت های آویزان بشکل گولواها وبدون شك ازهمرا هان قدیمی کاد فیزس وکانیشکا میباشند (۲) وگاهگاهی درمیان آثار مؤخر که به‌قرن ٥ تعلق گرفته میتواند ، چنان جزئیات بملاحظه میرسد که از روی آن انسان یقین میکند که سرمشق ، شکل کدام تفرجار هفتالیت بوده است ازقبیل یلان درازشبان بادیه‌نشین ، مارای ۳٥ سانتیمتری قشنگ به‌چاندا گای «حرکت بزرگ»، تصاویر مغل های بینی پهن باگونه های برجسته .

تأثیر مهمی که این نمایش القاء میکند ، اینست که انسان در مقابل مظاهر مزبور خود را با آثار گوتیك (۳) مواجه حس مینماید .مثلاً سررا هبانان ریش دار وبا وقار ، تقریباً مجسمهٔ معروف (بودیو دامین) شهرآمی‌ین وسر های بربرها ، مقدسین را که بزیر درب جنوب غربی شهر رانس نقش گردیده بخاطر میدهد ، سرهای عساکر (مارا) که باتناسب متینی ساخته شده ، به نسبت صنعت یونانی ، بیشتر به عفاریت بدشکل جلاد های جهنمی قرن ۱۳ شباهت میرساند ، سر های عفاریت ریش دار صورت سلطان داوید را بیاد میدهد ، بعضی مجسمه های کوچك باریك و خوش ساخت سر های برهنهٔ رهبا نان ، دیگر هیا کل متبسم شهر رنس (فرانسه) را بنظر مجسم میسازد یك صورت بزرگ دیگری که در یك چین لباسش گلهای قشنگ نصب شده تا آن ها را بر پای بودا نثار کند ، عیناً به یکی از فرشته گانی که در تزئینات شهر رنس نمایش یافته و بدون هیچ اختلافی به صنعت گریکو رومن (یونانی و رومی) تعلق دارد ، مانند است . چند فرشتهٔ دیگر که از هر نوع

(۱) اربیل درآسیای صغیر همان جائیکه اسکندر داریوش را شکست داد . مترجم .

(۲) زیرا فراموش نباید کرد که بقرار نظریهٔ موسیو هاکن اکثریت این مجسمه های گچی بقرن ۲ و ۳ یعنی درست به زمانهٔ کوشانی ها تعلق دارد . (مؤلف) .

(۳) سبك معماری معروفی که درقرن ۱۲ مسیحی در اروپای غربی بوجود آمده است . (مترجم) .

ع ، ج فضل احمد خان مجددی وزیر عدلیه

احساسات لادینی عاری است . با چنان ساده گی و معصومیت مذهبی رقت آور دست ها رابهم وصل کرده که اگر موضع کشف آنها سند قطعی شمرده نشود، بطور یقین آنها را متعلق به اروپا گمان میکنند در یك حصهٔ دیگر همین موضع که سرهای شگفت انگیز جوان و بی موباکلاه لبه دار و ساختمان خیلی محکم ، باوضعیت متین استادی و ظرافت کار ، وجودادرد ، از نقطهٔنظر قدامت هیچ اهمیتی را حائز نیست ولی خاصهٔ قرون وسطی بشمارمیرود : مثل غلامها یا رهبانان که مشابه به مشرب بورگونی (۱) میباشند و یا صورت های جنسی که مشرب نور مبرگ (المان) را بخاطر میدهد .

همین شباهت ها و نسبت ها در حقیقت بهترین کشفی بشمار میرود . زیرا در همان موقعیکه صنعت گریکو بود یك را مثل صنعت روی همعصر آن ، بکلی ضعیف و به کار های ساده منحصر شده گمان میکردند ، این صنعت مخلوط در کار تازه شدن بوده است . یا بعبارت دیگر ، درین حصص محفوظ افغانستان که فکر انسانی برای انجام دادن این معجزه خود ، آنرا انتخاب کرده بود ، مشرب گند هاری بمقابل صنعتی که از گارگاه های خودش خارج شده اما در جزئیات خود بکلی مخصوص می باشد ، مغلوب گردیده است . امتیاز وخصوصیت این صنعت هم از نمونه های اولی ، مثل صنعت روی و گوتیك فرانسه که یك روز از صنعت گریکو رومن غربی ، علیحده خواهد شد ، واضح و مشخص است زیرا اثرات طبیعی و خواص آنها در حقیقت باهم خیلی شباهت دارد . گریکو رومن کابل و پنجاب که برادر صنعت (رومانوسیری ین) « روی و شامی » (پالمیری ین) « آسیای صغیر » همان عصر است،

(۱) یك علاقهٔ فرانسه ـ مترجم .

درین وقت معلوم شده که یك قسم صنعت گوتیکو بودیك (گوتیك و بودائی) روی اساسات جدیدی ، بصورت آثار تازه جا نشین آن گردیده بود .

و این صنعت تمامی چیز هائیرا که برای پردوامی لازم است در برداشت : - از همان وقت اول به آب و هوای مملکت مطابق گردیده بود چنانچه مجسمه های نژادی حصص مذبور ، که خواص اصلیت را پیدا کرده ، این نظریه را ثابت میگرداند ، زیرا ازین قسم خواص ، در سوریای شرقی ، پالمیری نین ، پارت و ساسانی قطعاً وجود ندارد . اگر شرایط مذهبی وسیاسی که آن را بوجود آورده بود پا به دار میماند و اگر ولایات قدیم گریکو بودیك کاپیسا ، لمپا کا، گند ها را به تصرف اسلام نمیرفت ، یقین میتوان کرد که این انحراف تکامل صنعتی دوام مینمود . و شاید در همین صنعت مخصوص ، ذهن انسانی پس از انحرافات زیاد بعوض تبدیل صنعت گریکورومن ، سبك گوتیك ، پخته گی حاصل نموده ، ۹ قرن پیشتر این فورمول اخیر را عملی می ساخت .

اما آیا در همان زمانیکه نقاشان و صنعت گران ما شروع به ترقی نموده بودند مجار ها و اعراب را که نزدیك شهر رنس وشارد تر در سرگول (فرانسه) باهم منازعه داشتند مد نظر گرفته ایم ؟ . . . همین قسم واقعه برای صنعت گوتیك نما یا گوتیك شوندهٔ کاپیسا و لمپا کا نیز اتفاق افتاد : از سنهٔ ۳۷۵ مسیحی درهٔ کابل بواسطهٔ مجار های هفتالیت که به نسبت تمامی بربرهای بیشتر صورت پرست بودند ، استیلا گردید ؛ و بعد در دورهٔ که از وسط قرن ٦ تا وسط قرن ۷ امتداد دارد ، به تصرف اعراب درآمد . در سال ٦٥۲ تا ٦٦٤ دسته جات آنها تمام مملکت را استیلا نمود .

مقدسین بت شکن شان تقریباً مثل بت شکن های مجار ، مجسمه ها و تصاویر مذهبی را محو نموده و بالنتیجه ، این صنعت قشنگ و قیمت دار نو پیدا ، خاموش گردید . . .

به این قسم تقریباً قبل از آمدن هونتسین ، خرابی های مجار ها هوید اگر دیده بود . و اگرچه لمپا کا و نگار ها را هنوز عمیقاً بودائی و پیر و طریقهٔ ماها یا نیست بودند ، معهذا بواسطهٔ دست اندازی های مجار های هفتالیت معابد وآثار صنعتی بکلی خراب و ویران گردیده بود . هونتسین می‌نویسد : « اهالی این علاقه جات مذهب بودا را خیلی احترام مینمایند و خیلی کم از آنها ، به براهمانی عقیده دارند معهذا با آنکه معابد زیاد است ، روحانیون بسیار کم دیده میشود . ستوپه ها ویران و از گیا های هرزه پوشیده میباشد » استیلای عرب که ۲۰ سال بعد واقع شد، فقط کار نا تمام مجار ها را به تکمیل رسانید . (نا تمام)

تقریظ :

دیوان اشعار اعلیحضرت تیمور شاه

(۲)

نگارش آقای عبدالحی خان حبیبی

اخلاق ومواعظ

شاعر در بین جامعه، رتبهٔ آموزگار ومعلمی دارد ، اغلب شعرای بزرگ فارسی چون مردمان خرد مند و با فضل ودانش بوده‌اند ، و افراد نیز ارادت و صمیمیتی نسبت بآنها می پرورانیدند لهذا شاعر ازین نفوذ روحانیٔ خود استفاده نموده ، افکار وعقایدی را که به اصلاح اخلاق ، ودرستی کردار جامعه مفید می‌افتد ، اظهار میکند .

اخلاق وحکم ، در ادب پارسی ، بهرهٔ بزرگی را بخود مختص می کند ، طوریکه ادبای عالی مقدار و شعرای زبردست و طن عزیزما در هر عصر به شعب مختلفهٔ ادب پارسی خدمتها کرده اند ، همانطور در حدود نه صدسال پیش ازین بدائعی ابن محمود بلخی بنیاد شاعری اخلاق را در ادب پارسی گذاشته است (۱) .

پس ازان اعاظم ادباء و نیرومند ترین شعرای پارسی ، شاعری اخلاق را بپایه بلندی برده آثار مخلد جاویدی (۲) مستقلاً دران نگاشته ، و هم اخلاق و مواعظ ، معارف و حکم را جزو شیرین ادب و غزل پارسی گردانیده اند .

علوهمت وتواضع : خونریزیها وانقلابهائی که درعالم اسلام ، ازطرف چنگیز ها وتیمور هاو

علامه شبلی نعمانی مینگارد : بدائعی بلخی پند نامهٔ آنوشیروان را در پارسی منظوم کرد ، اما نسخهٔ آن امروز نایاب است ، تنها صاحب مجمع الفصحا آنرا یافته ، و اشعاری ازان اقتباس می کند مثلاً مخزن اسرار نظامی ، حدیقه سنائی ، بوستان سعدی و غیره . . .

امثال آنها بعمل آمد ، طبعاً در ادبیات پارسی آسیا ، یك رعشهٔ انکسار و شکستگی را تولید کرد ، ضعف انزوا ، خمول و خمود و امثال اینها که نتیجهٔ مغلوبیت و محکومیت ، یا اسارت بود رنگ اخلاق را بخود گرفت .

اغلب ادبای خردمند، باتعالیم بلند اخلاق، واشعار آبداری که تراویدهٔ قریحهٔ نیرومند آنهاست خواسته اند، این روح پستی، وذلت وانزوا ، ومداهنه های متملقانه را باپندها واندرز های بلند حکیمانهٔ خود بکشند، ناصر خسرو ، عمر خیام ، سعدی ، ابن یمین ، ودیگران درین زمینه بس بلند رفته اند .

تیمور شاه درسفینهٔ اشعار خود ، جابجا اندرز های نفیس وجهان قیمتی میدهد ، با آنکه با علو همت شاهانه حوادث وپیش آمد های دنیا را بانظری عادی ، وثبات واستقامت می‌نگرد، وپند های عالی همتی میدهد ، مثلاً :

« شاه تیمور »جهان‌درنظر همت من　　کمتر از دورخط دائرهٔ پرکار است

❁

❁　❁

ندارم باك از قصد رقیبان　　که از دشمن نه اندیشدبدل ، مرد

باز هم (تواضع ز گردن فرازان نکوست) را فراموش نفرموده ، با جلالت قدر وعلو مرتبت شاهنشاهی خود می گوید :

« تیمور » گرچه شاه جهان است ایخدا　　لیکن زصدق دل بدو عالم گدای تست

❁

❁　❁

گرچه‌شاهم‌درجهان«تیمور»لیکن‌چون‌گدا　　رو بدرگاه تو دارم ای کریم کار ساز

« تیمور شاه » در معاشرت و حیات اجتماعی ، به فلسفهٔ اخلاق حضرت سعدی (۱) خاضع است ، وی را ت :

تسخیر توان کرد همه خلق جهان را　　با خلق خوش‌و ، نرمی دل، صرف‌ملایم

مردم آزاری

نظریهٔ احترام آزادی شخص ، که بنیادمدنیت حاضره بران استوار وشالودهٔ‌اجتماعیات دنیای متمدن‌را بران‌ریخته‌اند ، نزدیکترین‌تفسیرآن درشرق همانا همین تعالیم ادباست، دربارهٔ عدم مردم آزاری، واذیت نرسانیدن‌بدیگری(۲)

---

۱ — به شیرین زبانی و لطف وخوشی　　توانی که پیلی به موی کشی

۲ اجتماعیون آزادی شخصی را چنین تعریف میکنند : « تاجائی آزاد هستی ، که به آزادی دیگران صدمه و آزاری نرسانی :

ادبای مشرق مردم آزاری (اختلال آزادیٔ دیگران) را سخت بد شمرده اند ، ادیبی گوید :

می بخور ، منبر بسوز و ، ومردم آزاری مکن

سعدی نه تنها اجتناب از مردم آزاری ، بل نیازردن جاندار ها را هم توصیه میکند :

میازار موری که دانه کش است　　که جان داردو جان شیرین خوش است

حکیم دانشمند خیام ، فلسفهٔ زندگانی را برهمین اصل اصیل ، بنیاد می گذارد :

سستی مکن و فریضهٔ حق بگذار　　وان لقمه که داری ز کسان باز مدار

در خون کس و مال کسی قصد مکن　　در عهدهٔ آن جهان منم باده بیار

تیمور درین باره مضامین آبداری دارد ، که میشود اساس خوب اخلاق به جهانداران وزمامداران گردد مثلاً :

با حذر باش زآزردن دلهای خراب　　دستهٔ تیر قضا آه دل افگار است

وهم وی راست :

هرکه باکس نرساند ضرر نیش جفا　　در گلستان جهان همچو گل بیخار است

❁

❁　❁

ستم بر مردمان زیر دستان　　طریق دستگاه و سروری نیست

علاوه برین تیمورشاه اندرزها ونصایح قیمت داری دارد ، مثلاً : سخن ناسنجیده نباید گفت :

ازلسان سفله بیرون میشود حرف سبك　　حرف ناسنجیده گفتن ازشعار مردنیست

در جوانی باید از انفاس میمون پیران سالخورده استفاده نمود :

مدد بوقت جوانی طلب کن ازپیران　　که کار همت شمشیر را عصا نکند

قدخمیده به شمشیربرانی تشبیه شده‌است ، واینهم اندرز قیمتی‌است برای جوانان نژاد حاضر !

تاثیرصحبت درادبیات‌پارسی ، مضمون‌خوبی‌است ، شعرابه‌پیریه‌های بدیعی آنرا آرایش داده‌اند. صائب گوید .

اختلاط دیده عنیك‌را حروف آموز کرد　　صحبت روشن ضمیران کور را بینا کند

« سعدی » گل خوشبو را در حمام یافته ازو سوال می‌کند : بدوگفتم ..... بالآخره گل جواب میدهد که مدتی با گل نشستم ، جمال همنشین درمن اثرکرد .....

« تیمور شاه » ماهم صحبت صاف نفسان را اکسیر میداند :

زین صحبت صافی دلان چرا هر کس　　مس وجود تن خویش را طلا نکند ؟

قدماعقیده داشتند : اکسیرنام چیزیست ، که مس را زرمی سازد، درمصراع اول کلمهٔ (صافی دلان) خوب شاعرانه است زیرا مس درحینیکه زرمیشود، صفوت مخصوصی را کسب میکند ، درین بیت اگرچه کلمهٔ اکسیر نیامده است ، یاآنهم ذهن زود بآن سو انتقال میکند ، واین خود مزیت و قدرتی است در سخنوری !

دلیکه از اخلاق رذیله ونا ستوده پاك است ، اسرار الهی دران انعکاس میکند :

« تیمور » شود مخزن اسرار الهی — دل هر که کند پاك ز اخلاق ذمایم

غالباً اختلاط وآمیزش زیاد، بامردم غیرمفید ثابت میشود، طبع نازك شاعر از آفات اجتماع، بسیار احساس رنجش میکند، بسیاری ازشعراء، عزلت وانزوا را براختلاط زیاد وبی معنا، ترجیح داده‌اند .

اما این عزلت را عزلتی باید شمرد ، که بفرد و اجتماع مفید باشد ، ورنه انفرادهم بتوبهٔ خود ، خیلی مضر ونقصان داراست ، بیدل اضرار این انفکاك را درین بیت خوب استدلال میکند :

شاخ از گلبن جدامصروف گلخن میشود　　زندگی بادوستان عیش است وتنها آتش است

تیمور شاه در بستن این مضمون چنین ابداع می نماید :

شجر با ثمر آسوده نباشد ز خطر　　فارغ از بهر خزان خار سر دیوار است

آدم پر سود و نفع رسان جامعه غالبا بخطراتی روبرو میشود ، اعضای غیر نافع (اما گوشه گیر) ازان بلیه بر کنارند (پستی رژیم معاشرت ، و آفات اجتماعیهٔ مشرق را (نبینید)

وفا را ازمردم نا کس نباید خواست ؛ که اینها به آسانی پرورش نمی پذیرند :

وفا ز مردم نا کس مخواه «شهٔ تیمور»　　گیاه هرزه ز گل بو نمیدهد هر گز

تصوف و فلسفه (۳)

از ارکان مهمهٔ ادب و غزل پارسی یکی هم تصوف است، ادب پارسی دراوائل جنبش و نموی خود ، ازین عنصر، پاك تهی بود ، وقتیکه مسلمانها از راه ترجمه بافکار فلسفی یونان پی برده ، و در مسائل وحدت و جبر و اختیار و غیره ، تحزب و فرقه بندیها آغاز شد ، درین دوره علم الروحی که وظیفهٔ آن پرورش جان و تزکیهٔ نفس است ، بمقابل افکار طبیعی و مادهٔ پرستی ، بنام (تصوف) به میان آمد .

علم پرورش روح ، و پرواز به ماورای طبیعت و عالم قدس ، از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی در بین بشرموجود است ، اساس فلسفهٔ هند بر تصوف (ویدانت) استوار است ، اما تصوف را بالفاظ کوتاه ، از نقطهٔ نظر عملی Pragmatic چنین تعریف باید کرد :

« حال (۱) و هیجان (امنگ) مخصوص نفس انسانیت ، که در نتیجهٔ تعمق و تدقیق زیاد در ذات و صفات و جهات مختلفه یعنی شناخت (۲) نفس (۳) خود ، بهرکس ازراه تموجات فکری ، تمرکز قواء ، جذبات روحی ، رویا ، الهام ، کشف و غیره دست می دهد » که نتیجهٔ آن‌هم خرمی (٤) واطمینان نفس ووصول بارامگاه (بهشت) وساعت قدسی است(٥) که روح انسان همواره بشوق آن می‌طپد .

وقتیکه از علم Science بصحنهٔ عمل قدم گذاشته ، و چیزیکه می‌فهمند بکار انداخته و عملی سازند ، آنرا به فن ، هنر Art تعبیر می کنند ، بنابران اگر تصوف را علم و سلوك (طریقت) را فن‌صوفی بخوانند بحقیقت نزدیکتر خواهد بود ، درینصورت تصوف مبدأ حرکت، واساس ذوق (٦) و شریعت شهراهیست (۷) که به منزل مقصود رفته ، سلوك (طریقت) (۸) راحله ایست ، که از مبدأ تصوف ، و شاهراه شریعت ، انسان را با نفس مطمئنهٔ مرضیه به منزلگاه مقصود (بارگاه قدس ، خلد برین . . .) می رساند .

چون شاعری ذاتاً ترجمانیٔ احساسات وجذباتی است ، که بقلب شاعر تراکم کرده ومی‌تراود، و مایهٔ تصوف هم همین جذبات و هیجان هاست ؛ لاجرم بطور طبیعی تصوف جز و مهم شاعری پارسی است . مخصوصاً در غزل و رباعی افکار قدسی و عرفانی بسیار جاگرفته است .

در اوائل امثال سلطان ابو سعید ، سنائی ، عطار ، حافظ و غیر هم ، و ازان پس سحابی ، جامی ، شاه نعمت الله ولی ، و دیگران در غزل و رباعی مسائل مهمهٔ تصوف را سرودند ، بیدل در هندوستان این سبك شاعری عرفانی را به منتهای عروج و کمال رسانید .

---

۱ — صوفی ها گفته اند : التصوف‌حال ولاقال .

راز درون پرده ز رندان مست پرس　　کاین «حال» نیست زاهد عالی‌مقام را　　«حافظ»

۲ ـ من عرف نفسه ، فقد عرف ربه « حدیث نبوی »

۳ ـ مراد ازنفس Ego ایغو « من ، خود ، خویشتن » است ، که از «تو» و «او» علیحده یکذاتی‌است .

٤ — خرم دل آنکه همچو« حافظ »　　جامی ز میٔ الست گیرد　　« حافظ »

٥ — یا ایتهاالنفس‌المطمئنة ارجعی الی ربك راضیةً مرضیة ، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی «قرآن عظیم»

٦ ـ ایاك لعبدو ایاك نستعین .

۷ — اهدناالصراط‌المستقیم .

۸ ـ که سالك بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها　　« حافظ »

ادراك حسی و مادی ، ما سوای ادراك قدسی و روحی است ، مادی و طبیعی نمیتواند ، چیز های را که ماورای پرده ضخیم احساسات جسمیهٔ اوست ببیند (۱) اما صوفی و عارف از دنیای ماده گذشته ، او جز حواس مادیه ، ادراکات مخصوص باطنی دارد .

ایا مظهر این ادراك ، و تجلیگاه معارف قدسیه کجاست ؟ همان نفس انسانی است که در نتیجهٔ پرورش ، و ریاضت تصفیه شده ، مظهر تجلیات جمال میگردد .

فیلسوف با حواس و ادراکات سفلیهٔ مادی میخواهد ، اسرار غامضهٔ کائنات را کشف کند ، اما عارف از علم‌الیقین علوی خود ، به نگاه باطن و چشم حقیقت بین روح ، به دنیا می نگرد ، و دیگران را کور می بیند (۲) .

وقتی عارف با نگاه رسای خود ، سر تا سر کائنات را مظهر تجلیات یکذات که اصلاً هم موجود حقیقی اوست ، می بیند ، از در و دیوار ، از شش جهت ، بالآخره ازسائر موجودات حیه و غیره نور او می تابد. آنگاه عارف درهرچیز پرتو ذات وی را می بیند ومیگوید:

این محض وحدتست ، به تکرار آمده

خواجه عطار فرماید : التوحید اسقاط الاضافات

(لیك غیر خدای عزه جلال　　نیست موجود نزد اهل کمال)

حضرت جامی راست :

همسایه وهمنشین وهمره همه اوست　　در دلق گداو اطلس شه همه اوست

در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع　　بالله همه اوست ثم‌بالله همه اوست (۳)

دیگر این مسئله را چنین تشریح کرده است :

حق جان جهان است‌و جهان جمله بدن　　ارواح و ملائك چو حواس این تن

افلاك عناصر ، و موالید اعضاء　　توحید همین است ودگر ها همه فن

اشعار تیمورشاه ما نیز از مسائل عرفان و تصوف خالی نیست ، اعلیحضرتش دنیا را به

---

[۱] ذوق این باده ندانی بخدا تا نچشی !

[۲] چشم آن باشد که نه فلك را بیند　　چشمیکه به نور مهر بیند کور است

[۳] صوفی ها اصولا دوفرقه اند یکی آنهائیکه هوالکل [همه اوست) می گویند ، و دیگران هوالباری همه ازوست که قائلین و حدت وجود و شهود اند ، اما مادیها و فلاسفهٔ طبیعی چون به ما وراءالطبیعه قائل‌نیند ، تنهایك انرژی « قوهٔ فعاله » سیاله را در اجزاء و مکونات عالم (که تراکیب اجزاء لایتجزی Atoms والکتر و نها «کهارب» اند) سازی می پندارند .

نظر غائر عارفانه می بیند ، و جمال و حدانیت را از بام و در مشاهده می کند :

هر سو نظر کشایم ، ای آفتاب خوبان　　جز پر تو جمالت ، بر بام و درنه بینم

بااین سبك نیکو ، ومنطق ساده ، لب لباب عقائد ارباب تصوف ، درین بیت گنجانیده شده است .

عارف در مشاهدهٔ کمال و جمال حضرت یکتا ، آنقدر تیز بین است که از هر چیز او را می بیند (۱) سعدی برگ درختان سبز را دفتر معرفت الهی می داند .

تیمور شاه نیز وقتیکه به منظرهٔ شگفت انگیز گلشن ، غرق ذوق و حیرت است همه چیز را از و می داند :

لاله دارد بجگر آتش سوزان ز رخت　　بچمن گل زغمت چاك گریبان زده است

بنظر دقیق عارف همه چیز زیباست ، فضا ، چمن ، دمن ، گلشن و تمام مظاهر طبیعت را تجلیگاه کمال وی میداند لهذا از شگفتگی و طراوت گل ، زلف سیاه سنبل ، قامت سرو ، بیاد او می افتد :

از یاد رخت شگفته گلهای دمن　　قربان گل روی تو جان و دل من

باشد خجل از نکهت زلفت سنبل　　حیران خرام قامتت سرو چمن

(تیمورشاه)

نگاه جهان بین عارف ، آنقدر رسا و دقیق میشود ، که حقائق بلندی که حواس و مشاعر ما از ادراك آن عاجز است می بیند ، یا از راه کشف ، القا ، الهام بآن میرسد ، به پرتو جلال ، و منظرهٔ حیرت آور جمال قدرت ، و الهانه می نگرد ، محوعالم معارف الهی میشود آنگاه « اناالحق » گفته ، یکسره از دنیائی خطر ناك ماده و ظواهر عنصری می گذرد ، شاعری این مسئله دقیق را خیلی عارفانه ادا میکند :

در صورت قطره سر بسر دریائیم　　تو ذره مبین ، مهر جهان آرائیم

گویند که کنه ذات او نتوان یافت　　ما یافته ایم ، این که کنهش مائیم

حضرت جامی راست :

ای درحرم قدس توکس را جانی　　عالم بتو پیدا و تو خود پیدا نی

ما و تو ز هم جدا نه ایم اما هست　　ما را بتو حاجت و ترا بامانی

---

۱ — در هر چه بنگرم تو پدیدار بودهٔ ! ای نانموده رخ ، توچه بسیار بودهٔ ؟

تیمور شاه این مسئلهٔ قدسی عارفانه را دریك بیت ، خوب می گنجاند :

من ومعشوق همر نگیم از آمیزش الفت زیکر نگی نمی گنجد جدائی در میان ما

این مسائل پیچیده وبلند تصوف را ارباب ظاهر و علما روا نمی پندارند ، و حدت وجود وشهود از مسائل متنازع بهای علماست ، منصور را باین گناه بدار کشیدند ، اما حرارت عشق و جذبات آتشین ، عارف را نمی گذارد ، او همواره محو تجلیات قدسی و علویست (۱) .

تیمور شاه نیز از سوختگان این آتش سوزان است، ولی اوبانفس آتشین خود ازجوش باطن دار رای سوزاند و میگوید .

بانفسی آتشین جوش اناالحق زدیم سوخته شد دارما ، ساخته شد کارما

دنیا تجلیگاه انوارحق است، وتمام موجودات ومکونات شئون، ومظهر وفات، و پرتوعظمت و جلال آلهی اند ، بنابران بنظر عارف آنقدر زیباست ، که از منظرهٔ کمترین چیز هامم حظ بزرگی می برد ، دل ، دماغ ، ومدارك عارف را محبت وعشق سرشاری فراگرفته است(۲) که قطعاً دشمنی ، نفرت ، حسد و دیگر صفات پست حیوانی دران نمیگنجد ، اواز هرچیز بوی محبت وعلاقمندی می شمد ، عارف را با کونین صلح کل است(۳) لهذا بعوارض ، ومکروهات ومعرکه های عقیدوی بشر ، بنظر حیرت واستعجاب می نگرد مثلاً

در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست ازیك چراغ کعبه وبت خانه روشن است

تیمور شاه هم باین مقام عالی روحی اشاره میکند :

با روش کفر ودین سلسلهٔ ما یکی است زلف گره گیر تو ، سبحه و ز نار ما

(تلازم سلسله ، زلف ، گره گیر ، باسبحه وزنار شیرین وخوشنما است)

این رباعی هم ازوست :

درعشق تو ام کعبه وبت خانه یکی است دور فلك و گردش پیمانه یکی است

مطلب توئی از هر دو جهان عاشق را شهرو صحرا ، بچشم دیوانه یکی است

یادداشت : سعادت حقیقی بشر درانجائی است ، که حرس ، طمع ، آز ، سبعیت ، ازمیان رفته ، افراد بشر بهمحبت وعلاقمندیٔ انسانیت ، ورشتهٔ نوعیت ، باهم زیست واجتماع نمایند.

---

۱ — خواجه عطار درین مقام خیلی بلند رفته ، وی راست :

هر که از وی نزد انا الحق سر او بود از جماعت کفار

شده است سینه ظهوری پر از محبت یار برای کینهٔ اغیار دردلم جا نیست « ظهوری »

زیمن عشق به کونین صلح کل کردم تو خصم باش و زما دوستی تماشا کن حافظ

ع ، ج سردار احمد علیخان وزیر معارف

سلم وصلاح عمومی، یاسکون وآرامش معنوی، واطمینانیکه بشر درآن سرگردان است ، آنوقت بدست خواهد آمد . دنیای تصوف ، یکدنیای بی آلایش وپاکیزه ایست، که صلاح واطمینان عمومی دران حکمفرماست پیروتصوف را با کونین صلح کل است ، آن مقام عالی ومرتبت شامخیکه حضرات متصوفین بدان ارتقاء جسته اند، پاکیزه ترین وبهترین مقامات وبلند ترین مراتب ترقیات معنوی اجتماعی بشر است ، که اجتماعیون مفکرین بزرگ بشر ، بآرزوی آن گذشته اند . آنجا از هرگونه مظاهر بهیمیت تهی است، و یك انسانیت پرودی عمومی حاکم است همین مقام عالی است که یکی ازبزرگترین رجال اجتماعی وسیاسی قرن ۲۰ بدان اشاره میکند: یعجبنی الصدق فی القول والاخلاص فی العمل ، ان تقوم کا المحبة بین الناس مقام القانون .

ترك محبت دنیا ، ازمقامات عمدهٔ تصوف است؛ درین باره تیمور شاه راست :

هر که شد درپیچ و تاب الفت دنیااسیر فی المثل گویا بکام اژدها افتاده است

(تشبیهٔ پیچ وتاب دنیا باحلقوم پیچاپیچ اژدها ، وتلازم پیچ وتاب « بااسیر » بجاست)

همم اوراست :

تیمور بدر کعبهٔ دل خاك نشین باش در دهر اگر صاحب صد تاج ونگنی

(با جلال و عظمت دربار شاهانه اش ، خاك نشینی آستان دل ، و دنیائی فقر ، رقت انگیز است) و نیز او راست :

جنبش تمکین ما ؛ جز بهوای تو نیست بر سرکار توشد ؛ صرف سروکار ما

(تجنیس لفظی سرکار و سروکار ، با تمیکن معنای بیت ، دیدنی است) هم دربن باره ، وی راست .

قطع اسباب تعلق را عروج اندر پی است سر و شد آزاده ، راه عالم بالا گرفت
گشته جای گوهر گنجینهٔ اسرار حق تا دل عارف ز قطع الفت از دنیا گرفت

(مسئله را به تمثیل نیکوئ آزادگی وقطع تعلق سرو ؛ وعروج به عالم بالا ؛ با نیرومندی ادیبانه ؛ خوب روشن کرده است ؛ این خود کمال ادبیٔ وی است !)

تیمورشاه وشاعر دربارش

ازعناوین برجستهٔ ادب پارسی ، که ادیب را از مزاوله و تمرین آن گزیری نیست، مشاعره و مطارحه است .

ادیب گاهی سبك شعر شاعری را پسندیده ، دایماً یا موقتاً بدان طورسخن می سراید ، و بطور (تتبع) شعرمیگوید . مثلاً در بین شعرای نامورافغانستان ، افغان هوتك (شاعر دربار اعلیحضرت تیمور شاه) و سردار مهر دلخان « مشرقی » غالباً پیروسبك حضرت بیدل اند .

در ادبستانی که حضرت بیدل سمت استادی دارد ، و مبتکر سبك مخصوص خودش است ، افغان ومشرق ماهم پرور دگان آن مدرسهٔ دانش وناز کخیالی اند ، حتی افغان اغلباً مضامین حضرت بیدل‌را بایزدی شاعرانه اش میگیرد ، مثلاً آنجائی که بیدل فرماید :

ز سو دای چشم تو تا کام گیرم دو عالم فروشم ، دو با دام گیرم

افغان چنین ربوده است :

گر بسودای دو چشم تو بود دستر سم دو جهان گیرم و قربان دو بادام کنم

اینچنین تتبع‌ها وشاعره ها بین شعراء بسیار واقع شدنی است . اعلیحضرت تیمور شاه هم با شاعر دربارش (افغان) خوب یك مشاعرهٔ شیرینی دارد ، که درینجا نگاشته میشود ، ممکن است ، ادبای دانشمند ، و صاحبان ذوق ، باین مشاعرهٔ دو شاعر تاریخی خود به نگاه نقادی بنگرند ، ودراطراف آن اظهار نظریه نفرمایند ، که درین مشاعره (مسابقه) کدام یکی پیش رفته ، و میدان را برده است :

بوسه به‌پیغام

افغان :

منتظرم چند نشینم به رهٔ عدهٔ وصل تا بکی شاد دل از بوسه به پیغام کنم

تیمور شاه :

سر قدم ساخته پا بوس تو احرام کنم چند در دست‌صبا بوسه به پیغام‌کنم ؟

یا

تلخ کامم زبس از زهر فراق توروا ست طلب بوسه اگراز تو به پیغام کنم !

افغان :

چارهٔ وحشت چشمت بفسون نتوان کرد نرگست نیست غزالی که من اش رام کنم

تیمورشاه :

یکدم آرام نگیرم بجهان در طلبت آخر ای آهوئ وحشی بچه‌ات رام کنم ؟

افغان :

نیست جز رشتهٔ آهم به بیابان جنون که دگر بهر گرفتاری خود دام کنم

تیمورشاه :

بسکه بینم به چمن جورو جفا از خس‌وخار گه تمنای قفس گه هوس دام کنم

افغان :

هر کجا مد نظر عارض‌و زلف تو بود نیست ممکن که خیال سحرو شام کنم

تیمورشاه :

شب خود را بخیال رخ تو کردم صبح روز خود را بغم زلف تو چون شام کنم

یا

چند پیش رخ‌و زلفش « شهٔ تیمور » مدام گریه هر صبح نمایم ، گله هرشام کنم ؟

یا

بخال رخ و گیسوئ تو ای راحت جان ! شام را صبح کنم ، صبح شود شام کنم

افغان :

گر مرا بی لب لعل تو بود میل شراب بگد از م دل خود را وی اش نام کنم

یا

بی لبت گر هوس بادهٔ گلفام کنم لخت دل را بگداز آرم و در جام کنم

تیمور شاه :

کندش دیدهٔ خونبار من آغشة بخون باده گر بی لب میگون تو درجام کنم

افغان :

نو بهارآمد وآن به که چو بلبل «افغان» عمر صرف طلب یار گل اندام کنم

تیمور شاه :

زارنالم « شهٔ تیمور » چو بلبل ز غمش هر کجا یاد ازان عارض گلفام کنم

افغان :

جلوه اش را من بی تاب چو بینم « افغان »　　حیرت از دیدهٔ نرگس بچمن وام کنم

تیمور شاه :

جانم آمد به لب و لب بلبم نه ایدوست　　تامی اب حیات از لب تو وام کنم

جزالت سخن، وحساسیت شاعر

درمیانه شعرای فارسی ، جلالت قدر ، علو مرتبت هرکسی را مسلم است ، که سخنانش دارای تاثری بوده ، کلمات آن جزیل وساده ، درعین زمان خیلی حساس ورنگین ودلنواز باشد، غزلیات واشعار دلفریب رودکی همچنان قصائد بلند عنصری ، فرخی اعاظم ادبای آن عصر غالباً دارای همین روح می بود .

دربین شعرای پارسی زمانهٔ بعد ، خاقانی به قصیدهٔ معروف (ایوان مدائن) که تأثرات قلبی خودرا ازدیدن خرابه‌زار قصرکسرای باجزیلترین ، وجذاب‌ترین صورتی ابراز کرده است (۱) ، ومحتشم کاشی که عمیق ترین احساسات دردناك وغم آلودش را درهفت بند مرثیه معروف خود بسته است ، ووحشی بافقی نیز به مسدس رشیق ودرد ناك خود عواطف عشقی اش را با منتهای غمگینی بیان میکنند (۲) ومیرزا مظهر که در مخمس ها و واسوخت و مثنوی خود نالهٔ موزون وجان سوزی سر مینماید ، ازجمله شعرای حساس ، وشیرین نوائی بشمار میآیند . اینها سر شار ترین وسوزان ترین احساسات خودرا درآثار مخلد وشاه کاریهای ادبی جاوید خود پنهان کرده اند ، سخن آنها آنقدر جان سوز وحساس است که از قرائت آن سنگین ترین دلها ، وبی عاطفه ترین اشخاص هم محزون ومتأثر میگردد .

درمیان ادبای فرانسه (الفردو وموسه) همین روح‌را در سخنوریش زیاده تر دارد ، وقتیکه انسان قطعات واشعار جان سوز این شاعر دلسوخته را می‌خواند ، تصور میکنند ، که موسه قلب اندوهگین ومجروح خود را درمیان آن پنهان کرده است !

از ادبای عصر حاضر عرب مرحوم امیر الشعراء شوقی بك مصری ، قریحه تابناك و عواطف حساس دارد ، وقتیکه درحین قضی خودش بر (قصر الحمراء غرناطه) اشکباری میکند ، روح یك مسلمان را که به آثار تاریخی و عظمت گذشته گان خود علاقمندی دارد ، میسوزاند !

تیمور شاه ماهم غزلیات بس ساده وطبیعی دارد ، وقتیکه با نالهٔ جانسوز ، ولسان جزیل وخیلی دلنواز ادبی‌اش ، احساسات وجزبات آتشین عشق و علاقمندی را اظهار میکنند ، بمقام شامخ ادبای حساس وشیرین نوای پارسی اعتلا میجوید ، برای نمونه برخی ازغزلیات شور انگیز دلنواز

۱ هان ایدل عبرت بین ازدیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان الخ ...

۲ دوستان شرح پریشانی من گوش کنید الا ....

و ابیات ساده اما دلکش اورا بخوانند ، که باچه اسلوب شیرین ، وخیلی بساطت و بی تکلفی احساسات سوزان عشق خود را می شمارد :

بباغ میرود ، بهار است ، از هرطرف زمین زیبائی گلشن را گلهای قشنگ گرفته است جلوهای دلفریب و منظرهٔ بدیع گلشن دلش را می رباید ، دمی به گرد گلهای طراوتناك می آرمد ، در میانه گل می نشیند ، درین لحهٔ که بشاشت وخورمی از هرسو می جوشد ، خاری راهم بکنار گل خزیده می‌بیند ، بیاد عشق میافتد ، این مضمون بدیع « گل و خار » را قریحه شاهانه اش چنین می بندد :

بی توگل خار بود در نظر و دیده مرا　　هوس سرو، وگل و میل گلستان چکنم

درینجا سرگذشت های جانسوز عالم عشق حواس شاعر را بخود مشغول می سازد ، بردل ودماغ نازك و سخن آفرین شاعر آنقدر سنگین می افتد ، که می‌خواهد از واردات حسرت آلود ، دست به یخن زده ، دل اندو هناك خودرا تسکینی بدهد :

طاقت و صبر دگر در دل غمدیده نماند　　نکنم گر زغمت چاك گریبان چکنم

اما این گریبان پارگیها ، ودست به یخن زدنها بدرد عاشق نمی خورد ، هنوز هم حرارت وتاب عشق در دلش فروزان است اندرین هنگام ، بآستان ، حضرت محبوب ، نیاز می‌برد ، وحالت غم آلودش را چنین تصویر میکند :

ترك چشم توبصد عربده و ناز و عتاب　　میزند در جگرم خنجر مژگان چکنم

آنگاه لهیب سوزان ، وشعلهٔ فروزان عشق ، احساسات اورا مشتعل تر ساخته ، و بآن شوخ جفا کار چنین نالهٔ درد آلودی میکند :

بس کن ای شوخ جفاپیشه ازین جبرو ستم　　ملك دل گشته زبیداد تو ویران چکنم

غنچه ها بهر سوی گلشن لبخند میزنند ، گلزار سرسبز رایکعالم تبسم فرامی گیرد ، عندلیب دلباخته هم برفراز شاخسار بالحن شیرین مترنم است ، آواز دلکش وترنمات مسرت افزای بلبل بگوش عاشق دلباخته ، از نوحه های غمناك و سینهٔ فرسودی بیش نیست ، شاعر بلند قریحهٔ ما ، او را باخود هم نو او هم فغان می یابد ، و این مضمون را به پیشگاه حضرت محبوب ، با چنین یك پیرایهٔ خوبی عرضه میکند :

همچو بلبل نکنم گر بچمن آه و فغان　　ازغم عشق توای نو گل خندان چکنم

بلبل باستقبال گل فریاد میکند، گل به پذیرائی حضرت بهار می شکفد ومی بالد ، شگوفه

بر شاخسار زیبا ، جلوه افروزی می نماید ، شاعر ما هم درین عالم آمد آمد ، و استقبال ، بیاد قدوم محبوب عزیز خود افتاده ، با سطوت و جلال شاهانه خود، چیزی را بهتر از لالی زاهره اشك لایق نثار قدومش نمی بیند و می گوید :

« شاه تیمور » من از بهر نثار قدمش نکنم گر گهر اشك بدامان چکنم

دنیا بنظر عاشق تاریك است ، زیبا ترین مناظر طبیعت هم دل محزون او را شاد نمی تواند ساخت ، وی بجز سوز وگذار عالم عشق (۱)باچیزی سرو کاری ندارد ، تاریك ترین وهولناك ترین مواقف عشق ، بدیده غمگسار شاعر، آنقدر زیبا وروشن است ، که به قیاس نمی گنجد، روح ناشاد وجان اندو هگین اش ، بادرد وسوز عشق ، یامحنت های جان فرسودشبهای طولانی فراق خیلی مانوس وآموخته است (۲) وقتیکه آفتاب بااشعهٔ زرین خود برافراز افق پدیدار گشته ، وبهر سونور میپاشد ، این رنگینیها و جلوه افروزیهای آفتاب زیبا ،رخسارهٔ گلگون ودلفریب حضرت محبوب را بیاد وی میدهد، آنگاه اندازهٔ حسن وزیبائی هردورا باپلهٔ میزان دقیق احساسات شاعرانه اش میسنجد ، چون میبیند که :

گشته نور حسن پنهانت بزیر ابر خط ورنه ازخورشید تابان نیست اورا امتیاز

بنابران زیبائی خورشید را بمقابل رخسار گلفام و شفق گون حضرت محبوب هیچ میداند ، و حکم می کند که :

نیست در خوبی بـه مانند جمالت افتات میشود از گرمیٔ عکس رخت آئینه آب

غایهٔ قصوی ، یا منتهائی آمال عاشقانهٔ شاعر که عمری بآرزوی آن همچون بسمل نیم جان ، می تپد ، جلب نظر حضرت محبوب است ، عاشق از جور و جفایٔ معشوق (چون به مهر و لطفش نمیرسد) هم خورسند است ، گاهی که نظر خوبی ، از دیدگان جذاب و فریبنده اش نبیند ، اگر با نگاه عتاب و سرزنشش سر فراز کند ، در دنیای ذوق و علاقه‌مندی، این نگاه غضب آلود ، بهای هنگفتی دارد ، و در میزان اعتبار جهان عشق ، خیلی چربیده و سنگین است . در محیط سلطان و جبروت حضرت عشق ، دل غمناك وحزین عاشق بیچاره را اگرگاهی به تکلم شیرین و دلربائی صید میکند ، گاهی خموشی هم این اثر الکتریکی را می بخشد ، اگر تبسم نمکین و جان بخشائی بخرمن صبر وشکیبائی عاشق دلباخته آتش میزند ، نگاه های سوزان، چشمان سیاه و جذاب ، هم فروزان تر اشتعال انگیز ترازان است :

---

(۱) زباب آتش رویش دلم«شهٔ تیمور» بسان قطرهٔ سیماب اضطراب گرفت

(۲) نشان خون من از ذوق لذت تیغش جدا زخنجر قاتل نمیرود هرگز

به تکلم به تبسم به خموشی به نگاه　　میتوان برد بهرشیوه دل آسان ازمن　«کلیم»

اعلیحضرت تیمورشاه ، این حالت نازك و رقت آور عالم عشق را چنین تصویر می کند :

می توان آخر مرا با حیلهٔ خورسند کرد　　یا غضب، یا لطف، یا رسم محبت؛ یاجواب

یا

گاه، باقهر، وگهی لطف، وگهی نازوعتاب　　برده دل از برم آن شوخ به بازی بازی

دشنام بمذهب کسانیکه با دنیای عشق بی علاقه اند ، چقدر بد و نفرت انگیز است ، اما عاشق داغدیده را در دشنام هم حظ بزرگی است ، شاعری راست :

دشنام، بوسه هر چه عوض میدهی بده　　حاشا که با تو برسر دل گفتگو کنم

دیگری خیلی بلند میرود :

دشنام دهی و بر لب تو　　روح القدس آفرین نویسد

حافظ بصورت دلکش و ابتکار کارانهٔ این مضمون را می بندد :

قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست　　بوسهٔ چند بیامیز بدشنامی چند !

تیمورشاه ما هم در دنیای پر سوز عشق ، با آن عظمت و جلال شاهانه اش ، دست بدعا افراشته ، با نیاز و انکسار عاشقانه دشنام را از لب حضرت محبوب التجا میکند ، اما کجا ؟ این التماس شاهانه اش در آستان حضرت عشق شرف قبول نیافته ، (رنگ طمع خام) را میگیرد ، چنانچه خودش فرماید :

طمع خام نظر کن که من خام طمع　　به دعا ازلب تو ، خواهش دشنام کنم

این ادبیات و غزلیات روان هم ازوست .

آئینه زتاب شرر عکس جمالت　　درخانه شود آب ، نکوتر زتو کیست ؟

بر قبله رخسار توپیوسته (۱) دوابرو　　خم گشته چو محراب نکوتر زتو کیست ؟

هرگز نکنم جز تو نظر جانب گوهر　　ای گوهر نایاب نکوتر زتو کیست ؟

دل می تپد از یاد تو ای آئینه سیما　　درسینه چوسیماب (۲) نکوتر زتو کیست ؟

❀

❀　　❀

عید است و دلم قرار نگرفت　　کان شوخ مرا کنار (۳) نگرفت

۱– کلمهٔ پیوسته باابرو شیرین است ۲– تلازم سیما سیماب ، آینهٔ نازك است ۳– عید وآرزوی کنارگرفتن بجا است

از قند مکرر تو هیهات ! یکبوسه کسی دوبار (۱) نگرفت
ای دوست ز گرد لشکر خط آئینهٔ دل غبار (۲) نگرفت
دست من پا فتاده را یار (۳) نگرفت گهی ز عار نگرفت
جام از کف ساقی شکر لب آن کیست که در بهار نگرفت
در فرقت یار ، « شاه تیمور » یك لحظه دلم قرار نگرفت

❁ ❁ ❁

تا که خط زسر کنار لب جانان زده است بدلم داغ غم از آتش سوزان زده است
کشته دل در برم از خنجر حسرت صدچاك شانه تا دست بران زلف پریشان زده است (٤)
چکنم گرنه تپم آه چو بسمل بزمین بدلم تیر جفا یارز مژگان زده است
لاله دارد بجگر آتش سوزاز زرخت بچمن گل زغمت چاك گریبان زده است
نیست بر پشت لبش پرده بخال که خضر خیمه بر کنج لب چشمهٔ حیوان (٥) زده است
شاه تیمور چکد آب زنور نظرم تا که اوغوطه دران چاه زنخدان زده است

❁ ❁ ❁

شدی اگر چه تودر کوی دلربا گستاخ منه زبی ادبی ای رقیب پا گستاخ
زدست ما نتوان کرد ملك حسن ترا سپاه خط برخت گشته تا کجا گستاخ (٦)

❁ ❁ ❁

ای همدمان ز آتش آهم حذر کنید دلدار را ز حال دل من خبر کنید
ای مردمان زحسرت من یاد آورید چون بر جمال مهر مثالش نظر کنید
گوئید حال زار مرا پیش یار من گر گیردش ملال سخن مختصر کنید
دانید بردل من مسکین چه رفته است ؟ گرسینه پیش تیغ جفایش سپر کنید
یا از سفر ستمگر مارا کنید منع یا از من ستم زده قطع نظر کنید
دانید حال دیده شب زنده دارمن گر در فراق یارشبی را سحر کنید
یاران ززلف یار بیادم نیاورید دیوانه را مباد که دیوانه تر کنید
تیمور شاه ، گشته جگر خون زعشق یار فکری بحال عاشق خونین جگر کنید

---

۱ — تلازم قند مکرر یك بوسه؛ دو بار شاعرانه است ۲ — تلازم گرد ، لشکر خط ، آینه دل ، غبار شیرین است
۳ — کلمات دست و پا درین مصراع موزون اند. ٤ — تلازم صدچاك ، شانه ، زلف پریشان دیدنی است ٥ — تشبیه پردهٔ بخاله به خیمه خضر ، و لب یار به ، چشمهٔ حیوان شور انگیز است ٦ — ملك را سپاه خط از دست عاشق نمی تواند گرفت ، این خود شدت و حرارت عشق است

تحمل بی توجانان کی توان کرد ؟　　دمی طاقت به هجران کی توان کرد
بهار سبزه زار خط او را　　بدل نسبت به ریحان کی توان کرد
به پیش لعل او چون تشنه کامان　　تحمل زآب حیوان کی توان کرد
برابر سنبل گل را بگلشن　　بآن زلف پریشان کی توان کرد
نباشد تا گل روی تو ، هرگز　　تماشای گلستان کی توان کرد

جانم بلب رسید بتم را خبر کنید (۱)　　رحمی بحال زارمن چشم تر کنید
یاران شهید تیغ جفای بتان شدم　　بهر ثواب برسر خاکم گذر کنید
درد فراق او به دوا ، به نمی شود　　این درد را علاج بوصلش مگر کنید
ای دلبران بما مکنید این همه ستم　　از آه آتشین دل ماحذر کنید

در گلشنت ار گذار باشد (۱)　　گل در کف پات خار باشد
مردن بودم حیات ، او را　　بر تربتم ار گذار باشد
بر درد نهان من گواهم　　نالیدن آشکار باشد
مخموری من به محفل یار　　زان نرگس پر خمار باشد
در جان و دل من از جفایت　　در دوغم بی شمار باشد
از غمزهٔ یار شاه تیمور ،　　تاچند دلم فگار باشد

بی اختیار هر نفست یاد میکنم　　یاد تو می نمایم و فریاد میکنم
آن صید خون گرفته منم اندر این چمن　　کز شوق میل جانب همیاد میکنم
زان سرو قد بخاطرم آید به گلستان　　هر گه نظر به قامت شمشاد میکنم
از بس بخون دل شده ام تشنه زیر تیغ　　خود را فدای ساعد جلاد میکنم
خون می رود زچشم من زار در قفس　　هر گه که یاد طائر آزاد میکنم
جامی دهم بدل شهٔ تیمور عشق را　　ویرانه را بسعی خود آباد میکنم

۱ — سلاست ورشاقت این غزلها ، باحرارت احساسات عاشقانه تاثر ناك است ، تلفیق و انسجام الفاظ وکلمات ساده و روانش دیدنی است !

هم اوراست :

نگین و حلقهٔ چشمم مهیاست بدست تو اگر انگشتری نیست (۱)

❁ ❁

خواهی که دل زما ببری ، دل زما ببر (۲) زنهار دل زما چو بری، دل زما ببر

❁ ❁

بی رویت آه گرمم چون برق شعله بارد دور از تو دیدهٔ من چون ابر اشکبار است

❁ ❁

روم چگونه بگلگشت گلستان بیتو (۳) بروی گل نگرم سرو من چسان بیتو
چو دو زخم بنظر آید ای بهشتی روی اگر روم بسوی روضهٔ جنان بیتو
وبال جان شودم زندگی چه کار آید چو خضر گر بودم عمر جاودان بیتو
زسینه‌ام بلب از ضعف جان نمی آید چنان زغم شده‌ام زار و ناتوان بیتو
چو سوداز ین که چمن سبز گشت و غنچه دمید که گلخن است مرا گلشن جهان بیتو
چو لاله داغ بدل افتدم زدیدن گل قد نهم چو به گلشگت گلستان بیتو
ززندگی شده ام آنچنان بخود بیزار که از خدا طلبم مرگ هر زمان بیتو
مرا بدولت دیدار ساز باز جوان که پیر گشته‌ام ای نازنین جوان بیتو
بیا که گشته به هجر و غمت « شه تیمور » ضعیف و خسته و رنجور و ناتوان بیتو

❁ ❁

از رباعیات اوست :

تا کی میم ازعتاب خواهی دادن وزمرغ دلم کباب خواهی دادن
امروز سوالیست مرا ازتو بگو فردا چه بحق جواب خواهی دادن

❁ ❁

دارم دلی از فراق افگار بیا جانی زغمت خسته و بیمار بیا
عمرم بگذشت در تمنای رخت یکبار بیا ، از لطف یکبار بیا

---

۱ — این مضمون شیرین ازابتکار های قریحهٔ شاهانه است .
۲ ـ «دل بردن » درین بیت چند بار ، و بمعنی علحده ، نازك است .
۳ ـ سلاست ادبیات ، وجذبات حرارتناك شاعر ، درین غزلها دیدنی است .

ع ، ج میرزا محمدخان وزیر تجارت و وکیل وزارت مالیه

اشعار پشتوی اعلیحضرتش

اعلیحضرت تیمورشاه ، تنهاشاعر شیرین سخن زبان پارسی نیست ، بلکه ذات شاهانه بسائقه فطری به زبان ملی خود « پشتو » نیزنظر خوبی داشته ، واشعار گرانبهائی درین زبان شیرین پر صلابت میسرو ده است !

طوریکه اشعار پارسی اعلیحضرتش دلچسپ ، و دل انگیز است ، سخنان پشتوی وی ، نیزخیلی بلند ورشیق بوده ، و ذات شاهانه اش در گروه سخنوران نیرومند وتوانای این زبان بشمار میرود !

این غزل آمیختهٔ پارسی و پشتوئی اعلیحضرتش بسیارشیرین ودلاویز است :

دور مشو زمن ، دی جدا سکی سکی　　درد فراق میکشد ، بهر خدا سکی سکی
ای بت سرو نازمن با غصب وعتاب وقهر　　از برمن اگر روی باز بیا سکی سکی
صبح امید عاشقان ، گشته سیاه همچو شب　　دور بکن زروی خود ، زلف دوتا سکی سکی
ای زغم تو جان من گشته ضعیف و ناتوان　　بهر خدا نگاه کن جانب ما سکی سکی
گشته سیاه روز من از غم ماه عارضت　　پرده زروی خویشتن باز کشا سکی سکی
دربر خود بخوان دی ، تیمور دل شکسته را
باز کرم بنزد ما ،خود تو بیا سکی سکی

از غزلیات پشتوئی اوست :

هی هی دیار صورت لکه گلو نه　　چه و هلی ئی پر مخ دی شنه خالو نه
تیر سو عمر د وصال په انتظار کی　　اوس په زره می دهجران لگی او رو نه
په رخسار باندی ئی زلفی تار په تار کری　　د عاشقو آو یزان په هر تارزر و نه
د پتنگ په دود دیار په غمو وسوم　　د بانو ناوکی ایژدی په زره زخمو نه
توکل دی پرخپل خدای کره « تیمور شاه »
سه په کار دی د فانی دنیا کارو نه　　(انتها)

کتاب عملیات ده سالهٔ حفاري در افغانستان

بقلم سید قاسم خان

درین اواخر کتاب مفیدی به اسم (اجراآت هیئت اعزامی حفاری فرانسه در افغانستان) که نویسندهٔ آن دانشمند فرانسوی موسیو ژوزف هاکن (رئیس هیئت حفاری فرانسه در افغانستان) و مترجم همقطار محترم من ، آقای احمد علیخان مترجم دارالتحریر شاهی میباشند ، بدست افتاد . این کتاب چنانکه از عنوان آن مستفاد میشود نتیجهٔ عملیات ده سالهٔ حفاری علمای فرانسوی را در وطن عزیز ما نشان میدهد . از آن رو خیلی دلچسپ و چون روشن کنندهٔ آثار قیمتدار تاریخی و مفاخر ملی افغانستان است ، مطالعهٔ آن برای هموطنان محترم و نشر آن در خارج یکی از وظائف مهمهٔ ملیه میباشد . اصل این کتاب شامل (۷۷) صفحه و (۳) فصل و (۷۱) قطعه تصاویر قشنگ است که با سلیقهٔ خاصی در سال ۱۹۳۳ عیسوی در توکیو طبع گردیده (۱) نسخهٔ خطی ترجمهٔ آقای احمدعلیخان نیز در همه قسمت ها مطابق اصل و با سلاست و روانی جذابی بفارسی تحویل یافته مخصوصاً نوته‌ها و تشریحاتی که برای روشن ساختن اصطلاحات علمی از طرف مترجم بعمل آمده ذوق و معلومات ایشان را درین قسمت ، به خوبی واضح می سازد . زیرا آقای موصوف از مدت تقریباً ٤ سال به اینطرف تماهم خود را صرف کنجکاوی درامور عتیقات و حفاری نموده اند و بدون مبالغه ادعا میتوان نمود که اکنون آقای احمدعلیخان بیش از هر کسی در قسمت نظریات عتیقه شناسیٔ وطن اطلاعات دارند و امید است درصورت ممارست و مداومت به همین ذوق نفیس در اندك زمان علماً نیز دسترس پیدا کنند .

حال برگردیم بر مطالعهٔ کتاب . و نگاه مختصری بر فصول و تقسیمات آن بیندازیم :-

در نظر بنده از همه بیشتر مقدمهٔ مؤلف حائز اهمیت و حاوی نکات پر قیمت است لهذامقدمهٔ مزبور را درین جا نقل می نمائیم :-

درطی ۲۰ سال اول قرن بیستم کشفیات وشناختن اصولی معبر بزرگ بری انبساط (بودیزم) جانب چین و کورهٔ بکمال فعالیت تعقیب گردید . برای اینکه سلسلهٔ تجسسات درطول این معبر، گسیخته نماند ، در حوالی سال ۱۹۲۰ - ۱۹۲۲ حل این مسئله فقط چنین سنجیده شد که بین

(۱) این کتاب مجموعهٔ کنفرانس هائیست که مؤلف از ماه نومبر ۱۹۳۲ تا جنوری ۱۹۳۳ در مؤسسهٔ روابط علمی فرانسه و جاپان داده است .

هند و وادی هائی که بطرف شمال و جنوب « تا کلانکان » افتاده است « افغانستان » عبور شود . اگر حقیقت گفته شود ، اراضی افغانستان روی نقشهٔ عتیقه شناسی بر اعظم آسیا لکهٔ سفید مجهولی را نمایش نمیداد زیرا فراموش نباید کرد که اولین دستهٔ مکتشفین اروپائی از قبیل « مورکوروف » « تری بیگ » « کورت » « چارل مسن » « جمس لوو س » « سر الکساندر برن » « ژرارد » « هانی برگر » در سال (۱۸۲٤ - ۱۸٤۲) و « برادران یات » « ویلیم سمپسن » « کپطان تالبوت » « میتلاند » در سالهای نسبتاً اخیر (۱۸۸۵ - ۱۸۷۸) کوششات قابل التقدیری بخرج داده اند . اما طوریکه متذکر شدیم در حالیکه از یکطرف دلسوزی جرئت و مقاومت این دسته مکتشفین قابل الذکر قابل تقدیر است از طرف دیگر ناچار اظهار باید نمود که تجسسات ایشان گاهی به اساس پلان منظم و سنجده عملی نشده و علی الخصوص، اشخاص اول الذکری که (مسافرت های خصوصی » نموده اند عموماً عملیات حفاری خویش را به عجله و عدم وسائل انجام ، و بدین علت عدهٔ زیاد عمرانات را برباد داده اند .

پس اگر گفته شود که « اراضی افغانستان » هنوز هم (ارض موعودی) برای تجسسات حفاری شمرده میشود بی موضوع نخواهد بود . لذا سال ۱۹۲۲ خوشبختانه باب عصر جدید را افتتاح میکند .

افغانستان در سال ۱۹۱۹ رشته های (محکومیت انزوا) را که انبساط روابط او باخارج شده بود از هم شکسته و استقلال کاملهٔ سیاسی خویش را حاصل نمود . ازان روز به بعد امکان تجدید تفحصات حفاری که در (۱۸۲۵ - ۱۸٤۲) (۱۸۷۸ - ۱۸۸۵) شروع شده بود تصور میرفت . طوریکه ضرب المثل انگلیسی میگوید : شخص « درست درجای درست » موسیو فوشه مهارت و بصارت بی نظیرش را در دست رس حکومت امانی گذاشته و بین حکومتین افغان و فرانسه معاهده به امضا رسید (۱۹۲۲) که در اثر کمک مادی حکومت فرانسه برای مدققین آن مملکت اکتشافات اصلی مناطق آثار عتیقهٔ افغانستان ممکن گردیده و حکومت افغانی به هیئت اعزامی حفاری فرانسه امتیاز ۳۰ ساله حفریات بخشید ، تقسیم آثار مکشوفه بصورت منصفانه پیش بینی شده بود که تاحال به رضائیت متعاهدین بعمل آمده است .

چون صورت قانونی هیئت اعزامی عتیقه شناسی فرانسه در افغانستان بر قرار شد ، دانشمند فاضل و مؤلف کتاب « صنعت گریکو بودیك گندهارا » طوریکه در شمال غرب هند به تعقیب خط سیر بزرگترین زو ارچینائی « هونتسنگ » (قرن هفت بعد از مسیح) که بهترین و موثق

ترین منبع معلومات برای متخصصین عتیقه شناسی بودائی میباشد قدم بقدم در افغانستان نیز نقاط تحقیقات و تفحصات را نمود .

چون موسیو فوشه ازمدتی به این مملکت چشم دوخته بود اسناد زیادی درین زمینه جمع و خویش را فوق العاده برای مطالعات حفاری این سرزمین مستعد ساخته بود . لذا روی خط سیر « هون تسنگ » نقاط مهم تاریخی را مانند هده (به ۸ کیلومتری جنوب جلال آباد فعلی) ودر شمال کابل دردشت بگرام بقایای دیری را کشف نمود که اقامتگاه برغمل های چینائی بود که بدر بار « کنشکا » فرستاده شده بودند .

تقریباً بهسه کیلو متری شرقی کابل درمحلی که آبهای رود خانهٔ غوربند و پنجشیر متحد شده بهزاویهٔ شمال غربی بهیکنوع قلاع چهار ضلعی میخورد (شهر شاهی) قدیمی را کشف نمود که امروز باسم برج عبدالله یادمیشود . سپس دقیقانه مقام شهر بامیان را معاینه نموده بهطرف شمال به ارض بلخ(بکتر) که سرك‌های اسیای رومن ازراه ایران‌وامپر اطوری چین‌ازراه « سرند » بهآن منتهی میشود هریك ازین مسافرت ها خیلی ها زمینهٔ مادی بهم رسانید ، برای همکاران آتی او که تجسسات اورا تعقیب میکنند یك‌منبع معلومات مکفی و پرو گرام حقیقی بشمار میرود .

سپس موسیو ومدام « گو دار » درسال ۱۹۲۳ به موسیو ومدام فوشه ملحق شده و ما ایشان را درحین کار درهده و کابل بودائی وبا میان ملاقات نمودیم . در ۱۹۲٤ بنده عوض موسیو گودار مامور شدم تا در بلخ رفته بهموسیو فوشه ملحق شوم چنانچه ضمناً چند روزی را به مطالعات آثار منقوش بامیان و دختر نوشیر وان وقف نمودم . حین مراجعت ازبلخ آن حصهٔ خط حرکت « هونتسنگ » را که بین‌بلخ وا کسوس (آمو دریا) و بلخ و درهٔ یوسف باشد معلومات نمودم . در ۱۹۲٤ در کاپیسا (پاپیناوه) که دران موسیو « ژدو دوبروی » معاون چند ماهه هیئت حفریات فرانسه در افغانستان بمناسبت هیجانی که در کوهدامن در اثر شورش منگل در خوست (ماه می ـ اکتوبر) تولید شده بود حفریات نتوانست حفاری نمودم بعد ازان موسیو « برتو » (۱۹۲۵ ـ ۱۹۲۸) به همراهی موسیو فوشه برای سیاحت و اتخاذ معلومات در « لامپکای » قدیم یعنی لغمان روانه گردید . سپس موسیو « ژول برتو » بعضی کاوش ها در بگرام و حفریات باثمر در هده و یك سلسله مسافرت ها بجانب قطغن و بدخشان نمود . در ۱۹۳۰ به همراهی موسیو « ژان کرل » وموسیو

« ایمیل باکه » مجدداً در بامیان تجسساتی را شروع نمودیم که به « موسیو و مدام گودار » نتایج قابل ملاحظه بخشیده بود . بعد از اخذ معلومات اراضی حصهٔ افغانی درهٔ کنر (۱۹۳۰) موسیو « برتو » در (۱۹۳۱) تجسسات حفاری خویش را بجانب جنوب و جنوب غرب افغانستان ادامه داد .

این کتاب چنانکه در بالا به آن اشاره شد شامل سه باب و یك فهرست تصاویر است : باب اول راجع به هده ، پیتاوه بگرام : از صفحهٔ ۲ تاصفحهٔ ۷ درین قسمت از شروع حفریات اصولی (۱۹۲۲ میلادی) تا اول سال ۱۹۳۲ تمامی اقداماتیرا که بمقام هده (جلال آباد ـ نگارهارای تاریخی) پیتاوه (کاپیسا) و بگرام (نزدیك کابل بقرب دربای پنجشیر) بعمل آمده با اکثریه ، آثار مکشوفه و سبك ساختمان ابنیهٔ آنجا شرح داده شده است و ضمناً چگونگی تاریخ قدیم مدنیت مقامات مزبور را بطور مختصر توضیح مینماید .

باب دوم : بامیان ، دختر نوشیروان ، ایبك : از صفحهٔ ۷ تا صفحهٔ ٤۱ این باب به شرح چگونگی حفریات علمی هر سه مقام فوق و آثار مکشوفه و تاریخ مدنیت آنها اختصاص دارد . ودرین حصه مؤلف تعدد و تکاثر سبك های نقاشی بامیان را بیشتر مورد مطالعه قرار داده و با شگفت و حیرت زیاد ندرت اینچنین آثار مختلفه را در یك نقطهٔ واحد ذکر مینماید .

باب سوم : باکتریان : از صفحهٔ ٤۱ تا صفحهٔ ۱۱۱ که سراپا وقف آثار عتیقهٔ بلخ و تاریخ مدنیت درخشان قدیم آن علاقه میباشد و مؤلف از اینکه امروز از آن تمدن نامی بسیار کم اثر باقی مانده ، با لهجهٔ تلخی تذکار مینماید . علاوه برین مؤلف درین باب، زحمات پرقیمت پروفیسر شهیر موسیو فوشه را که در تحقیق آثار قدیمهٔ بلخ متحمل شده است ، تقدیر میکند .

بعد از این میرسیم به فهرست اول که از صفحهٔ ۱۱۱ ، ۱۲۹ حاوی اسمای تصانیف و مصنفینی است که در کتاب مزبور ازان اشاره شده است . و درین متجاوز از ٤۰ کتاب مهم که فقط در کتب خانه های ثروتمند اروپائی بدست آمده میتواند ، نام برده اند .

فهرست دوم از صفحهٔ ۱۲۹ تا آخر (۱۲۵) عبارت از احصاء تصاویری است که مؤلف و باقی علمای فرانسوی از مقامات تاریخی و آثار مکشوفه ، گرفته اند . حقیقةً که این تصاویر بهترین شاهد عظمت مدنیت های قدیم وطن عزیز ما بشمار میرود و مثلیکه مؤلف مزبور به تکرار اظهار نموده ، اینچنین آثار با قیمت مدنی در کمتر نقطهٔ از دنیا پیدا شده است .

در خاتمه باید متذکر شد که این کتاب بهترین و جامع ترین کتابی است که تا کنون راجع به آثار عتیقهٔ وطن عزیز تحریر و نشر شده و مخصوصاً جای بسیار مسرت است که اثر با قیمت مزبور، بمجرد انتشار بفارسی ترجمه و از توجهات معارف خواهانهٔ حکومت متبوعهٔ ما طبع فارسی آن تصویب گردیده است .

تنقید پیوسته بشمارهٔ (۳۱)

۲

کلاسیزم در فرانسه :

اینك در اثر اصلاحاتی که ذریعهٔ کولژ دو فرانس و دمسیوماله رب و ردنسار و معاقبین او به ادبیات فرانسه بعمل آمد مسلك کلاسیزم با تمام مفاهیم خود در قرن ۱۷ بفرانسه حکمرانی داشت و مسیو بووالو که یکی از مدافعین بزرگ این مسلك بود میخواست شعر تحت تاثیر دو عامل قرار گیرد (عقل و ذوق سلیم)

بووالو میگفت هر شاعر مجبور است تا همیشه با قلم خود طرف مجادله باشد و برای اینکه در صنعت شعری صنعت کاری بحساب رود باید غیر از مخیله از سعی خود هم کار بگیرد بووالو به لسان ملی خود زیاده تعصب داشته طرفداری کاملی از تحریرات و آثار راسین مینمود بووالو چون یکی ازمنقدین پر معلوماتی بود ازین جهه منسوبین مسلك کلاسیزم مجبور بودند افکار اورا اطاعت نمایند بالآخره بووالو طوریکه عقیده داشت « عقل بهترین فضائل است » این عقیدهٔ خود را در اذهان عامه تمرکز داده معاصرین را هم عقیدهٔ خود گردانیده بود بعد ها از طرف بزرگترین ممثل فلسفهٔ جدیده « دکارت » تائید گردید گویا شخصیکه برای اولین بار فکر کلاسیك را در اروپا طرح کرد دانته و کسیکه آن را در فرانسه به منتهای کمال رسانید بووالو بوده است .

مدافعین و طرفداران کلاسیزم :

اگرچه عدهٔ مدافعین و طرفداران کلاسیزم بسیار زیاد است ولی بطور اختصارا سمای رجال

معروف آن را عبارت از : کورنه‌ی ، راسین ، مولیه ، پوسه‌ئو ، لافونته ن ، بووالو ، مادام دو سوینیه است با نبذی از آثار بعضی ایشان ذیلاً مینویسم و قبل ازین که آغاز به فهرست اسمای بعضی ازان ها بنمایم لازم می بینم جهة تفهیم مراتب ادبی آن ها اقوال بعضی از مورخین را که در بارهٔ ایشان ایراد نموده اند مختصراً ترجمه کنم :

« تمام منسوبین مسلك کلاسیزم شباهت تامی با آنهار جاری و خروشان دارند که تمام آنها در یك نقطه اسیر بوده و بعد از یك سلسله جریان شدید بازدوباره بهم پیوسته در آغوش لایتناهی انحار میدرآیند »

« دوره کلاسیزم باعتبار هیئت عمومیه بحدی مطنطن و صاحب شهرت گردید که جهان را مفتون و مسحور خود نمودند و در نتیجه حائذ موقعیتی گردید که لسان یگانهٔ ادبی و وصف فارقهٔ مدنیت مملکت فرانسه گردید »

کورنه‌ی ۱۶۰۶ ـ ۱۶۸٤ : این شخص موجد تیاتر فرانسه است و اولین تراژدی را که انتشار داد معنون به « نوسید » است تراژدی مذکور از یك طرف در اثر موفقیتی که حاصل نموده بود بر شهرت محرر افزود و از طرف دیگر محرر را به بلا های عداوت ارباب نفوذ مبتلا کرد تا پیه‌س او به اکادی قید شد اما کورنه‌ی را این قبیل تهدیدات از پانه نشانده وادار به تحریر ۳ پیه‌س دیگری نمود که رویهمرفته هر چهار پیه‌س کورنه‌ی در زمرهٔ شاه کار های عصر ۱۷ میلادی بحساب میرود (تصور میکنم احتیاجی در تحریر سوانح هرو احد آن هانباشد زیرا آقای جلالی در قسمت ادبای قرن ۱۷ از تمام آن نام برده است منتها چیزیکه از ایشان مانده بود بدون اسم مسلك ایشان و ماهیت تحریر و اسلوب پیه‌س نگاری آن ها بود که اینك میخواهم از تحریر سوانح و آثار شان منصرف شده اسلوب تحریر آن ها را در ذیل بنویسم :

کورنه ی :

در تراژدی های کلاسیك افعال و حرکات آرتیست ها در روح تماشا چیان چنان نفوذ میکند که تماشاچی را وادار مینماید یاخودش داخل صحنه شده اولی را به عهده گیرد و یا از فرط تا ثر از خود برود این تراژدی هائیکه بصفت کلاسیسم مرتب و مزین گردیده معرض تماشا گذاشته میشد غالباً محتوی اوضاع شاهان و شاه خانم ها و پرنس های قرون اولی بود اگر چه در البسه و قیافه های آرتیست ها رعایت طرز زندگانی اهالی قرون اولی

نبوده بقیافه های اهالی فرانسه که در دوران لوی ۱٤ میزیستند بود ولی چیزیکه بر اهمیت تراژدی های کلاسیك میافزود تنها اسلوب صحیح و جالب دقت او بود که سیربین را مفتون خود میساخت . شخصی که از تمام اقران و امثال خود در صنعت تحریر پیه س های تراژدی بیشتر حائز موفقیت گردید کورنه ی بود زیرا این شخص اساس تحریر خود فضائل اخلاق و احتراص های بشری و صمیمی ترین تمایل قلبی را اتخاذ نموده و قائع و حوادث را طوری انتقاد مینمود که تماماً از خطوط ثلاثهٔ رویهٔ متخذهٔ او خارج نباشد از ین جهته کورنه‌ی موفق شد تا افکار خود را در اذ هان تماشا چیان طوری ترزیق کند که گوئی خود ایشان قضایا را بچشم دیده‌اند .

راسین :

راسین قسمت های تراژدی را که مؤثر تربوده و از نظر کورنه ی اهمال گردیده بود در سنه ۱٦۹۹ اکمال نمود زیرا کورنه موضوعات خود را از تاریخ روما ولی راسین از یونانی ها اقتباس میکرد در آثار راسین عشق و احتراص برسائر عوامل روحی غلبه داشت چنانچه یکی از منقدین وقتی مسلك کلاسیك را مورد انتقاد قرار ی دهد در کتابی که تحت عنوان « سجایاء نوشته است میگوید :

کورنه میخواهد مارا مطیع فکر خود نماید ولی راسین تابع افکار ماست ؛ کورنه‌ی افکار انسان را به مقامات بلندی سیرداده هم متحیر مینماید وهم تربیه کرده به پیش میراند ولی راسین اذواق انسان را تحریك کرده در قلوب تماشاچیان نفوذ میکند از آثار کورنه‌ی ، حکمت ها ، قواعد و دساتیر حیات و عقائد پاك ومنزه تراوش میکند ولی از آثار راسین انسان ذوق میبردارد و حساس میشود و بالآخره کورنه جنبهٔ اخلاق و راسین طبیعی دارد .

علتی که این دونفر نوابغ ادب را در دو قطب مخالف واقع نموده تاثیر اساتید آن ها است چه کورنه‌ی آثاریکی ازشعرای یونان (صوفو کل) را ماخذ خود قرار داده رویهٔ اخلاق او را تعقیب میکند ولی راسین مقلد « ئه وریپدر » یونانی بوده مترجم احترامات بشری است .

شخصیکه کمیدی کلاسیزم را در فرانسه بحد کمال رسانیده مصدر اصلاحات عمیق در حیات اجتماعی گردید مولیه‌ر (۱٦۲۲ - ۱٦۷۳) بود این نویسنده اگر چه مسلکاً منسوب به کلاسیزم بود ولی آثار او از فرط متانت و حقائق سنجی شباهت کاملی با آثار دورهٔ آسیت ها ، داشت زیرا در عصری که میزیست بخوبی توانسته است طرز زندگانی اهالی را مانند یك نمر عالم اجتماعی قرن ۲۰ مورد انتقاد قرار بدهد غایه و آمالی را که این نویسنده

در کمیدی های خود تعقیب مینمود انتقادات فلسفی بود که بر حیات اهالی نموده راه چارهٔ رفع نواقص را بایشان نشان بدهد گویا از تمام جهات جنبهٔ تربیوی و فلسفی در آثار او زیاده تر دیده میشد .

یکی از منقدین در بارهٔ مولیه‌ر میگوید : مولیه رکسی است که در هیچ موضوع از مسلك متخذهٔ خود پا بیرون نگذاشته است ازین جهة مولیه‌ر دارای استعدادی است که درین عصر مثیلی ندارد .

بالآخره کلاسیسزم اولین مسلك ادبی است که در انتباه تیقظ ملل خدمات زیادی انجام داده است اگرچه ادوار مهمهٔ ادبی از قبیل : ره آلیزم ، ایده آلیزم ، سبنو لیزم رومانیزم وغیره هرکدام یك‌یك پله‌را درنردبان حیات اجتماعی بالای ملل دنیا پیمود اما تاثیر هیچ کدام آن‌ها مثل کلاسیزم درگتلهٔ بشر مفید واقع نشده است زیرا کلاسیسزم وقتی ظهور کرد که اذهان برای برداشت تاثیراتی که عکس العمل مظالم واجحاف قرون وسطی باشد حاضر بود ازین باعث کلا سیسزم ازیك‌طرف درتنویرازهان ملل مؤثر واقع شد و از طرف دیگر استقلال السنه را بواسطهٔ احیای لغات محل تامین نموده السنهٔ غرب را غنی وزمینه را برای اجرای اصلاحات مصلحین ادبی که درقرن ۱۸ و ۱۹ زیر عنوان ره آلیزم بروی کار آمده بود حاضر کرد .

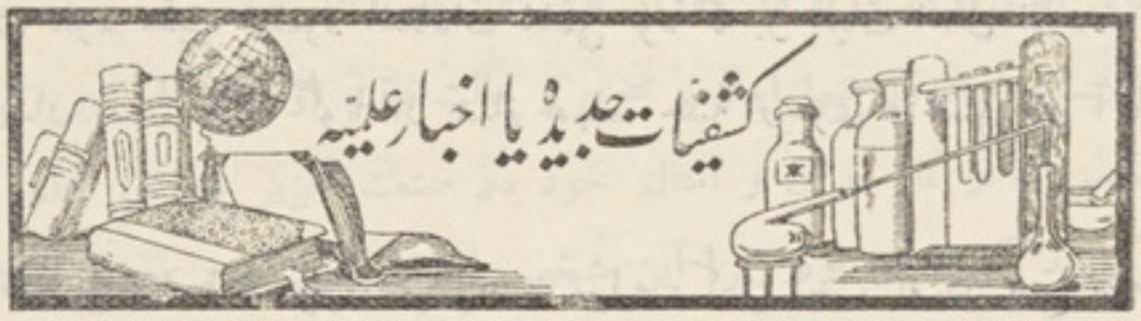

رنگ سرخ و کبود

وتاثیر آنها در صحت و مرض

مبادی معروف طبیعی است که اشعهٔ آفتاب از ماورای شیشه بچند رنگ اصلی که روشنی سفید از آنها ترکیب یافته ؛ منحل وبشکل قوس قزح ظاهر میشود . و چون پردهٔ دربرا برآن گیرند صورت آن برآن می افتد . این صورت را طیف شمسی میگویند . طیف شمسی از چند رنگ مرکب است که اولا رنگ سرخ بعد رنگ سنترهٔ پس ازان زرد ـ پس سبز ؛ ازان بعد کبود . ـ پس نیلی و از همه بعدتر رنگ بنفش آن بچشم دیده میشود ولی رنگهای دیگری هم در هردو طرف آن است که بنظر نمی آید . و اگر گرماسنج حساسی بطیف شمسی نزدیک نموده از ناحیهٔ بنفش آغاز کنیم می بینیم که هر قدر بناحیهٔ سرخ نزدیک شویم حرارت زیاده شده میرود تااینکه از ناحیهٔ سرخ بگذریم در ینوقت حرارت انخفاض تدریجی میگیرد و همین دلیل است براشعهٔ دیگری غیر از اشعهٔ سرخ که بچشم دیده نمی شود وفقط بواسطهٔ حرارتش معلوم میشود . و هرگاه ورق حساسی از فوتوگرافی را بطیف شمسی بگذاریم می بینیم که ناحیهٔ بعد از رنگ بنفش درجوهر نقره تاثیر میکند چنانکه رنگهای مابین بنفش و سبز دران اثر می نماید و ازین بری آید که بعد از رنگ بنفشهٔ هم ناحیهٔ ایست که در جوهر نقره تاثیر میکند ولی بچشم دیده نمی شود .

پس طیف شمسی مرکب ازاجزاء مرئی وغیر مرئی است که فقط جزء وسط آن بچشم دیده میشود نه همهٔ آن . رنگهای طیف شمسی دارای خواص مختلفی بوده از جمله رنگهای بین سبز و بنفش خواص کیمیا وی داشته درجوهر نقره تاثیر میکند ورنگهای مابین سبز وسرخ این تاثیر ندارند . طیف شمسی در جسم زنده نیز تاثیر مختلفی دارد و ازمدتی است که فائدهٔ نورسرخ را درمعالجهٔ بعض امراض مانند جدری (چیچک) کشف کرده‌اند ومریض جدری را رخت سرخ میپوشانند .

ع ، ج الله نواز خان وزیر فوائد عامه

امروزه روز دکترها درمعالجهٔ مریض بانور اهتمام زیادی بخرج میدهند . مریض را درحجرهٔ سرخ رنگ گذاشته نمیگذارند که اشعهٔ بنفشهٔ خاصه اشعه ماورای بنفشهٔ برمریض بیفتد و مانند مصور که الواح فوتوگرافی را ازین اشعه در حجاب نگه میدارد دکترها مریض را ازین اشعه درحجاب نگه میدارند و بجهتی که تنها نور سرخ بحجره داخل شود پرده های سرخ بدریچها می‌آویزند ودرخانه چراغی که نور سرخ میدهد روشن میکنند این چراغ مانند چراغی است که مصور ها استعمال میکنند . وازین عمل نتائج خوبی گرفته اند خصوص در جدری و حصبه ولی تاهنوز علت این فائده کشف نگشته بعضی میگویند فقط سبب آن منع اشعهٔ کیمیاوی است یعنی اشعهٔ سرخ در شفای این امراض ابداً تاثیری ندارد بلکه فائده اش فقط سلبی است . بعضی میگویند اشعهٔ سرخ جهاز عصبی را متنبه ساخته جسم را در مقاومه بامرض بیشتر آماده می‌سازد .

ولی در تاثیر اشعهٔ سرخ بجهاز عصبی هیچ شك و ریبی نیست زیرا اعصاب را بی‌نهایت متهیج می سازد چنانکه نور چشم از نظاره برنگ سرخ متهیج میگردد .

دریك از کارخانه های فوتوگراف سازی کارگرها بسبب شغل بنور سرخ بتهیج عصبی سختی که عاقبتش خیلی وخیم بود گرفتار گشتند و به تبدیل رنگ سرخ به سبز چاره آن شد . زیرا رنگ سبز در جوهر نقره اثر نمیکند چنانکه رنگ سرخ اثر دارد ولی در اعصاب اندکی اثر می نماید .

مصور ها به محض شعور فرق تاثیر درین رنگها را دانسته از رنگهای فرحت بخش و حزن آور هر یك را بمقتضای حال استعمال میکنند و قراریکه میگویند رنگ سرخ دلیل شجاعت و غضب ، رنگ زرد دلیل حزن ، رنگ کبود دلیل آرامی و سکون است .

بعضی از اطبا رنگ کبود را در تخدیر استعمال میکنند باین ترتیب که نوری درمسافهٔ ۱۰ سانتی متر دور از چشم مریض میگذارند بدور این نور شیشهٔ کبودی میباشد بعد در روی مریض و روی نور دستمال کبودی هموار میکنند که از سایر اشعه پرده شود چشم مریض وا بوده نور کبود در عصب چشم او اثر میکند و آن سبب از تخدیر دماغ او می شود و در عملیات بسیط از قبیل کندن دندان و غیره کار خوبی است زیرا نه وقت بسیار میگیرد و نه مریض متألم می شود . و این تخدیر را به خواب مغناطیسی نسبت میدهند . خلاصه نور کبود اثر خاصی در اعصاب داشته که نور سبز و سرخ آن خاصیت را ندارند .

نور کبود در معالجهٔ امراض مؤلمه عصبي استعمال می شود و از برای آن آله مخصوصی است دارای چراغی که شعاع آن از سطحی شلجمی منعکس میگردد و در پیش روی چراغ پردهٔ کبود و در بین شعاع و پرده ظرفی است که در آن آب جاری میباشد و بدین سبب تنها اشعهٔ کبود و بنفشهٔ و ماورای آن نفوذ میکند و همهٔ اینها تسکین بخش اعصاب است . بعضی برای اینچنین معالجه حمامی استعمال میکنند این حمام دارای صندوق است که مریض را دران می گذارند سر مریض از صندوق بیرون میباشد و صندوق را بچراغهائی که شیشه های کبود دارند روشن می سازند برای عصبي مزاجها که بمرض و بیخوابی و امثال آن دچار باشند فرش و پرد های در و دریچه و سائر اثاث البیت خانه خواب را کبود رنگ میسازند : مریضها ازین چاره استراحت بسیاری مییابند .

آیا امراض فائده دارد!

طبیبهای دي روز و طبیبهاي امروز چه میگویند ؟

رأی افلاطون .

افلاطون میگوید : ـ

امراض : عوارض غیر طبیعی و سختیهائی است که برای جسم پیدا می شود. وظیفهٔ امراض؛ پاك ساختن جسم است از زهر هائی که در اعضای باطنی وجود می یابد . چه اجسام اخلاطی را در اعضای باطن میگذارند و آن سبب حدوث مرض میگردد . و چون جسم بمرض مبتلا گردد ازین زهرها نجات یافته از چرکهای باقیمانده دربدن پاك و پاکیزه میشود . پس غایهٔ امراض

که عوارض و سختیهای جسمانی است ؛ تنظیف و تطهیر بدن است ازین سموم و زهریات .

رای بعضی از دانشمندان طب .

مرض ؛ عبارت است از ردفعلی که از مقاومهٔ جسم باقوای متضاده پیدای شود قوای متضادهٔ نیز زهر ها و مکروبهاست . مرض در رهائی جسم ازین زهرها و مکروبها کار کرده جسم را ازین دوبلا پاك و پاکیزه می سازد .

رأی دکتر سلیمان بیک عزمی

جسم ، استفاده از امراض نمیکند و نه عقل این سخن را تسلیم میتواند . آنچه ظاهر است که بعض امراض بجسم ؛ عارض ومرض قدیم را پامال کرده تخفیف یاشفا میبخشد . مثلاً مرض (زهری) دربلاد حاره دور بسیار میکند وعلاجش تب ملیریا میشود

یادرعلاج مضاعفات (زهری عصبی) سالهاست طریق نوینی کشف شده مبتلای مرض زهری را بامکروب ملیریا معالجه میکنند عوارض این مرض تخفیف مییابد .

یابملاحظه رسیده که مریض تب حصبه ، جدری وغیره جسمش درمقاومه بامراض دیگر قوی میباشد اگر بکدام عضوش مانند دل و گرده وغیره مثلاً آفتی نرسانده باشد .

یاظاهر است که قوه دفاع درجسم - ازقبیل کرات سفید خون وغیره - درمقاومه بامراض نخست خومیگیرد برای آنکه بامراض عقب آن مقاومت بخرج دهد بعقیدهٔ من همهٔ اینهاحیلهٔایست دراثبات نظریهٔ افلاطون که میگوید امراض فائده داردامابفکرمن امراض را دربدن ابداً تاثیر خوبی نیست .

رای طبیب بزرگی ازاطبای شفاخانهٔ قصر عینی .

بعضی امراض فائدهٔ صحی دارد مثلاً مرض سل بشره را حسن ومسلول را نوعی ازجمال میبخشد بعضی بمرض سل گرفتار گشته بعدها خوشکل شده اند . تب ملیریا حالات زهری را شفا می بخشد . تب توفئید مرض روماتزم را چاره میکند . ازینجهته اطبا مریض را بمرضی که ضد مرض اوست گرفتار وعلاج میکنند چنانکه مریض زهری را بامکروب ملیریا ومریض روماتزم را بامکروب توفئید معالجه مینمایند . راستست آنچه گفته اند که هرچیزی آفتی ازجنس خود دارد .

مرض ازحیث اجتماع نیز دارای فائده است چه ضعیف را برده قوی را برای استفادهٔ جامعه میگذارد

ترجمه از کل شی

پرواز درطبقات بلند هوا

از وقتیکه استاد پیکر بسفر مشهور خود واقع در طبقات بلند هوا برخاسته طبقات مذکور جالب انظار گردیده . واقعاً پرواز درانجایها خیلی شیرین بوده سرعت طیارهٔ های بلند که در هوا

ستاره بسته کنند آنهم در بلند ترین فضا بدرجهٔ میرسد که در تصور عقل نگنجد . کافی است اگر بگوئیم سفر هوا از اروپا بامریکا در طیاره بارتفاع ۱۵۰۰۰ متر بیش از ده ساعت نمیگیرد منشاء آن نیز خفت هوا و قلت مقاومه اوست ولی درین ده ساعت سختیهای طاقت گدازی در راه انتظام پرواز باین ارتفاع بلند پیش می آید . که اولاً بیم و خطر انفجار طیاره است از یجهته زرهپوشی طیاره و برداشتن مقداری از آکسیژن ضرور است تابرای هواپیما تنفس ممکن شود . دیگر بیم از شدت باد است که گاه گاه طیاره را دستخوش بازی می سازد . متخصصین ثقه پروازرابرارتفاع ۱۵۰۰۰ مترخواب وخیال دئمی میدانند. بلی نفوذ فکر بانتظام وقتی صورت پذیر میشود که پرواز تنها بارتفاع ۷۰۰ متر باشد . ترجمه از کل شئ « مترجم جناب قاری عبدالله خان »

آله شناوری و نجات

مترجم محمد صدیق خان رادیو میخانیك

یك صاحب منصب فرانسوی موسوم به کارل چنان لباسی از موم جامه ساخته است که آب و سرما از آن نفوذ کرده نمیتواند . و باین لباس ٤ آلهٔ دیگر ۲ برای پای و ۲ برای دست نصب گردیده که قوه و سرعت آب بازرا زیاد میسازد ودروقت غرق شدن معاون او به شماری رود.

این آله در همین اواخر در زمان سردی هوا که جریان باد هم شدید بود و ارتفاع امواج از ۲ الی ۳ مترمیرسید . امتحان گردیده نتیجهٔ اطمینان بخشی داد و در تجربهٔ مزبور شخصیکه این آله را امتحان میکرد با آنکه به آب بازی خوب بلدیت نداشت در میان آب ٦ ساعت دوام کرده در چنین وضعیت خراب ۸ کیلومتر مسافت را قطع نمود .

پروانه صیاره ازچوب بانس

درین اواخر در جاپان جهة بدست آوردن یك نوع چوبیکه برای ساختمان پروانهٔ طیاره مناسب باشد سعی بلیغ بعمل آورده اند همین است که اکنون بعد از بسیار تجارب متخصصین معتقد گشته اند که چوب بانس برای ساختن پروانه های طیاره خیلی موزون بوده به اقتصاد نیز مقرون میباشد زیرا که فی صدی ۲۰ فائده بدست می آید .

ماشین نفتی برای تانك

درین اواخر در کارخانه های حربی حکومت انازونی راجع به استعمال ماشین دیزل (نفتی) تجاربی نموده اند چنانچه از قرار معلوم کارخانه جات مزبور به موفقیت نزدیك شده است .

موتر بحری و زمینی

یکی از کار خانه جات موتر سازی برطانیه به ساختن چنان موتری موفق شده است که هم در روی زمین و هم در آب حرکت کرده میتواند . این موتر سه عراده دارد و شکل آن مثل شکل کشتی های کوچك موتر دار است . و تجربهٔ ابتدائی این موتر که در کا نال انگلستان بعمل آمده به موفقیت انجام گرفته است . این موتر جدید در خدمت عسکری مخصوصاً برای قطعات کشف اهمیت فوق‌العاده دارد . و تعمیم آن در حیات عادی نیز خیلی تسهیلات می بخشد .

موتریکه مثل ریل برخط آهن حرکت میکند

یکی از شرکت های آستریه موسوم به « او ستریه دیملر » چنان موتری ساخته است که مثل ریل روی خطوط آهن حرکت میکند وزن این موتر از موتر های ریلی شرکت (فی آت) سبکتر است و گنجایش ۳۰ نفر را که براحت به نشینند دارا میباشد . سرعت انتهائی آن صد کیلو متر فی ساعت بوده موتر آن ۷ اسپ قوت دارد .

تعبیهٔ جای خواب درطیاره

دربن اواخر در خطوط هوائی امریکا مسئلهٔ خواب کردن مسافرین را تحت دقت گرفته اند چنانچه در طیا رات ۳ موترهٔ خط هوائی « نیو یارك ـ بوستون » این مسئله عملی گردیده است به این قسم که در طیارات مزبور ٦ چهار پائی برای خواب کردن مسافرین تعبیه شده تادر موقع شب دران بخوابند .

استعمال کازچراغ برای کاراندا ختن ماشین موتر

اخیراً در کار خانهٔ گاز سازی شهر « بریمنگهام » انگلستان راجع به استعمال گاز چراغ درکار انداختن ماشین موتر تجارب زیادی بعمل آمده است . درتجارب اخیر یك‌مقدار گاز چراغ را درمیان بالونی بزیر ۱٤۰ آتمسفر فشار در آوردند در نتیجه گاز مزبور بذریعهٔ اختلاط باهوا محترق گردید ، این طریقه که نتایج اطمینان بخشی داده اگرعلمی بشود فی‌صد پنجاه دراقتصادنفع بدست خواهد آمد .

ساحهٔ جدید زندگانی

مابعد از شمارهٔ (۳۱)

مؤلف تی (اوابلی) مترجم محمد صدیق خان رادیو میخانیك

درین وقت اتفاقاً باردیگر با کوانیسیلی مقابل شدم واین تصادف دردعوتی که ازطرف سفیر جاپان داده شده بود اتفاق افتاد . درین دعوت بسیاری ازنجبا و معتبرین پاریس حضور داشتند. درموقع ختم یك دورهٔ رقص که مهمانان برای استراحت وخورد ونوش اقسام خوراك‌ها دور میزها حلقه زدند ، من دریکی ازاطاق‌های کوچك جنب سالون بزرگ داخل گردیدم ودر آنجا کوانیسیلی رادیدم که بریك نیمکت مجللی به‌پهلوی خانم نفیس وزیبای نشسته است . زن مشارالیها لباسهای حریری که رنگ آن بارنگ اطاق خیلی موزون مینمود دربرداشت ناگفته نماند که حسن بینظیر این خانم برمن تأثیر فوق العاده نموده باآنکه از مدتها است من باطبقهٔ خانم‌ها سرو کاری ندارم معهذا ازدیدن او متأثر گردیدم . خواستم بااین شخص اجنبی که خیلی بدم میآید هم کلام نشوم و به او سلام نداده خودرا از نظرش دور سازم اما افسوس که این شخص یك دقیقه نیز مرا از زیر نظر خود دور نمیکند ، بهر صورت میان جمعیت داخل شدم و بعد از چندی با رفیق خود کومی کاس ملاقی گشتم . او از من پیشتر کوانیسیلی را دیده بود .

من از کومی کاس پرسیدم : - این خانم که پهلوی او نشسته کیست ؟

به کومی کاس تعجب دست داده گفت : - شما او را نمی شناسید ؟ این زن خانم یا بهتر بگویم این بیوهٔ متخصص مشهور فزیك و کیمیا است که گارو نام دارد .

گارو ؟ ! این همان گارو نیست که نظریات آتم را زنده ساخته است ؟ اما بگوئید به‌بینم شما برای چه خانم او را بیوه عنوان دادید ؟

چونکه شوهر این خانم ده سال میشود که مفقود الخبر است ممکن که هنوز بصورت حقیقی بیوه نشده باشد ، در هر صورت او را بیوه باید شمرد : من هر وقتیکه کوانیسیلی را با او می بینم با هم وضعیت خوبی دارند وکوانیسیلی در دوستی با او کامیاب شده است .

من به انتخاب این خانم تعجب میکنم !

برای چه ؟ اکثر طبقهٔ نسوان چنین اشخاصیرا که همیشه در میان اسرار فوق‌العاده زیست میکنند دوست میدارند ، کونیسیلی متمول و خراج است علاوه قد و اندام مخصوصاً چشمانش

چنان یك خصوصیت جداگانهٔ دارد که انسان را بهر صورت جذب میکند . ممکن است که بر حسن و تناسب او نیز قناعت حاصل کنی ! خودهم نمیدانم که چرا تا بحال در بارهٔ ملاقاتیکه با کوانیسبلی اتفاق افتاده با کومی کاس نکرده ام و پیش نهاد عجیب او را برایش نگفته ام ؟ در همین فکر بودم که بواسطهٔ هجوم مهمانان کومی کاس را گم کردم و هرچند او را تفحص نمودم پیدا نشد بالاخره چون موقع مرخصی بود باخسته گی فوق العاده راه خانهٔ خودرا پیش گرفته روان شدم درین وقت دیدم که کو انیسبلی دربین راه ایستاده بخیالم خطور کرد که او قصداً درین راه ایستاده است . بازهم خاموشی را ازدست نداده سلام نکردم ومی خواستم همین ازمقابلش بگذرم امادرین وقت اوسر خودرا بطرف من خم کرده بیك لهجهٔ آمرانه گفت : -

شماخواهید آمد که بین من وشما قرار وضع گردد ؛ انتخاب ممکن نیست من منفعت جانبین را مراعات خواهم کرد بگوئید به بینم می آئید یانه ؟

اوبواسطهٔ این گفتار خود مرامبهوت ومسحور نموده درمیان ازدحام مفقود گردید . آنچه درین چند روز اخیر برمن گذشته واقعاتیکه درین مدت پی هم بظهورر رسیده ، بحدی درحیات من بی سابقه است که افکارم را بکلی مختل نموده است بقسمیکه دیگر درخود قوهٔ کار رانمی بینم ونمی توانم که برای انجام دادن معاملهٔ اختراعات ازخانه بیرون بروم هرچه فکر میکنم ، خیالاتم متوجه پیش نهاد کوانیسبلی میشود .

بالاخره دیگر قوهٔ تحمل را باخته ، برای اومکتوبی نوشتم واظهار نمودم که اختراع خودرا بهمان قیمت معینهٔ اومی فروشم .روز دیگر ازطرف اویك جواب کوتاه گرفتم که مضمون آن اینست :-

« اگرباشد عموم آن والا یکی از آن بدردنمیخورد . بشمالازم است که نه تنهایکی از اختراعات خودرا بمن بفروشید بلکه باید اختراعات آیندهٔ تانرا که خیلی زیاد خواهدبود نیزبمن بدهید و برای این مقصد باید زندگانی تانرا بمن اعتماد کنید . ترتیب آئندهٔ حیات تان - وقتیکه قبول گردید اطلاع داده خواهدشد . حواله دوصد هزار فرانك نیز در آنزمان بنام شما در بانك برات داده میشود . امضاء ماکس کوانیسبلی »

طرز نگارش او نیز مثل خودش پر اسرار بود . مکتوبش باحرف های راست راست و خیلی درشت تحریر شده و حروف مکتوب بهم وصل نگردیده پهلو بپهلو مثل روش تحریرماشین تیپ تحریر یافته بود .

من مکتوب خنده آور این شخص را در میان دشنام های زیاد مطالعه کرده در آتش بخاری انداختم . درین وقت آخرین امید من نیز پامال گردیده است زیرا من میخواستم از فرط لاچاری اختراع خود را به این شخص بفروشم ولی با این شخص پراسرار هیچگاه نمیخواهم که داخل مناسبات گردم و الحاصل گفتار های دروغی او را باور نمیکردم .

وضعیت من رخ بخرابی نهاده بود و روز بروز خراب تر میشد و یك تدقیق علمی جدید لازم داشت ازان رو اطباء جداً امر نمودند که فوری به سناتوریم بر گردم . خود هم وضعیت خویش را خوفناك حس کرده خود را بیچاره میدانستم .

هر گاه وضعیت مرموز مرا بدرستی دقت کنید یقین خواهید کرد که حساب من تمام شده انسان به این حال نمیتواند در چنین شب آرام باشد ، زیرا ازیك طرف فکر در همی و برهمی معاملات و از طرف دیگر خرابی صحت و نا امیدی از حیات و بالاخره سرباری غم ها ، حرکات این شخص عجیب و پیش نهادات او که بهیچ صورت از سرم دست بردار نمیشود . لهذا فکر های خودکشی درین شب غمگین ساعت بساعت در قلب من خطور کرده قوت می یافت . درین بین ناگهان خدمتگار داخل گردید ، و ورود او ازین فکر مرا رها ساخت زیرا مکتوب کوانیسیلی رابمن داد . محتویات مکتوبش چنین بود : -

« وضعیت شما خیلی خراب شده می رود برای شما لازم است وضعیت خود را یك طرفه کنید و از دوطریق یکی را به پذیرید و الا وقت خواهد گذشت . بازهم تکرار میکنم شما مدقق نیستید . تمام چیز هائیکه من بشما گفته ام راست و حقیقت است ، آنها را افسانه و دروغ نه پندارید و باور کنید که حیات منظم و مسعودی را دارا خواهید شد . مکتوب هذا باید محو گردد . فردا من شما را بساعت پنج بجه در موتر سربستهٔ نمره ۲۷۵۳ در حدود : محلهٔ ایطالیائی ها جادهٔ او پرا انتظار میکشم . تمام لوازمیکه برای یك سفر طولانی ضرورت میافتد با خود بردارید . در باب باقی سامان خانهٔ خود هیچ فکر نکنید ، وقت کم است معطلی کردن لزوم ندارد . خدا حافظ تا فردا . »

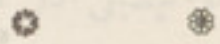

باران ملائمی شروع به باریدن نمود روشنی چراغ های برقی در تاریکی شعشعه پاشی میکرد . عابرین اکثر از اثر باران یخهٔ لباس های خود را بلند کرده کلاه ها را بسر فشار داده بودند و بعضی چتر بسر گرفته بعجلهٔ تام به پیاده رو ها راه می رفتند .

من از موتر کرایی پیاده شده بدون کدام ممانعت و معطلی در جای موعود موتر نمره ۲۷۵۳ را دیدم . در پیش دروازهٔ آن یك شخص نا آشنائی که بالاپوش خاکی در بر داشت ایستاده بود چون نزدیك گردیدم او از جیب خود چند پارهٔ کاغذ را کشیده از بین آن یکی را انتخاب کرد و چراغ برقی را روشن نموده کاغذ را مقابل آن گرفت . منی کلمات ذیل را خواندم : « شما بفرستادهٔ من کاملاً اعتماد داشته و سعی لازمه بخرچ ببرید چونکه او زبان فرانسوی را نمیداند و به تمام اوضاع و رفتار او متابعت نمائید . امضاء : ماکس کوانیسیلی . »

وقتیکه من در موتر داخل گردیدم دربین موتر یك ناآشنائی دیگری را دیدم در زمانیکه من در موتر جای گرفتم همراهان من نیز سوار شده موتر حرکت کرد . پس ازچند لحظه حس کردم که از شهر خارج شده ایم زیرا سرك های خارج شهر ناهموار بود وموتر روی آنها تکان می خورد . مدت چندی بهمین سرعت در حرکت بودیم تاآنکه موتر ما مقابل یك بنائی توقف کرده . و بلا فاصله شخصی در وازهٔ موتر را باز کرده به فرانسوی شکسته چنین گفت :

— خارج شوید همین جاست !

من از موتر خارج شده به در وازهٔ کوچکی داخل گردیدم ، دیدم که در کوچهٔ تاریکی داخل شده ایم و از انتهای آن کوچه روشنائی ظاهر بود . ازین گذشته داخل یك حویلی تاریك گردیده دربین را باصند وقهای زیاد برخورد م در کنج حویلی زینهٔ دیدم و در آن بالا رفته از یك در وازهٔ کوچکیکه رو بروی ماواقع بود داخل یك اطاق بزرگ گردیدم درین اطاق یك چراغ برقی کوچك نور افشانی میکرد .

هنوز خوب جابجانشده بودم که صدای قفل در وازه شنیده شد . من درین عالم تنهائی بکس کاغذ ها را بالائی چوکی و بکس سفری لباسهای خرد را بیك سمت خانه گذاشته شروع بقدم زدن نمودم وقتیکه بگرد و نواح خانه نظر انداختم ملاحظه کردم که اثاثیهٔ خانه چندان به اصول درست نیست ، بدیوار های خانه چندین نقشه های خیره آویزان بود وچون دقت کردم معلوم شد که از نقاشی های هو لندی است .

پرده های خانه از سمت خارج بالای در وازه ها و کلکین ها زده شده مانع دیدن میگردید وضعیتم رخ بخرابی نهاد ، چون درین اطاق خود را بطور محبوس حس مینمود ، این وضعیت مرا عصبانی ساخت زیرا یك ساعت است که مرا تنها گذاشته ورفته اند درین وقت

برای معاینهٔ اطراف نزدیك پنجره رفتم ، در حویلی چنان یك سکون مطلق حمکفرما بود که گمان میشد این منزل مرده هااست ، وقتیکه من داخل اطاق گردیدم نزدیك خانه‌یك موتر را ایستاده دیدم که چندنفر دران مشغول کار بودند . این وضعیت درنظرم اسرارآمیز معلوم میشد وحوصله‌ام را تنگ‌تر میساخت باخود فکر میکردم که اگر شروع اینست آیندهٔ آن چه خواهدبود؟ ازبسیار طپیدن وگشت وگذار دراطاق تاریك خسته گردیده بالائی یك آرام چوکی دراز کشیدم وچشم های خودرا بسمت دربسته وتاریك دوخته منتظر شدم .

فکرها ازهر طرف برمن حمله کرده قانع شدم که کم عقلی کرده‌ام ممکن است که آیندهٔ آن بدتر گردد . کوانیسیلی در حالت موجوده بنظرمن یك جانی وحشی معلوم میشد . ممکن که‌درین خانه چیزهای عجیب دیگر مشاهده کنم ، ممکن است که من دریك طلسم گیرآمده باشم زیرا تمام اشیای ذیقیمت حیاتم همراهم‌بود : مثلاً تمام پلانها ونقشه‌جات خودرا باخود داشتم . اوه! خدایا! من بکدام اندازه سادگی کرده ام ؟

دراثر همین فکرها ازجای خود برخواسته بسمت در وازه رفتم ودستگیر دروازه را بشدت فوق العاده تکان دادم ودررا بالکد کوفتم مگر افسوس هرقدر که سعی کردم هیچ نتیجه نداد . آنگاه ازین دروازه صرف نظر نموده بادروازهٔ دیگر چنین معامله کردم . می‌خواستم که آینه های در وازه‌هارا بشکنم . آیاممکن است که بشکند ؟ درین زدو خورد بودم که‌حس کردم کدام شخص بدروازه نزدیك میشود . لهذاپشت خودرا بسمت دروازه کرده بعد از چندی که به‌عقب خود نظرانداختم دیدم کوانیسیلی درآستانهٔ‌دراستاده است ودریشی سیاهی دربردارد سیمایش غمگین وصدایش مرتعش بود باوضع مؤدبانه ازدیر ماندنم درینجا معافی خواسته چنین گفت :

هرکاردر دنیا ازخود سختی‌ها وزحمات دارد ، من‌نمیخواستم شمارا این‌قدر درانتظار بگذارم ممکن است که شماخسته خورده باشید مهربانی کرده به‌اطاق من بیائید چندی استراحت کرده خودرا گرم کنید .

من طاقت‌نکرده خیلی باخشونت گفتم :

من‌معنی این اوضاع مسخره آمیز را نمیدانم ؟ میل‌ندارم اضافه‌تر درینجا بمانم خواهش میکنم امربفرمائید که مراواپس بخانه ام برسانند .

کوانیسیلی چندقدم بسمت‌من برداشته دست‌های سپید خویش را بهم مالیده مؤدبانه گفت :

ج ، محمدا کبر خان مدیر مستقلهٔ طبیه

خواهش میکنم عصبانی نشوید من کاملاً حال شمارا میدانم ما اشخاص کار کن هستیم بگفتار های بی‌معنی وقت خود را صرف نسازیم وقتیکه شما تا اینجا آمدید گمان میکنم پیش نهاد مرا قبول کرده آمده اید باقی چیزیکه اجباری شده است دران‌باره فکر نکنید قدری خودرا آرام ساخته این‌جا بیائید ما وشمارا لازم است که حرف بزنیم وقت غنیمت است . درزیر چشمهائی او و تاثیرات جاذبهٔ مقناطیسی آن تمام فکرهایم زایل گردیده باز بهمان اعتمادسابق که به‌اوداشتم برگشتم ودرین‌وقت داخل اطاق دیگری گردیدم که‌دریك گوشهٔ آن میز تحریری گذشته شده بود وروی آن کاملاً ازاوراق مختلفه‌مملو بودودراطراف میزچندعددنیم کت های چرمی‌اعلی گذاشته بودند. دریك کنج دیگر دربخاری اعلی آتش تیز شعله‌ور بود بالای میز کوچکی چراغ قشنگی گذاشته بودند و حباب شیشهٔ نفیسی بران نصب بود این چراغ فقط یك سمت خانه را روشن میکرد ، دیگر حصص اطاق را صندوقهائی سامان خورد و بزرگ خالی نگذاشته بود .

کوانیسیلی یابهتر بگویم صاحب خانه پیش من نقشه را گذاشته و درعین حال سعی میکرد دست کش زنانهٔ راکه میان کاغذ ها موجود است مخفی کند علاوه برین در بین کاغذها یك جالی سر پیچ خانه‌ها نیز بنظرم رسید ، کوانیسیلی بعدازمخفی کردن این چیزها شروع بصحبت نموده گفت : ـ

بفرمائید به بینم آیا پیش نهاد مرا قبول کرده‌ئید ، فردا شما از بانك در باب دو صد هزار فرانك اطلاعیه خواهید گرفت و مطابق آن شما نیز حکم خود را به بانك صادر خواهید کرد . سامانیکه شما برای سفر جدا کرده‌ئید بجائیکه لازم است فرستاده میشود ماو شما وباقی همراهان

ما پاریس را گذاشته روانه میشویم و تمام مکاتیبیکه شما ازینجا بعد به پاریس بفرستید از تحت کنترول و تفتیش من خواهد گذشت بوضعیت های شخصی تان من اذیت نمیکنم .

درین جا من حرف او را قطع کرده گفتم :-

موسیو کوانیسیلی شما نکتهٔ عمده را بمن نگفته بودید شما بمن وعده کرده‌ئید که مرا علاج خواهید کرد حال بگوئید که بکدام طریق معالجه ام صورت خواهد گرفت ؟ بکجا میرویم ؟ در کجا زندگانی خواهیم کرد ؟ صورت حیات ما چه طور خواهد بود و زود مراجعت خواهیم کرد یا دیر ؟ وظیفهٔ من چه خواهد بود ؟ تا جائیکه من عاقبت خود را می بینم اعتمادم را ساقط میکنند . وقتی که شما صحت من را عودت دهید درازای آن از من چه چیز تقاضاء میشود ؟

کوانیسیلی در وقت سخن زدن ، مزاحم من نشده ، هیچ مداخلت نکرد و چون حرفم تمام شد دوستانه دست های خود را بر شانه ام گذاشته با تبسم گفت :

تمام چیز ها ئیرا که من اجرا کردنی هستم در حال حاضر بشما گفته نمیتوانم معهذا باید بمن کاملاً اعتماد کنید اگر شما بعوض من باشید چه خواهید کرد ؟ شما مریض هستید و نظر به این مرض مرگ شما قریب باید باشد چنانچه در مجلس طبی فیصله گردیده که وضعیت شما علاج پذیر نیست و مرگ شمارا باید عنقریب انتظار کشید . شما در بارهٔ خود کشی خود فکر میکنید تعجب نکنید که چگونه این فکر شمارا میدانم و حرف مرا قطع نکنید مهربانی کرده بگذارید که بگویم .

برمن شنیدن این نوع سخنان خیلی سخت میگذشت این حرف های سرد بدرجهٔ برمن تأثیر بخشیده بود که عرق سردی برپیشانی‌ام نشسته چشم هایم تاریک گشته بود رفته رفته در سرم درد پیدا گردیده آخر طاقت آورده نتوانستم و بر کوچ تکیه نمودم . درین وقت کوانیسیلی گفت :-

من به شما وعده کرده ام که شمارا نجات میدهم و بغیر من دیگر هیچ کس چنین وعده را بشما داده نمیتواند ، در باب اختراعات شما نیز من بعوض بیست و پاسی هزار فرانک دوصد هزار فرانک میدهم پس شما اضافه از این چه میخواهید ؟ من چند دفعه تکرار نموده ام که در حالت موجوده شما دیگر فکر انتخاب کردن غلط است هر کس عوض شما باشد فوراً برای نجات از مرگ اقدام میکند برای آسوده خاطر ساختن شما میگویم شمابرای معالجه بدست متخصصین عالی مقام می افتید از این سخن تعجب نکنید و به اینکه درکجا و این اشخاص چه کاره اند ،

کاری نداشته باشید زیرا این مطالب در حال حاضر بشما آشکار شده نمیتواند اما اینقدر خاطر نشان می‌کنم که باید اعتماد کامل داشته باشید .

او این کلمات را بهمان لهجهٔ ساحرانهٔ خود گفته دست های خود را بر شانه هایم بیشتر فشرد درین وقت به او گفتم : -

آیا شما عوض تمام این همه احسان تان از من چه میخواهید ؟ این را گفته و اپس بجای خود تکیه کردم - بجوابم چنین گفت : -

از شما من چیزی توقع ندارم و تنها اینقدر تمنا میکنم که بمن اعتماد کنید من بعدازان چنان وضعیتیکه لازم باشد باشما کرده یك حیات آرام و مسعود برای تان تهیه خواهم نمود ، اما... کوانیسیلی خندهٔ بلندی نموده بعد اضافه کرد : شما هیچ گاه از اشخاصیکه در آنجا بآنهای روید جدا نخواهید شد . درینجا من سخن او را قطع کرده گفتم :

آنها کجا هستند ؟

دانستن این مطلب بشما چه فائده خواهد کرد . من سابق بشما گفته ام که در حال حاضر تمام مطالب را بشما گفته نمیتوانم ،

پس درین صورت من نزد شما محبوسم ؟

این جملهٔ اخیر را باضعف زیاد ادا کرده ضمناً حس کردم که من بمقابل کوانیسیلی چیزی کرده نمیتوانم .

او باسیمای ملائم وصلح جو شروع بکلام کرده در عین حال خودرا بمن نزدیك ساخت وچشم‌های خودرا بچهره ام دوخته بکلام خود ادامه داد :

راهٔ آنجارا که من شمارا میبرم نخواهید دید بلکه نخواهید شناخت درتمام موعد سفر بدون هیچ عارضه یانقص صحی شما بخواب بسر خواهید برد . درباب محبوس بودن شما عرض میکنم آنجا چیزها واوضاعی خواهید دید که هیچ گاه بامحبس مقایسه نمیگردد .

بلکه بقسم یك مهمان خیلی عزیز ومحترم باشمارفتار خواهدشد وحیات شیرینی بسرخواهید برد.

من تمام چیزهای عمده‌را بشما گفتم دیگر مطالب‌را در حالت موجوده نخواهم گفت . میدانم که شما گفته های مرا حال قبول کرده اید !

درین وقت دست خود را بسمت من دراز کرده انگشتهای خنگ مرا فشار داد من گفتم . راه چندان طولانی نیست چونکه من آنرا بخواب قطع میکنم . او با خنده گفت :

سفر بیش از بیست شبا روز طول نخواهد کشید . دوست عزیزم وقت آن رسیده است که شما خواب و استراحت کنید زیرا درین ساعات اخیر قوای تان بسیار به تحلیل رسیده بدانید که صحت شما هم مثل کار ها و اختراعات تان در نظر من عزیز است .

بعد از گفتن این جمله سخن خود را در همین جاقطع کرده زنگ برقی را فشار داد . بلا فاصله همان ملازمی که پیش موتر مرا پذیرائی کرده بود داخل گردیده و بدون آنکه اجازه بخواهد یامنتظر امر مخصوص بشود دست های خود را درزیر بغل من دادومن به معاونت او از جا برخواستم و مرا در اطاق داخل کرد که درانجا تمام و سائل شب گذشتاندن قبلاً تهیه گردیده بود . کوانیسیلی از جابرخواسته تادر خانه مرا مشایعت نمود و برای وداع باز انگشت های مرا فشار داده گفت :

کار تمام شد فردا شما برای سفر ۲۰ روز بخواب خواهید رفت .

اطاق که من دران داخل گردیدم چندان بزرگ نبود اما از همه جهت آراسته وخیلی قشنگ مینمود : روی خانه باقالین های نرم مفروش شده بردر وپنجره ها پرده های قیمتی آویخته بودند . دریك گوشه بالای میز کوچکی چند جلد کتاب از قسم رومانهائی بسیط وساده برای خواندن گذاشته شده بود . پهلوی کتاب ها بریك پارچهٔ کاغذ کلمات ذیل تحریر یافته بود : « شماخسته و گرسنه شده ئید اما من قصداً بشما تان شب را ندادم درین جاسه حب خواهید یافت یکی سفید دوعدد دیگر آبی رنگ . یك گیلاس شربت نیز دران جاموجود است حب سفید را بانیم گیلاس محلول مذکور خورده در رخت خواب تان دراز بکشید و بقدر نیم ساعت کتابها را مطالعه کرده بعد ازان هردو حب آبی رنگ را با نیم گیلاس باقی مانده صرف نمائید در حال حاضر دیگر چیزی از شما توقع نمیشود هر چه کار داشته باشید درین اطاق خواهید یافت باقی شب شما بخیر . »

من تمام سفارشات را مطابق هدایت مزبور اجراء نمودم ، کمی بعد یك موج گرم در بدنم جاری شده در قلبم امید خوبی برای آینده تولید گردید بقسمیکه گذارشات اخیره بالعموم در نظرم حکم یك سرگذشت را پیدا کرده بود و چنان حس میکردم که دورهٔ جدیدی در حیاتم شروع شده من درین دور نویك رول مهم را بازی خواهم کرد . پس از بسیار تفکرات شیرین و تخیلات روح بخش خواب سنگین و ملائمی برمن غلبه کرده بالاخره در مقابل تکان های ناگهانی آن تسلیم شدم .

ج رحیم‌الله خان مدیر مستقلهٔ پست و تلگراف و تلفون

چه مدتی در خواب بودم ؟ نمیدانم فقط درین وقت به اثر غوغای زیاد بیدار شدم واز شنیدن آواز های تراق تراق که از میان آن صدائی خانمی با آهنگ مطبوع بگوش میرسیدسر خود را ازبستر بلند کردم خواستم که بحقیقت این قیل و قال پی برم . مجدداً صدائی آن خانم را شنیدم اما درین ضمن دروازه بشدت بهم خورده بسته شد و باهمین بسته‌شدن در صدا ها هم قطع گردید. چند دقیقه افکار پریشان مغزم را احاطه نمود اما بزودی تخیلات شیرینی که وقت خوابیدن برایم پیدا شده بود ، روحم را بار دیگر اشغال کرده در عین حال سنگینی خواب مجدداً اعصابم را سست نموده بخواب رفتم .

(باقی دارد)

نیکوئی :

نیکوئی تکمل و کشادگی اراده است . (لاکوردر)

بزرگی حقیقی در نیکوئی است . (آرنود)

زیبائی :

صورت زیبا بهترین وگیرنده ترین تماشا ها است . (لابروبر)

آینده :

آینده را از گذشته میتوان فهمید . روترو

اعلان

سالنامه سال دوم مجله کابل در شرف تدوین است تجار محترم داخلی میتوانند از هر گونه امتعه و اموال تجارتی خود بغرض جلب مشتری بوسیله سالنامه رکلام نمایند .

سالنامه کابل حاضر است اینگونه اعلانات تجارتی را بامراعات مخصوصه از طرف تجار محترم پذیرفته در سالنامه طبع و نشر نماید .

(انجمن ادبی کابل)

KT